

به نام خداوند بخشاینده مهربان

قال رسول الله (صلى الله عليه

وآله):

إني تارك فيكم الثقلين، كتاب
الله وعترتي أهل بيتي، ما إن
تمسكتم بهما لن تضلوا أبداً،
وإنهما لن يفترقا حتى يردا
عليَّ الحوض.

پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله)

می فرمایند:

من دو [چیز] گرانسنگ در
میان شما برجای می گذارم،
کتاب خدا و خاندانم، اهل
بیتم، تا زمانی که به این دو
تمسک جوئید، هرگز گمراه
نخواهید شد و بدرستی که
این دو هیچگاه از هم جدا
نمی شوند تا در کنار حوض
[کوثر] بر من وارد شوند.

(صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲؛ سنن
دارمی، ج ۲، ص ۴۳۲؛ مسند أحمد
ج ۳، ص ۱۴، ۱۷، ۲۶، ج ۴، ص ۳۷۱
و ج ۵، ص ۱۸۲، ۱۸۹؛ مستدرک
حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹، ۱۴۸، ۵۳۳ و
جز آن)

خاتم انبيا

حضرت محمد مصطفى (صلى الله عليه وآله)

پیشوایان هدایت

۱

خاتم انبیا

حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله)

گروه مؤلفان

(سید منذر حکیم با همکاری عدی غریباوی)

مترجم: عباس جلالی

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

● پیشوایان هدایت - ۱، خاتم انبیا، حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله)
نویسنده: گروه مؤلفان (سید منذر حکیم با همکاری عدی غریباوی)
مترجم: عباس جلالی
تهیه کننده: معاونت فرهنگی، اداره ترجمه
سایر همکاران: ویراستاری و بازنگری: مصطفی اسکندری;
نمونه خوانی و کنترل نهایی: مهدی گلشنان;
غلط گیری و صفحه آرایی: قاسم بغدادی;
طرح جلد: حسین صمدی
ناشر: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)
نوبت و تاریخ چاپ: اول، ۱۳۸۴ ش. / ۱۴۲۷ ق. / ۲۰۰۶ م.
تعداد: ۵۰۰۰
چاپ: چاپخانه لیلا
نشانی الکترونیکی: E-mail: info@ahl-ul-bayt.org
شابک: ISBN: 964-529-011-2
● حقوق چاپ برای مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) محفوظ است.

پیش‌گفتار

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ‌هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره‌گیری از شیوه‌های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده‌های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشه‌جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام‌گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام‌القرای این فرهنگ ناب و تاریخ‌ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) با درک ضرورت همبستگی، همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه فعال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم، کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد تا از طریق برگزاری همایش‌ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع‌رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) و اسلام ناب محمدی بپردازد. خدا را سپاس که با هدایت‌های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه‌ای (مدظله) در این میدان حساس و فرهنگ‌ساز، گام‌های مهمی برداشته شده و امیداست در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده‌تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف زلال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره‌مند و سیراب گردد.

براین باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)، می‌تواند جلوه‌های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری، حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ‌های ضد اخلاق و انسانیت را درآستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر (علیه السلام) بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می‌کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می‌دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می‌کنند.

* * *

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل‌بیت(علیهم السلام)، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می‌باشد را تقدیم شما عزیزان می‌نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد عباس جلالی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روز افزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم. در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می‌شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرارگیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمدین عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) و خاندان و الاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می یابد و آن را از باطل باز می شناسد و با اراده، مصالح خویش را بر می گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن هاپرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جاکه فرمود:

(قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَى)؛^(۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

(وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛^(۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

(وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ)؛^(۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

(وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛^(۴)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

(قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا

لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)؛^(۵)

۱. انعام/ ۷۱.

۲. بقره/ ۲۱۳.

۳. احزاب/ ۴.

۴. آل عمران/ ۱۰۱.

۵. یونس/ ۳۵.

بگو: خداوند به حق رهنمون می‌شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟

ویری الذین أوتوا العلم الذي أنزل اليك من ربك هو الحق و يهدى إلى صراط العزيز الحميد);^(٦)

آنان که از علم و دانش بهره‌مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می‌کند.

(ومن أضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله);^(٧)

چه کسی گمراه‌تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند: آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می‌کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می‌کند و دانشیان با تمام وجود، بدان گردن می‌نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می‌فرماید:

(وما خلقت الجن والإنس إلا ليعبدون);^(٨)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی‌بندد، به همین سبب، تنها راه دست‌یابی به اوج قله کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش‌های نفسانی زاییده شده از آن - که همواره همراه انسان هاست - ایمن‌نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه

برای

فراهم آید.

٦. سبأ/ ٦.

٧. قصص/ ٥٠.

٨. ذاریات/ ٥٦.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد. پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بردوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است - نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همراه - قبل و بعد و همراه - با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتماً حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

(انما انت منذر ولكل قوم هاد);^(۹)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است:

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند فرستادگان الهی را بر می گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

(الله أعلم حيث يجعل رسالته);^(۱۰)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و (الله یجتبی من رسله من یشاء);^(۱۱)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد بر می گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

(كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وأنزل معهم الكتاب بالحق

ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه);^(۱۲)

۹. رعد/ ۷.

۱۰. انعام/ ۱۲۴.

۱۱. آل عمران/ ۱۷۹.

۱۲. بقره/ ۲۱۳.

مردم در آغاز، يك دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳ . امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛^(۱۳)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال در خور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛^(۱۴)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴ . رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵ . در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوشش نیاسودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱۳. جمعه/ ۲.

۱۴. احزاب/ ۲۱.

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.
۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.
۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.
۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود .
 تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.
 الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛
 ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مرتبانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی بر می آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برجسته ترین، به شمار آیند.
 از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها بپرورانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود :

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله وعترتي وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو چیز گرانسنگ میان شما بر جای می گذارم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو چیز، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر به نزد من در آیند.

در این مسیر، امامان معصوم (علیهم السلام) همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بُعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم (علیهم السلام) بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکمفرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و

در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرك واداشته و شتاب بخشیدند .

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آغاز و با بیان زندگی وجود مبارك خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - پایان می پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر، به بررسی زندگانی پیامبر عظیم الشأن اسلام در تمام زوایای فردی و اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران بسیار دشوارش می پردازد. آن بزرگوار، اساس برجسته ترین ارزش های اسلامی را در عمق اندیشه و عقیده و در افق اخلاق و سیر و سلوک، استوار ساخت و طیّ روزگاران، مشعلی فروزان از ایمان، پاکی و روشنایی فرا راه جهانیان قرار داد.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارك تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سیّد منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر برآستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت ؛ «فَاتَهُ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ النَّصِير».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

قسمت اول

پیشگفتار

شیوه قرآن در ارائه و پژوهش تاریخ و سیره

بخش نخست

آخرین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در يك نگاه

بخش دوم

نوید پیامبران، در روزگاران

بخش سوم

جلوه هایی از شخصیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)

پیشگفتار

شیوه قرآن در ارائه و پژوهش تاریخ و سیره

قرآن کریم به بیان سیره و روش پیامبران و راهنمایان بشر توجهی فوق العاده دارد و در عرضه سیره آن بزرگواران (صلوات الله علیهم اجمعین) شیوه ای ویژه را دنبال می کند.

این شیوه در چگونگی ارائه روش راهنمایان برگزیده الهی، بر مجموعه ای از ارکان و اصول علمی استوار است.

قرآن کریم، بیان خود را از عنصر هدایت که همان عنصر جهت دهنده حرکت آدمی به سوی کمال درخور اوست، آغاز می کند و برای مجموعه رخداد‌های تاریخی که ناهمواری های زندگی مردمان و جامعه ها تلقی می شود، اهدافی واقعی را برمی گزیند. این اهداف، کلیدهای ورود به دروازه های گسترده علوم و معارفی به شمار می آیند که در خدمت حرکت تکاملی انسان، از کارایی برخوردارند.

قرآن، برای دست یابی به آن اهداف برجسته، ابزار گوناگونی را به کار می گیرد و با مخاطب قرار دادن خرد و خردمندان، عرصه هایی نو در برابر اندیشه انسانی می گشاید؛ آن جا که می فرماید:

۱ . (فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)؛^(۱۵)

این داستان ها را برایشان بازگو کن، شاید بیندیشند.

۲ . (لَقَدْ كَانَ فِي قِصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ)؛^(۱۶)

در سرگذشت آنان، برای اهل خرد، درس عبرتی وجود داشت .

بنابراین، در روشی که قرآن به بیان تاریخ می پردازد، «اندیشیدن» و «عبرت آموختن» از تاریخ امتهای و شیوه عملکرد رهبران، دو هدف اساسی می باشد.

این اهداف، محدود به این دو هدف نیست، بلکه فراتر از آن ها، اهداف الهی دیگری را که در این فرموده خدای متعال جلوه گر است، پی می گیرد:

۱۵ . اعراف / ۱۷۶ .

۱۶ . یوسف / ۱۱۱ .

این ها داستان دروغین نبود، بلکه وحی الهی و با آن چه پیش روی او قرار دارد، هماهنگ است و شرح هر چیزی را در بر دارد و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می آورند.^(۱۷) و نیز:

ما از هر يك از سرگذشت پیامبران برای تو بازگو کردیم تا به وسیله آن دلت را آرامش بخشیم و در این سرگذشت ها برای تو حق، و برای مؤمنان موعظه و تذکر آمده است^(۱۸). هر يك از آیات، برای ارائه اخبار مربوط به پیامبران و بیان سرگذشت آنان، چهار هدف در بر دارد.

قرآن کریم، در شیوه بیان تاریخی منحصر به فرد خود بر اصول زیر متکی است:

۱ . حق;

۲ . دانش;

۳ . هم عصری با رخدادها;

۴ . احاطه بر آن پیش آمدها;

لذا قرآن کریم، در بیان و ارائه پدیده های تاریخی و رخدادهای اجتماعی گذشته و یا هم عصر خود، جایی برای شك و تردید و دروغ، باقی نمی گذارد و با این فرموده:

(إن هذا لهو القصص الحق);^(۱۹)

این همان سرگذشت حقیقی (حضرت مسیح) است.

این دو اصل را مورد تأکید قرار می دهد.

و نیز با این فرموده اش در آغاز سوره اعراف:

(فلنقصن عليهم بعلم وما كنا غائبين);^(۲۰)

و قطعاً (اعمالشان) را با علم خود برایشان شرح خواهیم داد و ما هرگز غایب نبودیم

به عنصر هم عصر بودن با رخدادهایی که به بیان آن ها می پردازد، تصریح می نماید.

گذشته از این مطالب ، قرآن گاهی متکی به تحقیق و بررسی است و گاهی، متکی به استدلال ، در مقام تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری، شیوه ای علمی دارد و آن گاه که به نحو کلی زندگی پیامبران را ارائه می دهد به خطوطی اصلی - که آنان را در يك صف و

۱۷ . (ما كان حديثاً يُفتري ولكن تصديق الذي بين يديه و تفصيل كل شيء و هدى و رحمة لقوم يؤمنون) يوسف/ ۱۱۱ .

۱۸ . (و كلاً نقص عليك من أنباء الرسل ما نثبت به فؤادك و جاءك في هذه الحق و موعظة و ذكرى للمؤمنين) هود/ ۱۲۰ .

۱۹ . آل عمران/ ۶۲ .

۲۰ . اعراف/ ۷ .

يك سنگر و يك خط، يعنى خط كلى اسلام قرار مى دهد - اشاره مى كند. همان گونه كه خدای متعال فرمود:

(إن الدين عند الله الاسلام);^(۲۱)

دين، نزد خدا اسلام است

سپس قرآن در ژرفای سیره هر يك از پیامبران اولوالعزم به غور و بررسی می پردازد تا خواننده بر مهم ترین بخش ها و زوایای سیره آنان آگاهی کامل یافته و این بخش ها و آن چه در گذشته اتفاق افتاده است و رخدادهایی را که ارتباط به خط رسالت الهی داشته و بدان ضمیمه می شود و با ادامه زندگی، استمرار می یابد، به یکدیگر مرتبط سازد.

سرشت بحث تاریخی این است که دستخوش تحریف قرار می گیرد و در پرده ابهام و پیچیدگی قرار گرفته و ابرهای تیره ای بر آن سایه می افکند و کار به جایی می رسد که نمی توان به آسانی به حقیقت دست یافت و واقع را دریافت نمود و در این جاست که جامعه انسانی اجازه غفلت از آن و گذر از حقایق موجود در آن را به خود نمی دهد.

آیه مبارك ۱۱۱ سوره يوسف به امکان دروغ بافی و به بازی گرفتن حقایق تاریخ یا مبالغه در بیان آن ها و تحقیق و بررسی بدون علم و آگاهی و پرده پوشی حقی که باید زمانی آشکار شود، اشاره می کند.

از این جاست که مکتب قرآن باید پژوهشگر حقیقت جو را به سلاحی منطقی مسلح سازد تا کاملاً قادر بر کشف حقیقت باشد.

قرآن کریم، به پی ریزی نظریه اصول غیر قابل تغییری پرداخته که اندیشه انسانی هیچ گاه توان پا فراتر نهادن از آن ها را ندارد و آن ها را «محکمت» و «أم الكتاب» نامیده که برای اندیشه آدمی، حقایقی ثابت و روشنند و هیچ زمانی در آن ها، شك و تردیدی راه نخواهد یافت.

این اصول تغییرناپذیر، همواره برنامه های کلی و احکام اساسی اندیشه انسانی را، که گنجایشی فراتر از جهان ماده دارد، تشکیل می دهند؛ ولی قرآن روا نمی داند در برابر مبهمات و مسائل اختلافی میان انسان ها، ساکت بماند.

قرآن کریم در برخورد با مبهمات یا موارد اختلاف بشر دو دیدگاه و دو شیوه را به خواننده آگاه عرضه می کند و آن دو شیوه را به داوری می نهد تا جهت برخورد با هر گونه خبری که به اندیشه آدمی راه یابد معیار و قاعده ای کلی به شمار آید.

هر يك از این گونه برخوردها به ریشه‌هایی درونی بر می‌گردد که بر آن نوع برخورد، سایه افکنده و در هر سخنی که به انسان عرضه می‌گردد و از خرد انسانی انتظار می‌رود در برابر آن، موضعی مناسب و در خور، برگزیند؛ خود را نشان می‌دهد.

خدای متعال، بعد از اشاره به این که قرآن، همان فرقانی است که خداوند آن را بر فرستاده امین خویش فرو فرستاده، چنین می‌فرماید:

او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن، آیات محکم (صریح و روشن) که اساس این کتاب را تشکیل می‌دهد، و بخشی از آن متشابه است، آنان که در دل انحراف دارند، به دنبال آیات متشابهند تا فتنه برانگیزند و آن را به تأویل برند در صورتی که تفسیر آن‌ها را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند، می‌گویند: ما به همه آن ایمان آوردیم، همه از سوی پروردگار ماست و جز اهل خرد، متذکر این معنا نمی‌شوند و حقیقت را در نمی‌یابند * خدایا! بعد از آن که ما را هدایت کردی، دل‌هایمان را از راه حق منحرف مگردان و از سوی خود رحمتی بر ما ببخش، که تو بخشنده‌ای (۲۲).

سلامت روح، میان انسان و فتنه‌انگیزی فاصله ایجاد می‌کند. از این رو، انسان حقیقت جو از پیروی آیات متشابه باز می‌ایستد، بلکه آن را به پروردگار خویش برمی‌گرداند.

بنابراین، عقل و خرد از هر گونه تفسیر غیر علمی یا تفسیری عاری از دلایل صحیح و حقایق غیر قابل تغییر جلوگیری می‌کند، بلکه عقل و خرد وی را به اعتماد بر محکمت و پایبندی به «أم الكتاب» رهنمون می‌گردد، به گونه‌ای که چار چوب کلی و خطوط ثابتی را که هیچ‌گاه امکان‌پذیر نیست از آن‌ها وجود ندارد، تشکیل می‌دهد. در این صورت طبیعی است در کنار این آیات تغییرناپذیر و احکامی که فراسوی آن‌ها نمی‌توان رفت، به آیات دیگر توجه کنیم.

در این جا کرانه‌های روح آدمی به روی آفاق اندیشه گشوده می‌شود تا مواردی را که به صراحت بیان نشده یا در آغاز، روشن به نظر نمی‌رسد، با دقت مورد بررسی قرار دهد.

بدین ترتیب، انسان عاقلی که به پروردگار خویش ایمان آورده در تفسیر و تجزیه و تحلیل آیات متشابهی که نظاره‌گر آن است شتابزده عمل نمی‌کند و در پی فتنه‌انگیزی بر

۲۲. (هو الذی انزل علیک الكتاب منه آیات محکمت هُنَّ ام الكتاب وَاخر متشابهات فاماالذین فی وقلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب * ربنا لا ترغ قلوبنا بعد از هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب) آل عمران/ ۷ - ۸

نمی آید، بلکه در قبال آن ها موضعی خردمندانه و حکیمانه برمی گزیند و اگر در آشکار ساختن حقیقت موفق نشود، حداقل به انکار آن بر نمی خیزد و آن را مورد اعتراض قرار نمی دهد و آن امر را به منبع اصلی آن و به پروردگار خویش، که خود، آن آیات را فرو فرستاده، برمی گرداند و با درخواست استمرار هدایت و فروآمدن رحمت الهی، آن چه را در پی دست یابی به آن است از ذات مقدسش جویا می شود.

این گونه عمل، موضعگیری صحیحی تلقی می شود که نموداری از پختگی و تعامل منطقی با آیات به شمار می آید، زیرا انسان عاقل در توجیه و تجزیه و تحلیل، شتابزده عمل نمی کند.

از این رو، به معنای این فرموده خدای متعال در آغاز سوره مبارک هود پی می بریم که فرمود:

الر* این کتابی است که آیاتش استحکام یافته، سپس تشریح شده و از نزد خداوند حکیم و آگاه نازل گردیده است. (۲۳)

این تشریح و توضیح، پس از استحکام آیات و تعیین آیات أم الكتاب، که اساس و پایه و خطوطی ثابت به شمار می آیند، عملی خواهد بود؛ چنان که آیه ۷ سوره آل عمران (۲۴) به وضوح از آن سخن به میان آورده و آیه ۳۹ سوره رعد نیز بر همین مطلب تأکید دارد؛ آن جا که می فرماید:

خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را اراده نماید اثبات می کند و أم الكتاب (لوح محفوظ) نزد اوست. (۲۵)

بنابراین، آن چه در معرض محو و تغییر قرار نمی گیرد، همان أم الكتاب است و غیر از آن هر چه هست به تبعیت از دگرگونی اوضاع و حالات و ضرورت ها، دستخوش محو و نابودی و تغییر و تبدیل خواهد شد.

این آیات شریف در جهت ترسیم برنامه کلی که قرآن کریم در برخورد با رخدادهای تاریخی بر مبنای آن حرکت می کند، کافی به نظر می رسد؛ زیرا اختلاف در جزئیات به ما اجازه نمی دهد اصل را انکار نموده و از آن غفلت ورزیم و آن چه را نزدمان ثابت گشته و از وجود آن مطمئن شده ایم، محکوم نماییم.

۲۳. (الر* کتاب أحکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر) هود/ ۱.

۲۴. (منه آیات محکمت هن أم الكتاب) آل عمران / ۷.

۲۵. (یمحو الله ما یشاء ویثبت و عنده أم الكتاب).

در پرتو همین موضوع می‌توان همه موضوعاتی را که در کتب سیره نبوی یا تاریخ اسلام و قبل از اسلام در مورد پیامبران الهی و امت‌های آنان وارد شده، به ارزیابی بنشینیم. زیرا اصول ثابت تاریخی همان محکمانند که خاستگاه نورافشانی تلقی شده و هیچ‌گاه نمی‌توان از آن‌ها فراتر نهاد و در تفسیر یا پذیرش یا ردّ مطالب صحیح یا غلطی که در کتاب‌های تاریخی آمده، همین امور را باید معیار شناخت قرار دهیم.

بنابراین، عرصه تاریخ که عرصه آمیختگی حق با باطل است، ابزاری را می‌طلبد که در آشکار ساختن تمام حقیقت ثابت شده، ما را یاری رسانند.

اصول ثابت تاریخی، که دلایل عقلی و نقلی، روشنی آن‌ها را تأیید می‌کند خاستگاه هر گونه تفسیر و توجیه یا محاکمه یا محکومیت به شمار می‌آیند و قرآن کریم با منطبق ساختن این شیوه بر سیره پیامبران و امت‌های آنان به خصوص، تصویری روشن برای ما ترسیم نموده است که همه پیامبران در آن مشترکند و نبوت و گزینش آن بزرگواران برخاسته از ویژگی‌های اساسی موجود در شخصیت هر يك از پیامبران است که وی را شایسته گزینش الهی قرار داده تا آفریدگانش را هدایت کند. این ویژگی‌ها عبارتند از: کمال یافتن عقل و خرد، آگاهی، پرهیز کاری، شکیبایی و بندگی کامل خدا که با بینش و آگاهی انجام پذیرد.

خدای متعال خطاب به پیامبر خویش فرموده است:

(قل إني على بينة من ربي..);^(۲۶)

بگو: من نشانه روشنی از پروردگارم دارم...

(قل هذه سبيلي أدعو إلى الله على بصيرة أنا ومن اتبعني..);^(۲۷)

بگو: این راه من است! من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم...

این همان منطق قرآنی است که نمایی از پا بر جایی و استواری تلقی می‌شود... از این رو، باید گفت چگونه ممکن است خداوند پیامبری را برگزیند که از برانگیخته شدن خود و رسالتی که از ناحیه پروردگارش به او واگذار شده بی‌اطلاع باشد و از نشانه‌هایی که از سوی خدای خویش می‌بیند، اطمینان حاصل نکند تا بدان جاکه دیگران وی را مطمئن سازند؟! با عقل سازگار نیست که وی به پیامبری مبعوث و برای امر نبوت مهیا شود و خود نداند پیامبر است و از ناحیه خدا برای راهنمایی مردم برانگیخته

شده است، یا در مأموریت خود دچار شك و تردید شود؛ تا چه رسد به این که تصور کند حقیقت را از کسی که باید خود، او را هدایت کند، به دست آورد و خداوند به این حقیقت اشاره فرموده است:

آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر آن که هدایتش کنند، شما را چه می شود چگونه داوری می کنید؟^(۲۸)

نمای روشنی که قرآن کریم از شخصیت پیامبران الهی ترسیم نموده و دلایل عقلی نیز آن را مورد تأیید قرار داده است بنیانش استوار و ثابت است تا هر گونه تصویری را که از تورات و انجیل منتشر گشته یا در کتب صحاح یا در همه کتاب های تاریخی آمده و در آن ها به برخی از سرگذشت پیامبران خدا پرداخته شده، به محاکمه بکشد، خواه این پیامبر، ابراهیم یا موسی یا عیسی یا پیامبر اکرم (صلوات الله علیهم اجمعین) باشد و خواه نقل کننده چنین تصویری، برخی از همسران پیامبر و یا بعضی صحابه یا بستگان دور و نزدیک رسول خدا باشند.

بخش نخست

آخرین پیامبر در يك نگاه

خاتم پیامبران و سرور فرستادگان الهی، حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب (صلی الله علیه وآله وسلم) در هفدهم ربیع الاول عام الفیل دیده به جهان گشود. وی قبل از تولد، پدر را از دست داده بود. دوران شیرخوارگی حضرت در قبیله سعد سپری گشت. در چهار یا پنج سالگی به مادرش باز گردانده شد. در شش سالگی مادر بزرگوارش دنیا را وداع گفت و جدش وی را تحت سرپرستی و مراقبت ویژه خود قرار داد. دو سال در کنار او حضور داشت و جدش هنگام وفات، امر سرپرستی وی را به عموی مهربانش ابوطالب سپرد و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تا زمان ازدواج خویش هم چنان در کنار عمویش باقی ماند.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در دوازده سالگی به اتفاق عمویش به شام سفر کرد و در مسیر راه به بئیرای راهب برخورد. بئیرا وی را شناخت و در جهت مراقبت از وی به ابوطالب هشدار داد و از حوادث ناگواری که از جانب یهود در انتظار پیامبر بود، برای عمویش پرده برداشت.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در بیست سالگی در حِلْف الْفُضُول (پیمان جوانمردان) شرکت جست و بعدها به آن افتخار می کرد. وی برای تجارت با اموال خدیجه به شام سفر کرد و در بیست و پنج سالگی و عنفوان جوانی، که به راستگوی امانت دار معروف بود، با خدیجه ازدواج کرد و قبایلی که برای نصب حجرالأسود با یکدیگر در کشاکش بودند، وی را برای حلّ نزاع خود برگزیدند و حضرت با دست زدن به ابتکاری بسیار جالب به گونه ای عمل کرد که همه طرف های درگیر از آن خرسند شدند.

در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد و با بصیرتی کامل مردم را به سوی خدا دعوت کرد و از میان کسانی که قبل از دیگران ایمان آورده بودند، یاران خویش را گرد آورد و پس از سپری شدن سه یا پنج سال از آغاز دعوت وی به سوی حق، خداوند به او فرمان داد تا بستگان خویش را - از عذاب الهی - بترساند. سپس به وی دستور داد رسالت

خویش را آشکار کند و مردم را آشکارابه اسلام فراخواند تا کسانی که به اسلام علاقه مندند به جمع مسلمانان و مؤمنان بپیوندند.

از همان زمان، قریش در برابر حرکت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) مانع به وجود آوردند و کوشیدند مردم را از راه خدا بازدارند و از انتشار رسالت وی جلوگیری کنند. پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نیز ناگزیر در پی گشودن روزنه جدیدی برای دعوت خود در خارج از مکه برآمد و گروهی از مسلمانان را به حبشه اعزام نمود که با استقبال گرم «نجاشی» پادشاه آن سرزمین روبرو شدند. این گروه به رهبری جعفر بن ابوطالب در آن سرزمین اقامت گزیدند و جعفر، تا سال هفتم هجری آن دیار را ترك نکرد.

قریش که در جهت همدست کردن نجاشی با خود و بر ضد مسلمانان توفیقی نیافتند، به طرحی جدید متوسل شدند که در تحمیل محاصره اقتصادی و اجتماعی و سیاسی نمودار گشت. این محاصره سه سال به طول انجامید و آن گاه که قریش از به تسلیم واداشتن پیامبر و ابوطالب و سایر بنی هاشم برای اهداف خود نومید گشتند، حصر را شکستند؛ ولی پیامبر و نزدیکانش پس از آن که پیروزمندانه از محاصره بیرون آمدند در سال دهم بعثت با وفات ابوطالب و خدیجه - سلام الله علیهما - در بوته آزمون سختی قرار گرفتند. اندوه این دو رویداد تأثیری شگرف بر وجود مقدس پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) داشت، زیرا وی طی يك سال دو پشتیبان قدرتمند خویش را از دست داد.

در این جا برخی از تاریخ نگاران، وقوع رخداد سیر به آسمان ها و معراج را در اوج اندوه و فشار روحی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و ترجیحاً در این زمان دانسته اند، زیرا رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن زمان شاهد مانع تراشی قریش بود که با تمام توان در برابر رسالت آن حضرت ایستادگی می کردند. از این رو، خدای متعال آفاق آینده را با نمایاندن نشانه های بزرگی از قدرتش، به روی آن حضرت گشود. رویداد «معراج» برای شخص پیامبر اکرم و مؤمنان همگی، برکات بزرگی در برداشت. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برای دست یابی به پایگاهی جدید، به طائف هجرت نمود ولی در این سرزمین که مجاور مکه و تحت تأثیر فضای آن قرار داشت، به فتح و گشایش نوینی دست نیافت. با انتخاب همسایگی مطعم بن عدی، به سمت مکه بازگشت و برای گسترش رسالت خود در موسم حج به فعالیت جدیدی دست زد و با قبایلی که برای ادای مناسك حج و بازرگانی در بازار عکاظ، آهنگ بیت الله الحرام می کردند، تماس برقرار می کرد. پس از دیداری که با مردم مدینه داشت، خداوند درهای پیروزی را به رویش گشود و دعوت وی به پرستش خدای یگانه ادامه یافت و اسلام در مدینه منتشر

شد. و پس از آن خداوند او را از نیرنگ قریش، که برای از سر راه برداشتن وی همدست شده بودند، آگاه ساخت. حضرت تصمیم گرفت خود، به مدینه هجرت نماید. از این رو، به علی(علیه السلام) فرمان داد تا در بسترش بخوابد و خود با احتیاط کامل به سمت مدینه هجرت کرد و در حالی که مردم مدینه برای استقبال وی در آمادگی کامل به سر می بردند وارد آن دیار گردید و در آغاز ماه ربیع الاول به منطقه «قبا» رسید و بدین سان، هجرت مبارک آن بزرگوار به دستور آن حضرت مبدأ تاریخ اسلام به شمار آمد.

پیامبر خاتم دست به تأسیس نخستین دولت اسلامی زد و در سال نخست هجرت، با شکستن بت ها و بنای مسجد نبوی به عنوان مرکز فعالیت و دعوت و حکومت خویش و با ایجاد پیمان برادری میان مهاجر و انصار پایه و اساس این دولت را استحکام بخشید تا بدین وسیله پایگاه مردمی استواری ایجاد کند و بنای دولت جدید بر آن قرار گیرد، افزون بر آن، به نگارش بخشنامه ای پرداخت که ارتباط برخی قبایل با بعضی دیگر در آن تنظیم یافته بود و نیز پیمان نامه ای با قبایل یهود امضا نمود که خطوط کلی نخستین نظام اداری و حکومتی اسلام را شامل می شد.

دولت نوپا و هم چنین رسالت اسلامی، با رویارویی ددمنشانه ای که از ناحیه قریش در جهت براندازی رسالت و دولت اسلامی انجام گرفت، مواجه شد و بدین ترتیب، جنگی پس از جنگ دیگر بر ضد مسلمانان افروخته گشت و پیامبر اکرم و مسلمانان، ناگزیر به دفاع از خویش شدند.

سال های دفاع از این دولت جوان با نخستین سریّه^(۲۹) اعزامی نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به فرماندهی عمویش حضرت حمزه در هفتمین ماه پس از هجرت صورت پذیرفت و تا پایان سال نخست هجرت، سه سریّه تدارک دید. در این سال آیات بسیاری از سوره بقره بر آن حضرت نازل گردید تا دستورات جاودانه ای را برای پیامبر و دولت و امتش ترسیم و نقشه های منافقان را آشکار و رسوا سازد و از توطئه های یهود بر ضد پیامبر خاتم و دولت نوپا و جهانی اش پرده بردارد.

قریش از خارج مدینه و یهود از داخل این شهر، شخص پیامبر و دولت او را، نشانه رفتند. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تحركات همگی را زیر نظر داشت و بدین سان، در سال دوم هجرت، هشت غزوه و دو سریّه پیاپی صورت گرفت و غزوه بدر

بزرگ در ماه رمضان همان سالی که روزه واجب شد رخ داد و آن گاه قبله تغییر یافت. و به استقلال امت مسلمان و دولت اسلامی، بُعد جدیدی بخشید.

سال دوم، از سویی سرشار از پیروزی های نظامی و از سویی دیگر فرو آمدن دستورات سیاسی و اجتماعی بود. در این سال، نخستین شکست خفت بار نصیب قریش و یهودیان شد، چنان که در همین سال بنی قَیْنُقَاع، نخستین قبیله یهود که مدینه را وطن خود برگزیده و در پی پیروزی مسلمانان در بدر بزرگ با رسول خدا پیمان شکنی کردند، از مدینه بیرون رانده شدند.

تحركات نظامی قریش بر ضد اسلام و مسلمانان از خارج مدینه ادامه یافت و قبایل یهود سه سال پیاپی، چند بار پیمان خویش را با رسول اکرم شکستند و بدین ترتیب، به وجود آمدن پنج غزوه احد، بنی نضیر، احزاب، بنی فُرَیْظَه و بنی مُصْطَلِق در این سه سال، بار فوق العاده سنگینی را بر دوش پیامبر و قاطبه مسلمانان نهاد.

در سال پنجم که مسلمانان از خود رشادت های بزرگی نشان دادند خداوند، مکر و حيله احزاب مدینه و یهود را، به خودشان برگرداند و با مأیوس شدن قریش از درهم کوبیدن قدرت مسلمانان، خداوند زمینه را برای فتحی آشکار مهیا ساخت و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) پس از صلح حدیبیه با قبایل اطراف خود هم پیمان شد و به گردآوری آن ها پرداخت تا در برابر تمام نیروهای شرك و الحاد، از آن ها قدرتی یکپارچه بهوجود آورد. خدای متعال در سال هشتم، مگه را برای آن حضرت گشود و پس از آن که گردنکشان قریش در برابر دولت و سیاست آن حضرت، سرتعظیم فرود آوردند، خدا به وی قدرت بخشید تا پایه و ارکان شرك را از شبه جزیره ریشه کن سازد. سال نهم، با ورود هیئت های اعزامی قبایل، که دسته دسته به دین الهی می گرویدند، سالی پر رونق بود.

سال دهم هجری، سال حجة الوداع و آخرین سالی بود که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در کنار امت خویش قرار داشت و برای پیشرفت دولت جهانی خویش و امتش، که شاهد بر سایر امت ها بود، زمینه سازی می کرد.

روح بلند پیامبر عظیم الشان اسلام در روز ۲۸ ماه صفر سال یازدهم هجری پس از تحکیم ارکان دولت اسلامی اش، که رهبر معصومی را برای آن مشخص کرد، به ملکوت اعلی پیوست؛ رهبری که جانشینی وی را بر عهده داشت و در راه او گام بر می داشت و چنین ویژگی، تنها در شخص علی بن ابی طالب(علیه السلام) وجود داشت. انسان کاملی که از دوران تولد، تربیت یافته رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به شمار

می آمد و حضرت در طول زندگی به بهترین شکل ممکن از او مراقبت نمود. تمام ارزش های اسلامی در اندیشه و سیر و سلوک و اخلاق امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) تبلور داشت و در اطاعت از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و دستورات و نواهی وی، برجسته ترین نمونه به شمار می رفت و شایسته نشان ولایت کبری و وصایت نبوی و خلافت اسلامی بود. ویژگی های امیرمؤمنان، آن حضرت را در کیان رسالت اسلامی و انقلاب الهی و دولت نبوی نامزد ساخت تا به دستور خدای سبحان پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نخستین جانشین وی گردد.

پیامبر و الامقام اسلام با وجود اوضاع سخت و دشوار آن زمان، تبلیغ رسالت را با نصب علی بن ابی طالب (علیه السلام) به عنوان راهنما و پیشوای مسلمانان عملی ساخت، روح بلندش به آسمان ها پرکشید و بدین سان، آن حضرت برترین نمونه در راه اطاعت از دستورات خدا بود، زیرا فرمان الهی را به بهترین وجه رساند و با رساترین بیان حجت را تمام ساخت. آنچه یاد آوری شد نگاهی گذرا به شخصیت و زندگانی پیامبر خاتم حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله وسلم) بود. اکنون برای تحقیق بیشتر در این باره با ما همراه باشید.

بخش دوم نوید پیامبران، در روزگاران

قرآن کریم به صراحت بیان داشته که دوران تاریخی بشر با پدیده وجود نبوت ها و بعثت پیامبران و فرستادن رسولان، که جوامع خود را به سمت و سوی زندگی برتر و انسانیتی کامل تر رهنمون می شدند، آغاز گردیده است. به گونه ای که می توانیم از آن نتیجه بگیریم درخشش نبوت و ظهور پیامبران در جوامع بشری، آغاز دوران تاریخی بشر به شمار می آید.

خدای متعال فرمود:

مردم، در آغاز يك دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد با آنان فرو فرستاد تا میان مردم در آن چه اختلاف داشتند، داوری کند، تنها کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند و نشانه های روشن به آن ها رسیده بود به جهت ستم رواداری میان خویش، در آن به اختلاف پرداختند، خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به فرمان خود به حقیقت مورد اختلاف، رهبری نمود و خدا هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند. (۳۰)

حکمت و رحمت الهی به فرستادن پیامبران تعلق گرفت، پیامبرانی که برنامه های هدایتگرانه با خود داشته باشند و بشر را از وادی غریزه به وادی عقل و از منطق نزاع و کشمکش که بنیانش غریزه و زور بود، به منطق قانونمندی سوق دهند. جامعه بشری به وسیله نبوت ها از ساختار حیات مادی خارج و به وادی پدیده عقلی و معنوی وارد گشت. ارمغان این نبوت ها برای آدمی، طرح پیوندی فراتر از پیوند خونی و زیستی و برخاسته از اعتقاد بود، به همین دلیل روابط انسانی، دگرگون شد و از روابط مادی به روابط معنوی ارتقا یافت.

اختلافاتی که پس از درخشش نبوت ها میان نوع انسان بروز کرد، اختلافاتی معنوی و دینی و اعتقادی بود؛ زیرا علل و اسباب نزاع و کشمکش میان انسان ها نه تنها به وسیله

۳۰. (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) بقره/ ۲۱۳.

دین و آیینی که نبوت‌ها آوردند از میان نرفت؛ بلکه ادامه پیدا کرد و تنوع یافت و در این عرصه، غریزه، مبنای کشاکش‌ها نبود بلکه قانون جای آن را گرفت. بنابراین، قانون برخاسته از دین، برای وحدت و همکاری و تکامل انسانی، بُنیانی ثابت و استوار تلقی می‌شود^(۳۱).

امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) در نخستین خطبه نهج البلاغه پس از بیان تاریخ آفرینش جهان و خلقت آدم (علیه السلام) و اقامت دادن وی در زمین، می‌فرماید: درخشش نبوت‌ها و پیاپی بودن آن‌ها در گذر زمان، محور تاریخ انسان و حرکت وی به سوی کمال به شمار می‌آید چنان که قرآن با توضیح شیوه خود، در تعامل با تاریخ، به این مطلب تصریح کرده است.

امام (علیه السلام) فرمود:

«وإصطفى سبحانه من ولد (آدم) انبياء، أخذ على الوحي ميثاقهم وعلى تبليغ الرسالة أمانتهم لما بَدَل أكثر خلقه عهد الله اليهم، فجهلوا حقه، واتخذوا الأنداد معه، واجتالتهم الشياطين عن معرفته، واقتطعتهم عن عبادته...»

فبعث فيهم رسله، وواتر اليهم انبياءه، ليستأدوهم ميثاق فطرته، ويذكرهم منسى نعمته، ويحتجوا عليهم بالتبليغ، ويثيروا لهم دفائن العقول ويروهم آيات المقدره، من سقف فوقهم مرفوع، ومهاد تحتهم موضوع، ومعایش تحييمهم، وأجال تُفنيهم، وأوصاب تُهرمهم، وأحداث تتابع عليهم ولم يُخل الله سبحانه خلقه من نبي مرسل، او كتاب مُنزل، او حجة لازمة؛ او محجة قائمة.

رسل لا تقصر بهم قلة عددهم، ولا كثرة المكذبين لهم: من سابق سُمي له من بعده، او غابر عرفه من قبله.

على ذلك نسلت القرون، ومضت الدهور، وسلفت الأباء، وخلفت الأبناء. إلى أن بعث الله سبحانه محمداً رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) لإنجاز عدته، واتمام نبوته، مأخوذاً على النبيين ميثاقه، مشهورة سماته، كريماً ميلاده، وأهل الارض يومئذ ملأ متفرقه وأهواءً منتشرة، وطوائف متشتتة، بين مشبهه الله بخلق، او ملحد في اسمه، او مشير إلى غيره.

فهداهم به من الضلالة، وأنقذهم بمكانه من الجهالة. ثم اختار سبحانه لمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) لقاءه ورضى له ما عنده، واکرمه عن دار الدنيا، ورجب به عن مقام

البیوی، فقبضه الیه کریماً (صلی الله علیه وآله وسلم) و خلف فیکم ما خلفت الانبیاء فی اممها اذ لم یترکوهم هملاً بغير طریق واضح، ولا علم قائم»؛

خدای سبحان از میان فرزندان آدم پیامبرانی را برگزید و در (ابلاغ) وحی و امانت داری در رساندن پیام الهی به مردم از آن ها پیمان گرفت^(۳۲)، در زمانی که بیشتر مردم پیمان خدا را دستخوش تغییر و تبدیل ساخته بودند و حق او را نمی شناختند و برایش همتا و شریکانی قرار داده بودند و شیاطین، آنان را از شناخت خدا باز داشته و آن ها را از پرستش او جدا نموده بودند. از این رو، خدا رسولان خود را میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پیاپی به سوی آنان فرستاد؛ تا پیمان فطرت الهی را از آنان مطالبه نمایند^(۳۳) و نعمت های فراموش شده را برایشان یاد آور شوند و با ابلاغ دستورات خدا، حجت را بر آن ها تمام کنند و گنج های پنهان عقل ها^(۳۴) را آشکار سازند و نشانه های قدرت الهی را به آنان نشان دهند. آن سقف بلند پایه آسمان را که بالای سرشان قرار گرفته، و این گاهواره زمین را که زیر پایشان گسترده شده است و وسایل معیشت و زندگی را که آن ها را زنده نگاه می دارد، و اجل هایی را که آن ها را نابود می سازد و مشکلات و رنج هایی را که آنان را پیر و فرسوده می سازد و حوادثی را که پیاپی بر آن ها وارد می گردد به یادشان آورند و خداوند، هرگز آفریدگانش را بدون پیامبری که فرستاده باشد و کتابی که نازل کرده باشد و یا دلیلی قاطع و راهی روشن رها نکرد؛ پیامبرانی که با اندک بودن نفرات و فراوانی دشمنان و تکذیب کنندگان، هرگز در انجام وظایف خود کوتاهی نمی کردند آن که پیش تر آمده بود از نام پیامبر بعدی آگاه شده بود و آن که در آینده می آمد توسط پیامبر پیشین معرفی شده بود.

به همین شیوه قرن ها سپری شد و روزگاران گذشت، پدران درگذشتند و فرزندان، جانشین آن ها گردیدند، تا این که خدای سبحان برای وفا به وعده خود و کامل گرداندن نبوت، حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) فرستاده خویش را برانگیخت و پیمان پذیرش نبوت او را از همه پیامبران گرفته بود، نشانه هایش (که در کتب آسمانی پیامبران گذشته آمده بود) مشهور، و میلادش گرمی بود، در آن روز (که دیده به جهان گشود) مردم زمین ملت هایی پراکنده و با خواسته های گوناگون و در راه های مختلفی سیر می کردند. عده ای خدا را به آفریدگانش تشبیه می کردند و گروهی در نام او به انحراف رفته و جمعی غیر او را می پرستیدند، خداوند به وسیله پیامبرش آن ها را از گمراهی به هدایت رساند و با موقعیت خود از جهالت رهانید.

۳۲. خداوند از پیامبران پیمان گرفت که آن چه را از طریق وحی بدانان رسیده به مردم ابلاغ کنند و یا از آنان عهد و پیمان گرفت تاجز بر مبنای آن چه از طریق وحی دریافت کرده اند برای مردم قانون وضع نکنند.

۳۳. گویی خدای متعال که در وجود انسان تمایلات و توان و قدرت به ودیعه نهاده و برایش شواهد و ادله هدایت اقامه نمود، از او پیمان گرفت تا آن چه را به او عطا گشته در مسیر اهدافی که برایش آفریده شده، صرف نماید. از این رو، اگر دچار وسوسه ها و تمایلات نمی گشت، به آن عهد و پیمان عمل می نمود و پیمان نمی شکست. به همین دلیل، خداوند پیامبران را برانگیخت تا از مردم بخواهند به آن عهد و پیمان عمل کنند.

۳۴. گنج های پنهان عقل ها: انوار عرفانی که راز و اسرار موجودات را برای انسان آشکار ساخته و او را به مرحله یقین به وجود آفریننده موجودات ارتقاء می بخشد؛ ولی گاهی ابری تیره از او هام و خیالات، بر این انوار سایه افکن می شود. بنابراین، راز برانگیخته شدن پیامبران، آشکار ساختن آن معارف نهان و به ظهور رساندن آن راز و اسرار درونی است.

سپس خداوی سبحان، لقای خویش را برای محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) اختیار کرد و آن چه را نزد خود داشت برای وی پسندید و او را با انتقال از دنیا، گرامی داشت و از گرفتاری و مشکلات رهایی بخشید و در نهایت احترام قبض روح کرد و به سوی خویش فرا خواند، که درود خدا بر او و دودمانش باد. او نیز آن چه را پیامبران پیشین برای امت خود به میراث نهاده بودند، میان شمایه جای گذاشت، زیرا پیامبران هرگز امت خود را بی آن که راهی روشن و دانشی پایدار به آن ها بدهند، رها نساختند.^(۳۵)

مژده پیامبران گذشته در مورد نبوت پیامبران بعدی، برای نسل های معاصر آنان و نسل های بعدی سودمند بود، زیرا دیده آن ها را می گشود و جهت استقبال از پیامبری که به نبوتش مژده داده شده بود، آنان را در آمادگی کامل قرار می داد و شك و تردیدشان را در مورد وی برطرف می ساخت و به آنان اعتماد و اطمینان بیشتری می بخشید. زیرا اگر یأس و نومیدی از اصلاح جامعه، به دل راه یابد، قلب را فرا گرفته، انسان را به تفکر و اندیشه در مسیر شرّ و خیانت، وامی دارد. بنابراین، مژده به آمدن پیامبران مُصلِح، یأس و نومیدی را از دل هایی که در انتظار اصلاحند، می زداید و آن ها را به سمت و سوی علاقه به زندگی و کوبیدن درهای خیر و نیکی متوجه می سازد.

این گونه مژده ها، ایمان مؤمنان را در مورد نبوت پیامبرانشان افزایش می دهد و کافران را در کفر خویش، به شك و تردید می اندازد و بدین ترتیب استقامت و پایداری آنان را در برابر حق به ضعف می کشاند و زمینه پذیرش دعوت آن پیامبر را برایشان مهیا می سازد.

اگر این مژده به حصول اطمینان بینجامد، نیاز به درخواست معجزه ای از آن پیامبر نیست چنان که نبوت سرشار از مژده، در دل ها نافذتر و به باور و اعتقاد به آن نبوت نزدیک تر خواهد بود. افزون بر این که مردم را از فشارهای ناگهانی در برابر رویدادهای غیر منتظره دورنموده و دعوت پیامبر را از حالت نامأنوسی در دل مردم خارج می سازد.^(۳۶)

۳۵. یعنی پیامبران، امت های خویش را در اموری که پس از رحلت هر پیامبر سبب هدایت آن ها گردد، به خود وا ننهاده و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نیز همانند آنان عمل کرد و کتاب خدا را که حاوی تمام امور مورد نیاز دینی امتش بود میان آن ها به ودیعه نهاد و اهل بیت معصوم خود را جانشین قرار داد و آن ها را هم سنگ قرآن مجید مقرر داشت، چنان که در حدیث ثقلین که به نحو تواتر از آن بزرگوار نقل شده و جمع زیادی از محدثان به نقل آن پرداخته اند، بدان تصریح کرده است.

۳۶. محمد فی القرآن/ ۳۶ - ۳۷.

همه پیامبران بر يك راه و رسم بوده اند. پیامبر گذشته به ظهور پیامبر بعدی مژده می‌داده و پیامبر بعدی به پیامبر پیشین ایمان داشته است. افزون بر شواهد و موارد کاربردی که در بحث بعدی بدان خواهیم پرداخت، آیه ۸۱ سوره آل عمران نحوه این مژده‌ها را بیان می‌کند.

نوید رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) توسط انبیاء

۱. به تصریح قرآن کریم، حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) به شیوه دعا در مورد رسالت خاتم پیامبران مژده داده است؛ آن گاه که در مورد بیت الله الحرام در مکه مکرمه و بالا بردن دیوارهای خانه کعبه سخن می‌گوید و برای پذیرفته شدن عمل خود و اسماعیل (علیهما السلام) و درخواست پدید آمدن امتی مسلمان از نسلشان، به دعا می‌پردازد، چنین عرضه می‌دارد:

«پروردگارا! میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و آن‌ها را کتاب

و حکمت بیاموزد و پاک و پیراسته گرداند، زیرا تو توانا و حکیمی.»^(۳۷)

۲. قرآن کریم، به وجود مژده نبوت پیامبر امی حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم)، در کتب عهد قدیم و جدید (تورات و انجیل) تصریح نموده و بیان داشته است که این دو کتاب هنگام نزول قرآن کریم و ظهور پیامبر اکرم موجود بوده اند و اگر این مژده در آن‌ها وجود نداشت، پیروانشان به تکذیب آن می‌پرداختند. خدای متعال فرمود:

آن‌ها که از فرستاده خدا پیامبر (امی) پیروی می‌کنند؛ پیامبری که ویژگی هایش را در تورات و انجیل نزد خود می‌یابند. آن‌ها را به کارهای نیک دستور می‌دهد و از منکر باز می‌دارد، اشیای پاکیزه را برای آنان حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را تحریم می‌کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آن‌ها قرار داشت از (دوش) آنان بر می‌دارد.^(۳۸)

۳. آیه ششم سوره صف، به صراحت بیانگر این است که عیسی (علیه السلام) تورات را صریحاً تصدیق و به رسالت پیامبری به نام احمد که بعد از او می‌آید، مژده داد و نه تنها حواریان، بلکه همه بنی اسرائیل را در این خصوص مخاطب قرار داد.

اهل کتاب در انتظار آخرین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

۳۷. (رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) بقره/ ۱۲۹.

۳۸. (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي بَدَّوْنَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...) اعراف/ ۱۵۷.

پیامبران پیشین نه تنها ویژگی‌های عمومی پیامبرخاتم را برشمرده، بلکه ویژگی‌های دیگری مانند: زادگاه، محل هجرت و خصوصیات روزگار بعثت و ویژگی‌های جسمی و رفتاری و شریعت آن حضرت را بیان داشته‌اند تا از این راه مخاطبان مژده ظهور آن حضرت، به صورتی دقیق ایشان را بشناسند. به همین دلیل قرآن در مورد بنی اسرائیل فرموده است: آنان شخصیت پیامبر گرامی اسلام را که در کتب عهد قدیم و جدید به ظهورش مژده داده شده بود، نظیر فرزندان خود می‌شناختند.^(۳۹) بلکه بر اساس آن‌ها، به اقدام عملی پرداخته، با به دست آوردن مکان هجرت و دولتش، در همان مکان استقرار یافتند^(۴۰) و با پیشدستی در دادن مژده رسالت او به دیگران در صدد پیروزی بر کفار برآمده و از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برای پیروزی بر اوس و خزرج یاری خواستند^(۴۱). این اخبار از طریق پارسایان و دانشمندان آن‌ها به دیگران رسید و با انتشار در مدینه، به مکه نیز راه یافت.^(۴۲)

پس از اعلان رسالت، نمایندگانی از قریش برای تحقیق و بررسی پیرامون صحت ادعای نبوت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نزد یهودیان مدینه شتافتند و در این زمینه به اطلاعاتی دست یافتند که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را با آن‌ها آزمودند^(۴۳) و از اطلاعات به دست آمده، صحت ادعای رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) برایشان روشن شد.

گروهی از اهل کتاب و دیگران بر اساس همین علامات و نشانه‌هایی که بدان آشنا بودند، بی آنکه از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) معجزه ویژه‌ای بخواهند^(۴۴)، به او ایمان آوردند و این مژده‌ها را برخی از نسخه‌های تورات و انجیل^(۴۵) تاکنون هم چنان در خود نگاه داشته است.

بدین سان، مژده به ظهور نبوت خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبدالله(صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از ولادت آن حضرت و در دوران زندگی قبل از بعثت وی، همواره ادامه

۳۹. انعام/ ۲۰ نقل به مضمون .

۴۰. سیرة رسول الله ۱ / ۳۸ - ۳۹ .

۴۱. بقره/ ۸۹ نقل به مضمون .

۴۲. اشعة البیت النبوی ۱ / ۷۰ به نقل از اغانی ۱۶ / ۷۵، تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۲، حیاة نبی الاسلام ۲۳ به نقل از سیرة ابن هشام ۱ / ۱۸۱ و اعلام الوری ۲۶ .

۴۳. به مطالبی که در شأن نزول سوره کهف وارد شده مراجعه شود.

۴۴. مائده/ ۸۳ .

۴۵. سیرة رسول الله و اهل بیته ۱۰ / ۳۹، انجیل یوحنا و اشعة البیت النبوی ۱ / ۷۰ به نقل از تورات. به بشارت عهدین بشارت و مقارنات مراجعه شود.

داشت. و خبر دادن بُحیرای راهب و دیگران در آغاز بعثت مبارک آن حضرت، از مژده های معروف و مشهور تلقی می شد^(۴۶).

امیرمؤمنان(علیه السلام) آن جا که می فرماید: «... الی أن بعث الله سبحانه محمداً رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) لإِجْزَاءِ عِدَّتِهِ وَاتِّمَامِ نَبْوَتِهِ، مَأْخُوذاً عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُ مَشْهُورَةً سَمَاتِهِ...»^(۴۷) به این حقیقت تاریخی گواهی می دهد.

در طبقات ابن سعد از سهل، مولای عتیبه - که مردی مسیحی اهل حریرس بود و دوران یتیمی خود را در کنار مادر و عمویش گذراند و به قرائت و مطالعه انجیل می پرداخت - نقل شده که می گوید: «... نسخه ای از انجیل در اختیار عمویم بود. روزی من آن را برداشته و مطالعه کردم تا به ورقی رسیدم که نوع نوشته اش برایم نا آشنا بود. زمانی که ورق را با دستم لمس کردم ملاحظه نمودم قسمت هایی از آن به وسیله چسب به یکدیگر چسبانده شده است. وی می افزاید: آن ها را از یکدیگر جدا کردم دیدم ویژگی هایی بدین شرح از پیامبرخاتم(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن نوشته شده: قامتش نه بلند است و نه کوتاه، چهره ای نورانی و دوگیسوی بافته دارد، میان شانه هایش مُهری نقش بسته است، در حال نشستن همواره زانوهایش را به بغل می گیرد، صدقه نمی پذیرد، بر الاغ و شتر سوار می شود و گوسفندان را می دوشد و پیراهنی وصله خورده به تن می کند و کسی که دست به چنین کارهایی بزند، از تکبر به دور است و او چنین عمل می کند. وی از دودمان اسماعیل و نامش احمد است.

سهل می گوید: هنگامی که از مطالعه ویژگی های حضرت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) فراغت یافتم، عمویم وارد خانه شد وقتی ورقه را در دست من دید مرا به خاطر از هم گشودن و مطالعه آن تنبیه کرد و مورد اعتراض قرار داد، در پاسخ او گفتم: عمو! من در این صفحات به ویژگی های پیامبر خدا احمد، برخوردم. در پاسخم گفتم: این پیامبر هنوز نیامده است.»^(۴۸)

۴۶. به کتب سیره نبوی که بخشی از این مژده ها را در بر دارد مراجعه شود.

۴۷. نخستین خطبه نهج البلاغه ملاحظه شود.

۴۸. طبقات کبری ۱ / ۳۶۳.

بخش سوم

جلوه هایی از شخصیت خاتم پیامبران (صلی الله علیه وآله وسلم)

۱. دانای نیاموخته

امتیاز خاتم پیامبران (صلی الله علیه وآله وسلم) از این جنبه است که نزد آموزگاری از جنس بشر خواندن و نوشتن نیاموخت^(۴۹) و در محیط علم و دانش بزرگ نشد، بلکه نشو و نمای او در جامعه جاهلی بوده و هیچ کس در پی انکار این حقیقت قرآنی برنیامده است.^(۵۰)

آن بزرگوار میان مردمی بالندگی یافت که جهل و نادانی آنان و فاصله شان از علوم و معارف از همه بیشتر بود، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آن دوران را عصر جاهلیت نامید و امکان ندارد چنین نامگذاری از کسی جز فرد دانشوری، که به دانش و جهل و خرد و نادانی مردم کاملاً آگاهی داشته، صادر گردد.

افزون بر این، وی (از نزد خدا) کتابی آورد که مردم را به علم و دانش و فرهنگ و اندیشه و تفکر فرا خوانده و انواع علوم و معارف را در خود جای داده است. او در آغاز، طبق برنامه در خور تحسینی، کتاب و حکمت را به مردم آموخت^(۵۱) تا این که تمدنی منحصر به فرد ایجاد کرد که شرق و غرب را با همه علوم و معارفش درنوردید و هم چنان نیز نور افشانی می کند و می درخشد.

آن حضرت خواندن و نوشتن نیاموخت، ولی با نادانی و جاهلیت و بت پرستی مبارزه کرد. دینی راستین و آیینی جهانی برای بشر به ارمغان آورد و در طول تاریخ، انسان ها را به هموردی فرا خواند. وی از نظر شخصیت و دانش و معارف، سخنان جامع و پُر معنا و خرد برتر و فرهنگ و شیوه تربیتی اش، معجزه بود. از این جاست که خدای متعال می فرماید:

۴۹. نحل/ ۱۰۳.

۵۰. عنکبوت/ ۴۸.

۵۱. جمعه/ ۲.

به خدا و فرستاده اش ایمان آورید، آن پیامبر درس نخوانده ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد و از

او پیروی کنید تا هدایت یابید. (۵۲)

و نیز خطاب به رسولش فرمود:

و خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آن چه را نمی دانستی به تو آموخت و فضل و عنایت

خدا بر تو همواره بزرگ بوده است. (۵۳)

آری، خداوند آن چه را لازم بود به او وحی نمود و کتاب و حکمت را به او آموخت

و وی را مشعلی فروزان و حجت و فرستاده ای بیانگر دستورات الهی و پند دهنده ای

امانتدار، شخصیتی یاد آور کننده، مژده دهنده و بیم دهنده مقرر داشت. (۵۴)

خداوند به وی شرح صدر و سینه ای گشاده عنایت کرد و او را برای پذیرش وحی

و پرداختن به وظیفه ارشاد، در جامعه ای که تعصب و خودخواهی بر آن سایه افکن بود

، مهیا ساخت، آن وجود مقدس، برجسته ترین راهنما و پیشوایی به شمار می آمد که بشر

در تبلیغ دعوت و تعلیم و تربیت، سراغ داشت.

تبدیل محیط جاهلی در ظرف چند سال به نگاهبانی مورد اعتماد و مدافعی نیرومند

برای کتاب هدایت و مشعلی فروزان در علم و دانش و مقاوم در برابر تحریکات دگرگون

کننده حقیقت تحولی شگرف تلقی می شد. این ویژگی را باید معجزه این کتاب جاودانی و

رسول گرامی و پیشوای (امّی) دانست. کسی که - در آن جامعه پر از جهل - بیش از همه

مردم از خرافات و اوهام فاصله داشت و این ویژگی، نور بصیرت الهی به شمار می آمد

که زوایای وجود مبارکش را احاطه کرده بود.

۲. نخستین پرستشگر

خضوع کامل در برابر خدا، آفریدگار هستی و ایجاد کننده وجود و تسلیم کامل در

مقابل قدرت عظیم و نفوذ حکم او و بندگی بی چون و چرا و از سر اختیار در برابر

معبود یکتا و بی نیاز، نخستین قله ای است که هر انسانی باید آن را پشت سر نهد تا برای

گزینش الهی مهیا گردد. قرآن کریم در مورد پیامبر بلند مرتبه اسلام، به این حقیقت

گواهی می دهد:

(قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ... وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ); (۵۵)

۵۲. (فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَأَتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) اعراف/ ۱۵۸.

۵۳. (وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا) نساء/ ۱۱۳.

۵۴. مانده/ ۱۵ و ۱۹; احزاب/ ۴۶; نساء/ ۱۷۴; فتح/ ۸; زخرف/ ۲۹; اعراف/ ۶۸; غاشیه/ ۲۱; اسراء/ ۱۰۵.

۵۵. انعام/ ۱۶۱ - ۱۶۳.

بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده... و من نخستین مسلمانم.

این ویژگی، نشان کمالی است که این بنده مسلمان، بدان دست یافت و در بندگی خود در برابر خدا، گوی سبقت از دیگران ربود و این بندگی بی مانند، در گفتار و کردارش جلوه گر شد تا آن جا که فرمود:

«قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»؛^(۵۶)

نماز روشنایی دیده من است.

او در انتظار فرا رسیدن وقت نماز به سر می بُرد و برای ایستادن در برابر خدا اشتیاقش فزونی می یافت و به مؤذن خود بلال می فرمود:

بلال! با اذان خود ما را آرامش ببخش.^(۵۷)

آن بزرگوار همواره با اعضای خانواده خود به گفت و گو می نشست، ولی آن گاه که وقت نماز فرا می رسید [چنان از سخن گفتن با آنان خود داری می کرد] که گویی یکدیگر را نمی شناسند.^(۵۸) و هر گاه نماز به پا می داشت از سینه اش خروشی چون صدای غلیان دیگ جوشان به گوش می رسید.^(۵۹) از بیم خدا آن قدر می گریست که محل نمازش تر می شد.^(۶۰) به اندازه ای نماز می گزارد که پاهای مبارکش متورم می شد، به او می گفتند: خداوند که گناهان گذشته و آینده شما را بخشیده، چرا این گونه عبادت می کنی؟! می فرمود:

آیا نباید بنده ای سپاسگزار باشم؟!^(۶۱)

آن حضرت، ماه شعبان و رمضان و سه روز از هر ماه را روزه دار بود^(۶۲) و با حلول ماه رمضان رنگ چهره مبارکش دگرگون می شد و نماز گزاردنش افزون می گشت و با تضرع و زاری به دعا و نیایش می پرداخت. بافرارسیدن دهه آخر ماه رمضان برای عبادت کاملاً آماده می شد و از زنان، دوری می جست و شب زنده داری می کرد و در خلوت به عبادت می پرداخت^(۶۳) و در مورد دعا می فرمود:

۵۶. امالی طوسی ۲ / ۱۴۱.

۵۷. بحار الانوار ۸۳ / ۱۶.

۵۸. اخلاق النبی و آدابه / ۱۰۲۵۱.

۵۹. همان.

۶۰. اخلاق النبی / ۳۲. صحیح بخاری ۱ / ۳۸۱ حدیث ۱۰۷۸.

۶۱. وسائل الشیعه ۴ / ۳۰۹.

۶۲. سنن النبی / ۳۰۰.

۶۳. کافی ۴ / ۱۵۵.

دعا روح عبادت است.^(۶۴) ; (دعا) سلاح فرد با ایمان و ستون دین و نور آسمان ها و زمین است.^(۶۵)
همواره با خدا در ارتباط بود... و در هر کار کوچک و بزرگ همواره به پیشگاهش
تضرع و زاری و دعا می کرد. روزی هفتاد بار بی آن که گناهی انجام داده باشد، توبه
می نمود^(۶۶) و هرگاه از خواب بیدار می شد سر بر آستان حق می سایید^(۶۷) و روزانه
سپید و شصت بار خدا را سپاس می گفت و عرضه می داشت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَثِيرًا عَلَى كُلِّ حَالٍ»;^(۶۸)

در همه حالات، حمد و سپاس فراوان پروردگار جهانیان را سزااست.
و پیوسته به تلاوت قرآن می پرداخت و شیفته و دلباخته آن بود. جبرئیل برای کاهش
رنج و زحمتی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در انجام عبادات بر خود روا
می داشت، این آیه ها را بر او نازل کرد:

(طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى)^(۶۹);

طه * ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به زحمت افتی.

۳. اعتماد به خدا

خدای سبحان به رسول گرامی خود فرمود:

(أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ)^(۷۰);

آیا خداوند برای (نجات) بنده اش کافی نیست.

نیز به او فرمود:

و بر خداوند عزیز و رحیم توکل نما، همان کسی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) بر

می خیزی و نیز حرکت تو را در میان سجده کنندگان می بیند.^(۷۱)

۶۴. «الدَّعَاءُ مَخَّ الْعِبَادَةِ» محجة البيضاء ۲ / ۲۸۲.

۶۵. «سلاح المؤمن وعمود الدين ونور السموات والارض» همان ۲ / ۲۸۴.

۶۶. بحار الانوار ۱۶ / ۲۱۷.

۶۷. همان ۱۶ / ۲۵۳.

۶۸. کافی ۲ / ۵۰۳.

۶۹. طه ۱ - ۲.

۷۰. زمر / ۳۶.

۷۱. (وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَتَقْلِبُكَ فِي السَّجْدِ) شعراء / ۲۱۷ - ۲۱۹.

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) همان گونه که خدا فرموده است، به ذات مقدس باری تعالی اعتماد و اطمینان مطلق داشت.

از جابر، نقل شده که گفت: در منطقه ذات الرقاع با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) همراه بودیم، به درخت سایه داری رسیدیم ما[به احترام رسول خدا] از سایه آن درخت استفاده نکردیم. وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در سایه آرمید، ناگهان مشرکی از راه رسید و شمشیر حضرت را که به درخت آویزان بود برگرفت و بر پیامبر حمله برد و گفت: از من می ترسی؟

حضرت فرمود: خیر.

گفت: چه کسی تو را از این شمشیر بُرّان رهایی می بخشد؟

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خدا. و شمشیر از دست آن مرد افتاد. پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) شمشیر را برداشت و به آن شخص فرمود: چه کسی تو را از دست من رهایی می بخشد؟

مرد گفت: از شما انتظار عفو دارم.

حضرت بدو فرمود: بگو: لا اله الا الله وائی رسول الله .

مرد گفت: از به زبان آوردن این جمله معذورم دار، ولی پیمان می بندم هیچ گاه با شما نجنبم و با کسانی که با تو سر جنگ دارند، همدستی نکنم. از این رو، پیامبر از او دست برداشت. وقتی آن مرد نزد یاران خود باز گشت، اظهار داشت: من از نزد بهترین انسان ها پیش شما آمده ام.^(۷۲)

۴ . شجاعت فوق العاده

خدای متعال فرمود:

[پیامبران پیشین] کسانی بودند که به تبلیغ رسالت های الهی می پرداختند و تنها از او می ترسیدند و از هیچ کس جز او بیم نداشتند.^(۷۳)

از علی بن ابی طالب(علیه السلام) که دلاور مردان عرب در برابرش سر تسلیم فرود می آوردند، نقل شده فرمود:

هرگاه جنگ شدت می یافت و دو سپاه با یکدیگر رو برو می گردیدند، ما به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پناه می بردیم، در آن گیر و دار هیچ کس از پیامبر به سپاه دشمن نزدیک تر نبود.^(۷۴)

۷۲. ریاض الصالحین (نوی) ۵ / حدیث ۷۸ صحیح مسلم ۴ / ۴۶۵ .

۷۳. (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ) احزاب / ۳۹ .

روز اُحد آن گاه که مردم پراکنده شده و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را تنها گذاشتند، مقداد، ثابت قدمی رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را به توصیف کشیده، می گوید: به خدایی که او را به حق به پیامبری برانگیخت من در آن عرصه ندیدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) وجبی عقب ننشسته باشد. آن حضرت رو در روی دشمن قرار داشت. گاهی جمعی از یارانش به سوی وی برگشته و گاهی از اطرافش پراکنده می شدند و گاهی می دیدم ایستاده و از کمانش تیر می افکند یا سنگ پرتاب می کند، تا کار به جایی رسید که دو طرف به پرتاب سنگ پرداختند^(۷۵).

۵. پارسایی بی نظیر

خدای متعال فرمود:

و هرگز چشمان خود را به نعمت های مادی که به گروه هایی از آنان دادیم، میفکن، این ها شکوفه های زندگی دنیاست، تا آنان را در آن بیازماییم و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است.^(۷۶)

از ابو امامه از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) منقول است که فرمود:

پروردگارم بر من عرضه فرمود که سرزمین مکه را برایم از طلا قرار دهد عرض کردم: پروردگارا! نمی خواهم، بلکه علاقه مندم يك روز سیر و روزی دیگر گرسنه باشم... آن گاه که گرسنه شدم به درگاهت تضرع و زاری کنم و تو را یاد نمایم و آن زمان که سیر گشتم، تو را شکر و سپاس گویم.^(۷۷)

روزی پیامبر بر حصیری خوابیده بود پس از بیدار شدن، جای حصیر بر پهلوی مبارکش مانده بود، به او عرض شد: اجازه دهید برایتان زیر اندازی تهیه کنیم. حضرت فرمود:

مرا با دنیا چه کار؟! من در دنیا نظیر سواری می مانم که لحظاتی زیر سایه درختی درنگ کرده و سپس حرکت می کند و آن را وامی نهد.^(۷۸)

۷۴. فضائل الخمسه من الصحاح الستة ۱ / ۱۳۸.

۷۵. مغازی و اقدی ۱ / ۲۳۹ - ۲۴۰.

۷۶. (وَلَا تُمَدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى) طه / ۱۳۱.

۷۷. سنن ترمذی ۴ / ۵۱۸ حدیث ۲۳۷۷.

۷۸. سنن ترمذی ۴ / ۵۱۸ حدیث ۲۳۷۷.

ابن عباس می گوید: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شب های پیاپی گرسنه می خوابید و خانواده اش برای شام غذایی در اختیار نداشتند و بیشتر نان هایی که استفاده می کردند از جو تهیه شده بود.^(۷۹)

عایشه گفته است: هرگز خانواده پیامبر در يك روز، دو وعده غذا نخوردند مگر این که يك وعده آن خرما بود.^(۸۰) نیز می گوید: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) که دنیا را وداع گفت، زره مبارکش نزد فردی یهودی در قبال سی صاع (۹۰ کیلو) جو، گرو بود.

از انس بن مالك نقل شده که: فاطمه(علیها السلام) پاره نانی خدمت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) آورد، حضرت فرمود:

فاطمه جان! این پاره نان چیست؟ عرضه داشت: قرص نانی است که خوش نداشتم آن را تناول کنم و آن را برای شما آوردم. حضرت فرمود: این نخستین غذایی است که پس از سه روز وارد دهان پدرت می شود.^(۸۱)

فتاده می گوید: پیش انس بودیم و نانوی وی نزدش حضور داشت. انس گفت: پیامبر تا زنده بود نان ترد (مطبوع) و گوشت آب پز تناول نکرد^(۸۲).

۶. بخشش و بردباری

ابن عباس می گوید: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در کارهای خیر بخشنده ترین مردم به شمار می آمد و بالاترین بخشش را در ماه مبارك رمضان داشت... جبرئیل هر سال در ماه رمضان به دیدار آن بزرگوار می آمد... و هرگاه جبرئیل با او دیدار می کرد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت به امور خیر، از تند باها بخشنده تر می شد.^(۸۳) جابر می گوید: پیامبر اسلام هرگز در برابر درخواست مردم، نه نگفت^(۸۴).

روایت شده رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نزد بزازی آمد و از او پیراهنی به چهار درهم خریداری کرد و آن را پوشید و بیرون رفت. در مسیر راه مردی از انصار به او برخورد و عرضه داشت: ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)! پیراهنی نیاز دارم، خداوند از لباس های بهشتی بر تو ببوشاند. حضرت پیراهن خویش را از تن بیرون آورد و بر

۷۹. همان ۴ / ۵۰۱ حدیث ۲۳۶۰.

۸۰. صحیح بخاری ۵ / ۲۳۷۱ حدیث ۶۰۹۰.

۸۱. صحیح بخاری ۳ / ۱۰۶۸ حدیث ۲۷۵۹.

۸۲. طبقات ابن سعد ۱ / ۴۰۰.

۸۳. صحیح مسلم ۴ / ۴۸۱ حدیث ۳۳۰۸، مسند احمد ۱ / ۵۹۸ حدیث ۳۴۱۵.

۸۴. سنن دارمی ۱ / ۳۴.

آن مرد پوشاند و سپس نزد صاحب مغازه بازگشت و پیراهن دیگری به چهار درهم خرید و دو درهم، برایش باقی ماند، در راه به کنیزکی گریان برخورد نمود، علت گریه اش را پرسید، کنیزك در پاسخ گفت: ای رسول خدا! کسان (ارباب من) دو درهم به من سپردند تا با آن مقداری آرد تهیه کنم، ولی آن ها را گم کرده ام. پیامبر دو درهم (باقی) را به او داد، کنیزك عرضه داشت: می ترسم اگر به خانه برگردم مرا تنبیه کنند.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) او را تا خانه مولایش همراهی کرد بدانجا که رسید بر اهل خانه سلام کرد، آنان صدای حضرت را شناختند [ولی پاسخ ندادند] بار دوم و سوم باز گشت و سلام کرد، آن گاه سلامش را پاسخ گفتند. حضرت بدانها فرمود: مگر شما نخستین سلام مرا نشنیدید؟ عرض کردند: شنیدیم، ولی دوست داشتیم با سلام کردن بیشتر برای ما سلامتی بخواهی. پدر و مادرمان فدایت، بفرماید چه چیز سبب حضور شما در این جا شد؟

فرمود: بدین جهت که این کنیزك می ترسید او را تنبیه کنید. صاحب کنیزك عرضه داشت: چون شما او را همراهی نمودید به پاس مقدماتان، او را در راه خدا آزاد کردم و رسول گرامی اسلام، آنان را به خیر و نیکی و بهشت مرده داد و فرمود:

خداوند در این ده درهم برکت ایجاد کرد، بر اندام پیامبرش و مردی از انصار پیراهن پوشاند و به وسیله آن ها برده ای را آزاد کرد، خدا را سپاس می گویم، هم اوست که به قدرت خویش این نعمت را بر ما ارزانی داشت.^(۸۵)

با فرا رسیدن ماه مبارك رمضان، آن حضرت همه اسیران را آزاد می کرد و به فقرا یاری می رساند^(۸۶).

از عایشه نقل شده که: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) هیچ گاه از کسی که در مورد او اسائه ادب روا می داشت، انتقام نمی گرفت مگر جایی که به احکام الهی بی حرمتی می شد. هیچ گاه با دستش کسی را تنبیه نکرد، مگر آن جا که در راه خدا چنین عملی انجام می پذیرفت، و هیچ گاه کسی را که از او درخواستی داشت، محروم نساخت مگر این که از او درخواست گناهی می شد که وی بیش از همه مردم از گناه فاصله داشت^(۸۷).

۸۵. سنن ترمذی ۴ / ۵۱۸ حدیث ۲۳۷۷.

۸۶. حیاة النبی و سیرته ۱۳ / ۳۱۱.

۸۷. حیاة النبی و سیرته ۳ / ۳۰۶.

از عبید بن عمیر روایت شده گفت: هر گنهکاری را که گنااهش به مرز اجرای حدّ نرسیده بود نزد حضرت می آوردند، آن بزرگوار وی را می بخشید^(۸۸).

انس می گوید: ده سال افتخار خدمتگذاری رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را داشتم، آن حضرت حتی به من أفّ نگفت و در مورد کاری که انجام داده بودم نفرمود چرا انجام داده ای؟ و اموری را که انجام نداده بودم نفرمود چرا انجام نداده ای؟^(۸۹)

عربی بیابانی نزد آن حضرت آمد و ردای مبارکش را به گونه ای کشید که جای حاشیه ردا بر گردن آن بزرگوار ماند، آن گاه به حضرت عرض کرد: ای محمد! از اموال الهی که در اختیار داری به من نیز سهمی بده. حضرت متوجه او شد و لبخندی زد. سپس دستور داد اموالی به او بدهند.

وجود مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در دوران زندگی خود به عفو و بخشش و گذشت، معروف بود... وحشی، قاتل عمویش حضرت حمزه را بخشید... چنان که از خیانت زن یهودی که گوسفند بریان مسمومی نزد حضرت آورد، گذشت و ابوسفیان را مورد بخشش قرارداد و ورود به خانه او را امان از کشته شدن مقرر داشت، و از قریش که نافرمانی دستور خدا کرده و با تمام توان با حضرتش جنگیده بودند، چشم پوشی کرد... در صورتی که آن بزرگوار در اوج قدرت و عزّت و سربلندی قرار داشت و بدان ها فرمود:

خدایا! قوم من افرادی جاهل اند آنان را هدایت فرما... اکنون آزادید و می توانید بروید.^(۹۰)

قرآن کریم از عظمت حلم و برد باری رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) سخن می گوید (وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ);^(۹۱)

اگر خشن و سنگدل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند، پس آن ها را ببخش و برایشان آمرزش بطلب.

و در این فرموده اش بالاترین درجه مهربانی و عطوفتش را توصیف کرده است:

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ);^(۹۲)

۸۸. حیاة النبی و سیرته ۳ / ۳۰۷.

۸۹. صحیح بخاری ۵ / ۲۲۶۰، حدیث ۵۷۳۸.

۹۰. محمد فی القرآن ۶۰ - ۶۵.

۹۱. آل عمران / ۱۵۹.

به یقین، رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت و گران است و بر هدایت شما پافشاری دارد و با مؤمنان، رؤوف و مهربان است.

۷. آزر و فروتنی

از ابوسعید خُدْری روایت شده که گفت: شرم و حیای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از دوشیزه ای که در پوشش قرار داشته باشد بیشتر بود و اگر چیزی را ناخوشایند می داشت، از چهره مبارکش هویدا بود^(۹۳).

از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: هر گاه چیزی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درخواست می شد و قصد داشت آن را انجام دهد، می فرمود: آری. و اگر نمی خواست انجام دهد، سکوت می کرد و هیچ گاه در مورد چیزی، نه نگفت^(۹۴).

از یحیی بن ابی کثیر نقل است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

من مانند بنده، غذا می خورم و مانند بنده، می نشینم، زیرا من تنها يك بنده ام.^(۹۵)

معروف است، آن بزرگوار بر کودکان سلام می کرد^(۹۶). رسول خدا خواست با مردی سخن بگوید، آن شخص از هیبت و شکوه حضرت بر خود لرزید، آن جناب فرمود:

آرام باش، من پادشاه نیستم (که از من می ترسی) بلکه فرزند زنی هستم که غذایش گوشت خشکیده بود.^(۹۷)

از ابوامامه روایت شده که گفت: نشستیم بودیم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با تکیه بر عصا بر ما وارد شد به احترامش به پا خاستیم، فرمود:

مانند غیر عرب ها که برخی برای بعضی دیگر [برخاسته] تعظیم می کنند، به پا نخیزید.^(۹۸)

پیامبر اکرم با یاران خود مزاح می کرد اما از نارواگویی پرهیز داشت^(۹۹). در ساختن مسجد^(۱۰۰) و کندن خندق^(۱۰۱) اطراف مدینه با یارانش همکاری می کرد و با این که سرآمد خردمندان بود با ایشان بسیار مشورت می کرد.^(۱۰۲) او همواره می فرمود:

۹۲. توبه/ ۱۲۸.

۹۳. صحیح بخاری ۳ / ۱۳۰۶، حدیث ۳۳۶۹.

۹۴. مجمع الزوائد ۹ / ۱۳.

۹۵. طبقات ابن سعد ۱ / ۳۷ و مجمع الزوائد ۹ / ۱۹.

۹۶. حیاة النبی و سیرته ۳ / ۳۱۳ به نقل از ابن سعد.

۹۷. سنن ابن ماجه ۲ / ۱۱۰۱ حدیث ۳۳۱۲.

۹۸. سنن ابو داود ۴ / ۳۵۸، حدیث ۵۲۳۰.

۹۹. سنن ترمذی ۴ / ۳۰۴، حدیث ۱۹۹۰.

۱۰۰. مسند احمد ۳ / ۸۰.

۱۰۱. ابن سعد ۱ / ۲۴۰.

«اللهم احيني مسكيناً وتوفني مسكيناً واحشرنى فى زمرة المساكين وإن أشقى
الأشقياء من اجتمع عليه فقر الدنيا وعذاب الآخرة»؛ (۱۰۳)

خدایا! مرا مستمند زنده بدار و مستمند بمیران و در جمع مستمندان محشور گردان، تیره بخت ترین
شقاوتمندان کسی است که در دنیا دچار فقر و در آخرت گرفتار عذاب الهی شود.

آن چه بیان شد نمایی بسیار خلاصه از جلوه های شخصیت رسول اکرم(صلی الله علیه
وآله وسلم) و گوشه ای از رفتار فردی و اجتماعی آن بزرگوار بود. بیان موارد
شگفت انگیز و فراوان دیگری از رفتار و جنبه های مدیریتی، سیاسی، نظامی،
اقتصادی و خانوادگی پیامبر را که در جهت پیروی و الهام گرفتن از آن ها در خور
تحقیق و پژوهش اند به بخش های بعد موکول می کنیم.

۱۰۲. در المنثور ۲ / ۳۵۹؛ المواهب اللدنیه ۲ / ۳۳۱.

۱۰۳. سنن ترمذی ۴ / ۴۹۹، حدیث ۲۳۵۲.

قسمت دوم

بخش نخست
ولادت و تربیت

بخش دوم
رشد و بالندگی

بخش سوم
از ازدواج تا بعثت

بخش نخست ولادت و تربیت

۱. نشانه های فروپاشی جامعه بت پرست

قبل از بعثت نبوی فساد و جور و ستم در جامعه شبه جزیره، ریشه دوانیده بود. جامعه یاد شده، از یکپارچگی لازم برخوردار نبود و برای جلوگیری از سقوط و تباهی که نشانه هایش در جامعه جزیره العرب پدیدار شده بود، ویژگی های اجتماعی و فرهنگی برخاسته از زندگی صحرائشینی کافی به نظر نمی رسید. پیمان هایی که در آن سامان به وجود آمد پدیده ای اجتماعی جهت رویارویی با آن پراکندگی بود، ولی تعدد آن ها خود، دلیل نابودی قدرت مرکزی در آن جامعه به شمار می آمد.

ما به جز اقدام برخی افراد که تنها نمایانگر نپذیرفتن فساد و تباهی جامعه آن روز بود، هیچ حرکت و اقدام قابل توجهی در مسیر اصلاح و تغییر در جزیره العرب نمی بینیم، ولی همین اقدامات فردی نیز به سطح نظریه یا حرکت دگرگون ساز مؤثری در این جامعه نرسید^(۱۰۴).

گاهی جدایی و از هم پاشیدگی جامعه قریشی را در پدیده اختلاف آنان پیرامون بنای کعبه نیز، می توان ملاحظه کرد آن هم در زمانی که قریش از گرامی ترین و یکپارچه ترین قبایل عرب به شمار می رفت و از هشدارهای پیاپی یهودیان جزیره العرب که با پیشدستی مزده ظهور مصلح رهایی بخش بشر را همراه با رسالت آسمانی پیامبر، به مردم آن سامان می دادند و اظهار می داشتند: «پیامبری ظهور می کند و بی تردید بت های^(۱۰۵) شما را خواهد شکست» می توان به غوطهور بودن آن جامعه در فساد و تباهی استناد کرد.

۲. ایمان پدران پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)

۱۰۴. سیره نبوی ۱ / ۲۲۵.
۱۰۵. بحار الانوار ۱۵ / ۲۳۱. سیره نبوی ۱ / ۲۱۱، بقره ۸۹.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در خانواده ای یکتا پرست و خدانشناس دیده به جهان گشود و در محیطی پرورش یافت که از فضایل بلند اخلاقی و جایگاه پر ارج بهره مند بود. از سخن و دعای جدش عبدالمطلب می توان به ایمان وی پی برد. زمانی که ابرهه حبشی برای ویران کردن کعبه به آن سامان حمله کرد، عبدالمطلب برای حمایت از کعبه، نه تنها به بت ها پناه نبرد، بلکه بر خدای توانا توکل نمود^(۱۰۶).

می توان گفت: عبدالمطلب از اخباری که بر مقام پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تأکید داشت، به رتبه و جایگاه و آینده آن حضرت، کاملاً آگاه بود. اوج توجه عبدالمطلب به پیامبر زمانی جلوه گر شد که وجود مقدس آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) را در دوران شیر خوارگی، بر درگاه الهی واسطه قرار داد و طلب باران نمود، زیرا عبدالمطلب به مقام و جایگاه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در پیشگاه خدای سبحان پی برده بود^(۱۰۷). هشداری که عبدالمطلب در کودکی پیامبر در خصوص مراقبت و توجه به وی، به ام ایمن داده بود گواه دیگری بر این مدعاست.

عمویش ابوطالب نیز، از این ویژگی برخوردار بود؛ وی در امر سرپرستی و مراقبت از وجود پر برکت پیامبر و همکاری با وی در جهت تبلیغ و آشکار ساختن رسالت، تا آخرین لحظات عمر مبارکش استمرار بخشید و در این راستا، اذیت و آزار قریش و قطع رابطه آنان و حصر اقتصادی شِعْب را متحمل گشت و این حقیقت را که در موارد متعددی از ابوطالب (علیه السلام) نقل شده و به اهتمام و توجه وی به حفظ و حراست از وجود گران قدر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ارتباط داشته، به خوبی لمس می کنیم^(۱۰۸).

روایاتی که در مورد پدر بزرگوار نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و مادر گرامی آن حضرت وارد شده، شرك و بت پرستی آنان را مردود می داند و در این خصوص سخن رسول خدا دلیلی کافی است که فرمود:

«من همواره از صلب های پاک به رحم های پاک انتقال یافتم.»^(۱۰۹)

این سخن به پاکی و طهارت پدران و مادران آن بزرگوار از هر گونه پلیدی و شرك اشاره دارد.

۱۰۶. سیره نبوی ۱ / ۴۳ - ۶۲؛ کامل ابن اثیر ۱ / ۱۶۰؛ بحار الانوار ۵ / ۱۳۰.

۱۰۷. سیره زینی دحلان در حاشیه سیره حلبی ۱ / ۶۴؛ تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۰.

۱۰۸. سیره نبوی ۱ / ۹۷۹؛ تاریخ ابن عساکر ۱ / ۶۹؛ مجمع البیان ۷ / ۳۷؛ مستدرک حاکم ۲ / ۶۲۳؛ طبقات کبری ۱

۱ / ۱۶۸؛ سیره حلبی ۱ / ۱۸۹؛ اصول کافی؛ ۴۴۸ / ۱؛ الغنیر ۷ / ۳۴۵.

۱۰۹. سیره زینی دحلان در حاشیه سیره حلبی ۱ / ۵۸، اوائل المقالات شیخ مفید ۱۲ و ۱۳.

۳. ولادت پر شکوه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)

هنوز آیین نصرانیت اهداف خویش را در جامعه بشری محقق نکرده و تأثیر زیادی نگذاشته بود که دنیا غرق در مظاهر گمراهی و انحراف گردید و مردم در دام گمراهی فتنه ها گرفتار و سرگردان شدند و جهل و نادانی، آنان را خوار و بی مقدار ساخت، آشفته‌گی اوضاع روم، کمتر از آشفته‌گی اوضاع رقبای خود در فارس نبود و جزیره العرب اوضاعی بهتر از آن دو نداشت و همه در لبه‌گودالی از آتش قرار داشتند.

قرآن کریم به گونه‌ای بسیار رسا و بلیغ گوشه‌ای از زندگی اسف بار بشر را در آن دوران شرح داده، چنان که مهتر اهل بیت، علی بن ابی طالب (علیه السلام) در تعدادی از خطبه‌های خود از اوضاع دردناکی که با آن هم دوران بوده تصویری ملموس ارائه داده است. از جمله در توصیف اوضاع جامعه‌ای که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن به رسالت مبعوث گردید، می‌فرماید:

هنگامی خداوند رسالت را بر عهده او گذارد که مدت‌ها از بعثت پیامبران پیشین سپری شده بود و ملت‌ها در خواب عمیقی فرو رفته بودند، فتنه و فساد، جهان را فرا گرفته بود کارهای خلاف میان مردم گسترش یافته بود و آتش جنگ زبانه می‌کشید. روشنایی از دنیا رخت بر بسته بود و مکر و فریب ظاهر گشته بود. برگ‌های درخت زندگی به زردی گرایده بود و از ثمره زندگی خبری نبود. آب حیات انسان به زمین فرو رفته بود و نشانه‌های هدایت فرسوده شده بود. پرچم‌های هلاکت و بدبختی آشکار شده بود، دنیا با قیافه‌ای زشت به اهلش می‌نگریست و با چهره در هم کشیده با علاقه‌مندانش روبرو بود. میوه آن درخت، فتنه و طعانش مردار بود. در درون، وحشت و اضطراب و در بیرون شمشیر حکومت می‌کرد.^(۱۱۰)

در اوضاعی چنین دشوار که بشر آن را پشت سر می‌گذاشت، نور الهی درخشید و بندگان خدا و دیار آنان را روشنایی بخشید و به زندگی ارزشمند و سعادت همیشگی مژده داد و سرزمین حجاز در ماه ربیع الاول عام الفیل - سال ۵۷۰ میلادی - که بیشتر محدثان و تاریخ‌نگاران بر آنند؛ با ولادت نبی اکرم حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) سرشار از خیر و برکت گردید.

۱۱۰. «أرسله على حين فترّة من الرسل وطول هجعة من الأمم واعتزام من الفتن، وانتشار من الأمور وتلظّ من الحروب، والدنيا كاسفة النور، ظاهرة الغرور، على حين اصفرار من ورقها، وإياس من ثمرها، واغورار من مائها، قد درست منار الهدى، وظهرت أعلام الردى، فهي متجهمة لأهلها، عابسة في وجه طالبها، ثمرها الفتنه، وطعامها الجيفة، وشعارها الخوف، ودثارها السيف» نهج البلاغه خطبه (۸۹).

اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) - که از دیگران آگاه ترند - روز میلاد آن بزرگوار را در پگاه روز جمعه، هفدهم ربیع الاول، دانسته اند و همین تاریخ، بین شیعه معروف است و دیگران برآنند که آن حضرت روز دوشنبه دوازدهم همین ماه چشم به جهان گشوده است^(۱۱۱).

برخی منابع تاریخی و روایی از وقوع رخدادهای شگفت انگیزی در روز ولادت آن بزرگوار سخن می گویند؛ از جمله: خاموش شدن آتش آتشکده فارس، وقوع زمین لرزه ای که در اثر آن دیر و صومعه ها ویران گشت و هر معبودی که در کنار خدای عزّ وجلّ مورد پرستش قرار می گرفت، از جایگاهش برکنده شد و بت های نصب شده، به رو، بر زمین فرو ریخت.

وجود چنین اوضاع و طلوع ستاره هایی که از قبل دیده شده بود، برای ساحران و جادوگران غیر قابل پیش بینی به شمار می آمد. زمانی که وجود مقدس رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) پا به عرصه وجود نهاد، این جملات را بر زبان می آورد

«الله اکبر، والحمد لله كثيراً وسبحان الله بكرةً واصیلاً»^(۱۱۲)

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) به دو نام «محمد» و «أحمد» معروف بود و قرآن کریم هر دو نام را یاد آور شده است.

تاریخ نگاران آورده اند: عبدالمطلب، جد پیامبر، آن حضرت را «محمد» نامید و در پاسخ کسانی که سبب این نامگذاری را از او جویا شدند، می فرمود: خواستم وی در آسمان و زمین مورد ستایش قرار گیرد^(۱۱۳). چنان که مادرش آمنه، نیز قبل از جدش وی را «أحمد» نام نهاده بود.

آن گونه که قرآن کریم خبر داده است، انجیل از زبان حضرت عیسی(علیه السلام) به ظهور پیامبر اکرم نوید و علمای اهل کتاب نیز آن را تصدیق کرده بودند و این فرموده خدایانگر همین معناست:

شما را به ظهور پیامبری به نام احمد که پس از من خواهد آمد مژده می دهم.^(۱۱۴)

در عرف جزيرة العرب و سایر جاها هیچ گونه مانعی وجود نداشت که يك فرد، به دو نام و دو لقب و دو کُنیه معروف باشد.

۱۱۱. برای ملاحظه آرای که پیرامون روز میلاد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) گفته شده، به امتاع الأسماع / ۳ مراجعه شود.

۱۱۲. تاریخ یعقوبی ۳ / ۸، سیره حلبی ۱ / ۹۲.

۱۱۳. سیره حلبی ۱ / ۱۲۸.

۱۱۴. (وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ) صف / ۶؛ به سیره حلبی ۱ / ۷۹ مراجعه شود.

۴ . شیر خوارگی

وجود گران قدر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، تمام زوایای ذهن عبد المطلب - که اینک عزیزترین فرزندش، عبدالله، را در سن جوانی از دست داده بود - به خود مشغول کرده بود. از این رو، جدّ بزرگوارش امر شیر خواری وی را به «ثویبه» کنیزك ابولهب سپرد تا بتواند بافراهم آوردن موقعیتی مناسب این کودک را به صحرا نشینان قبیله سعد بسپرد تا دوران شیر خوارگی را در آن سامان به سر برده و در محیطی پاک و دور از خطر بیماری هایی که کودکان مگه را تهدید می کرد، در جمع فرزندان بادیه نشینان رشد کند و بزرگ شود، چراکه رسم اشراف مگه بر این بود، نوزادان شیر خوار خود را برای شیر دادن به زنان شیرده صحرائشین می سپردند و میان آنان زنان قبیله سعد در این کار

معروف بودند. این قبیله در اطراف مگه و نواحی حرم سکونت داشت و زنان آن هر سال در ایام ویژه ای به مگه آمده تا کودکان شیر خوار را جهت شیردادن، تحویل گرفته و از این راه امرار معاش کنند؛ به ویژه در سال ولادت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) که با خشکسالی و قحطی همراه بود، این زنان نیاز بیشتری به کمک اشراف مگه داشتند.

برخی مورخان مدعی شده اند به خاطر یتیمی پیامبر، هیچ يك از زنان شیرده حاضر نشد وی را برای شیر دادن بپذیرد و کاروان زنان شیرده که هر يك با خود کودک شیر خواری همراه داشت در آستانه بازگشت به بادیه بودند. تنها حلیمه سعدیه، دختر ابو ذؤیب، بود که نوزادی برای شیردادن نیافته بود. وی که مانند سایر زنان شیرده، در آغاز، از پذیرش پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) سر باز زده بود، وقتی کودکی برای شیر دادن نیافت به شوهرش اظهار داشت: به خدا سوگند! نزد خانواده همان نوزاد یتیم خواهم رفت و او را خواهم گرفت. شوهرش نیز به او اجازه داد و به نزد خانواده آن کودک باز گشت و با دلی سرشار از آرزو و به این امید که شاید با پذیرش آن نوزاد زندگی اش خیر و برکت یابد، او را در آغوش کشید^(۱۱۵).

مقام و جایگاه خاندان بنی هاشم و شخصیت جد بزرگوار رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) که به بخشش و احسان و کمک به نیازمندان و محرومان معروف بود، چنین ادعایی

را مردود می سازد. افزون بر این که به نقل برخی تاریخ نگاران، پدر بزرگوار رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) چند ماه پس از ولادت آن حضرت دنیا را وداع گفته بود^(۱۱۶).

در روایت آمده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در کودکی، جز شیر «حلیمه» شیر هیچ زنی را نپذیرفت^(۱۱۷).

حلیمه می گوید: روزی عبدالمطلب به من برخورد و پرسید: از کدام قبیله ای؟ عرض کردم: از قبیله سعد.

فرمود: نامت چیست؟ عرض کردم: حلیمه. حضرت لبخندی زد و فرمود: این نام بر تو مبارك باد، دو خوی پسندیده در این نام وجود دارد، یکی سعادت و خوشبختی و دیگری حلم و بردباری، که خیر دنیا و سربلندی آخرت در آن هاست^(۱۱۸).

تصور می کرد که حلیمه با گرفتن یتیم عبدالمطلب در رسیدن به خیر و برکت داشت، به نومیادی مبتدل نگشت. روایت شده که سینه حلیمه از شیر تهی بود ولی با شیر دادن پیامبر، سینه اش پر از شیر شد.

حلیمه می گوید: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را برای شیر دادن برگرفتیم، در زندگی و اموال خود سراسر نظاره گر خیر و برکت بودیم و پس از دوران خشکسالی و تلاش توانفرسا، توانگری یافتیم^(۱۱۹).

نوزاد «عبدالمطلب» نزدیک به پنج سال را در دامان حلیمه و شوهرش در مناطق صحرائی قبیله سعد، سپری کرد. حلیمه پس از گذشت دو سال که نوزاد از شیر گرفته شد، به جهت خیر و سعادت که از برکت وجود مبارك آن حضرت نصیب وی شده بود، با بی میلی، او را به خانواده اش باز گرداند، مادرش (آمنه) نیز از بیم ابتلای نوزادش به انواع بیماری ها، بر بازگشت فرزندش به منطقه ای دور از مکه، پافشاری می کرد و بدین سان، حلیمه، نوزاد را با شادمانی بازگرداند.

نقل شده وقتی حلیمه ملاحظه کرد جمعی از نصرانی های حبشه وارد حجاز شده اند و به دلیل مشاهده نشانه های پیامبر مورد نظر در این نوزاد بر ستاندن وی و بردن او به حبشه پافشاری دارند تا بدین وسیله به افتخار پرورش دادن وی نایل شوند و در پیروی

۱۱۶. الصحيح من سيرة النبي الأعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) ۱ / ۸۱؛ سیره حلبی ۱ / ۸۱.

۱۱۷. بحار الانوار ۱۵ / ۳۴۲.

۱۱۸. سیره حلبی ۱ / ۱۴۷.

۱۱۹. بحار الانوار ۱۵ / ۳۴۵؛ مناقب ابن شهر آشوب ۱ / ۲۴؛ به سیره حلبی ۱ / ۱۴۹ مراجعه شود.

از او، به مجد و عظمت دست یابند، از بیم خیانت دست های مرموز، بار دوم کودک را به مکه آورد (۱۲۰).

۵. باران خواهی به برکت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

مورخان به پدیده درخواست باران به واسطه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که چندین بار در زندگی آن حضرت و دوران شیر خواری و نوجوانی، در زمان جدّ و عموی رخ داد، اشاره کرده اند. نخستین بار زمانی اتفاق افتاد که مردم مکه دچار خشکسالی بزرگی شدند و در آن سامان، دو سال باران نیامد. از این رو، عبد المطلب به فرزند خود ابوطالب دستور داد تا نوه اش حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را - که نوزادی در قنّاق بود - حاضر نماید. وقتی نوزاد را نزد وی آوردند او را روی دست گرفت و رو به کعبه به سمت آسمان بالا برد و چند بار عرضه داشت: خدایا! به حق این کودک، باران با برکت و مداوم خویش را بر ما فرو فرست. دیری نپایید که توده های ابر، چهره آسمان را پوشاند و چنان باران شدیدی بارید که مردم از شدت آن بر ویرانی مسجد الحرام بیمناک شدند (۱۲۱).

بعدها در دوران نوجوانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) يك بار دیگر این درخواست باران تکرار شد و این بار عبد المطلب وی را به دامنه کوه ابوقبیس بُرد و سران و بزرگان قریش، او را همراهی کرده و به برکت وجود پیامبر، خواهان استجاب دعا بودند و ابوطالب با اشعاری که با این ابیات آغاز می شوند به این رخداد اشاره کرده است:

پدر ما شفیع حرم بود، آن هنگام که به وسیله او؛ از بارانی سیل آسا که صبح دمان فرو ریخت سیراب شدند در حالی که ما از خشکسالی چونان شوره زار گشته و زمین آب های خود را فرو خورده بود شفیع ما در مکه به دعا برخاست و خداوند ما را سیراب نمود. (۱۲۲)

۱۲۰. سیره نبوی ۱/ ۱۶۷؛ بحار الانوار ۱۵/ ۴۰۱؛ سیره حلبی ۱/ ۱۵۵.

۱۲۱. ملل ونحل ۲/ ۲۴۸؛ به سیره حلبی ۱/ ۱۸۲ - ۱۸۳ مراجعه شود.

۱۲۲. سیره حلبی ۱/ ۳۳۱.

ابونا شفیع الناس حین سَقُوا به *** من الغیث رجاس العشیر بکور
ونحن - سنین المحل - قام شفیعنا *** بمکه یدعو والمیاه تغور

تاریخ نگاران آورده اند که: قریش از ابو طالب خواستند تا برایشان از خدا درخواست باران نماید. وی در حالی که دست پیامبر نوجوان (صلی الله علیه وآله وسلم) را گرفته بود به سوی مسجد الحرام روانه شد؛ نوجوانی که چهره نورانی اش چونان خورشیدی که از پشت ابر هویدا شود، می درخشید. ابو طالب، برای درخواست باران، خدا را به حق پیامبر سوگند داده، دیری نپایید که ابرها در آسمان ظاهرگشت و باران فراوانی بارید و نهرها جاری شد و همگی شادمان گشتند و زمانی که قریش دشمنی خود را نسبت به وجود مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و رسالت مبارک آن حضرت به اوج رساندند، ابوطالب به این کرامت نیز اشاره کرد و فرمود:

آن چهره نورانی که به احترامش ابرها باران بارید، آن که بهار یتیمان و پناه بیوه زنان بود، هاشمیان در چنگ هلاکت گرفتار آمده بدو پناه بردند و نزد او از نعمت های فراوان برخوردار شدند. (۱۲۳)

موارد یاد شده حاکی از این است که عبدالمطلب و ابوطالب که هر دو سرپرستی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را بر عهده داشتند، یکتاپرستانی خالص بوده و به خدای متعال ایمان داشته اند و اگر این دو بزرگوار از ویژگی دیگری غیر از این دو موقعیت، برخوردار نبودند، در افتخار و سربلندی، آنان را بسنده بود. و این خود، دلیل بر این است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در خانه ای که دیانت و خداپرستی و توحید در آن حکمفرما بود، بالید و پرورش یافت.

۶. با مادر

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از پدر بزرگوارش زمانی طولانی از سرپرستی مادر مهربانش، بهره مند نگردید. آمنه در انتظار جوانی یتیم عبدالله به سر می برد تا در فقدان شوهر مهربانش برای او تسلی خاطر باشد ولی مرگ، او را چندان مهلت نداد. روایت شده حلیمه سعیدیه پیامبر را در پنج سالگی به خانواده اش بازگرداند و مادرش آمنه تصمیم گرفت برای زیارت قبر شوهر عزیز خود در مدینه، فرزندش را با خود همراه ببرد و محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) ضمن دیدار با دایی های خود از قبیله نجار، در آن سامان با آنان آشنا گردد. ولی این سفر، اندوه دیگری برای پیامبر در پی داشت

۱۲۳. سیره حلبی ۱ / ۱۹۰؛ البدایة والنهائة ۳ / ۵۲؛ بحار الانوار ۲۸.
و أبيض يستسقى الغمام بوجهه *** ربيع اليتامى عصمة للأرامل
تلوذ به الهلاك من آل هاشم *** فهم عنده في نعمة وفواضل

زیرا وی پس از زیارت محل وفات و دفن پدر، در مسیر بازگشت در منطقه ای به نام «أبواء» مادر مهربان خویش را از دست داد.

گویی ورود حزن و اندوه پیاپی بر قلب نازنین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در کودکی، نوعی از مراحل آمادگی الهی به شمار می آمد تا شخصیت والای آن حضرت تکامل یابد. بدین ترتیب، ام ایمن سفر خویش را به همراهی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به سمت مکه ادامه داد تا وی را به جدش عبدالمطلب که علاقه شدیدی به نواده اش داشت، بسپارد (۱۲۴).

۷. با جدش عبدالمطلب

محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) در دل عبدالمطلب به جایگاهی دست یافته بود که هیچ يك از فرزندان و نوادگانش با این که از بزرگان بطحاء به شمار می آمدند، بدان پایه نرسیده بودند. نقل شده روزی عبدالمطلب در صحن کعبه بر زیراندازی که برایش گسترده بودند نشسته بود و سران و بزرگان قریش و فرزندانشان اطرافش حضور داشتند، ناگهان چشم آن حضرت به نواده اش «محمد» افتاد، دستور داد راه باز کنند تا نزدش آید. سپس وی را در کنار خویش و بر فرش ویژه خود نشانید. افزون بر فضایل بلند اخلاقی که پیامبر از کودکی برخوردار از آن ها بود، این توجه و عنایت از ناحیه بزرگ قریش، جایگاه وی را در دل قریشیان استوارتر کرد.

قرآن کریم به دوران یتیمی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که آن را تحت سرپرستی پروردگار پشت سر نهاد، اشاره فرموده است:

(أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى);

آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟.

دوران یتیمی، معمولاً در ساختار و آماده سازی انسان جهت پختگی و اعتماد به نفس در تحمل رنج ها و دشواری های گریبانگیر و صبر و پایداری در برابر آن ها تأثیری بسزا دارد. و بدین گونه خدای متعال خود، آماده سازی پیامبر برگزیده اش را برعهده گرفت تا قادر باشد وظایف مهم آینده و مسئولیت بزرگی را که در انتظار دوران پختگی و کمال آن بزرگوار بود، بر دوش بکشد. نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این سخن خود، اشاره به این حقیقت، فرموده است:

بخش دوم رشد و بالندگی

۱. سرپرستی ابوطالب (علیه السلام)

سرپرستی عبدالمطلب از نواده اش «محمد» (صلی الله علیه وآله وسلم) تا زمانی که امور مربوط به او را به فرزندش ابوطالب سپرد، همواره ادامه داشت. وی می دانست که ابوطالب به بهترین شکل ممکن از برادر زاده خود سرپرستی خواهد کرد؛ هرچند ابوطالب از مال و منال زیادی برخوردار نبود ولی بین برادران خود، از همه شایسته تر و میان قریش جایگاه والایی داشت و مورد احترام بود. گذشته از این، ابوطالب برادر پدری و مادری عبدالله به شمار می آمد و همین، بر تحکیم رشته مهر و محبت وی در مورد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می افزود.

ابوطالب با افتخار و سربلندی، پذیرای این مسئولیت شد و در این راستا همسر پاک نهادش فاطمه بنت اُسد او را یاری می داد. این دو بزرگوار، محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را در خوراک و پوشاک بر خود و فرزندانشان مقدم می داشتند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام وفات فاطمه بنت اُسد به همین موضوع اشاره کرد و فرمود:

امروز مادرم را از دست دادم.

و آن مخدره را با پیراهن خویش کفن نمود و در لحدش خوابید. از لحظه وفات عبدالمطلب وظیفه دشوار ابوطالب در جهت حفظ و مراقبت از وجود مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آغاز گردید. وی با جان و مال و موقعیتی که داشت از همان دوران کودکی حضرت، از وی مراقبت و در دوران زندگی اش با دست و زبان، او را یاری می داد تا پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به سن کمال و به مقام نبوت رسید و رسالت خویش را آشکار ساخت (۱۲۷).

۲. نخستین سفر به شام

رسم بازرگانان قریش بر این بود که هر سال برای تجارت و بازرگانی، به مرکز بازرگانی آن زمان، یعنی شام، رهسپار، می شدند. ابوطالب نیز تصمیم به انجام این سفر گرفت، ولی به دلیل بیم و ترسی که از دشواری سفر و خطرهای عبور از صحرا بر جان پیامبر داشت، در اندیشه همراه بردن آن حضرت نبود، اما از آن جا که شاهد پافشاری برادر زاده خود بود و می دید هنگام جدایی از عمو، اشک در چشمان مبارکش حلقه زده، در لحظه سفر تصمیم خود را عوض کرد و این نخستین سفر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به همراهی عمویش به شام تلقی می شد. پیامبر در این سفر بر وضعیت سفر از طریق صحرا اطلاع حاصل کرد و با راه های حرکت کاروان ها آشنا گردید.

در این سفر بحیرای راهب، با پیامبر دیدار کرد و نشانه های آخرین پیامبری را که حضرت عیسی (علیه السلام) به ظهور وی نوید داده بود، در او مشاهده کرد. زیرا وی به تورات و انجیل و دیگر منابعی که بر ظهور وجود مقدس پیامبر خاتم مژده داده بود، آشنایی کامل داشت. بحیرا به عموی وی ابوطالب توصیه کرد آن حضرت را به مگه باز گرداند و برای مراقبت از وجود مبارک وی از سوء قصد یهودیان،^(۱۲۸) احتیاط لازم را به کار ببرد. بدین ترتیب، ابوطالب به اتفاق برادرزاده خود رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به مگه بازگشت.

۳. شبانی

از پیشوایان اهل بیت (علیهم السلام) روایتی که بیانگر شبانی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در کودکی باشد نقل نشده است. آری، از امام صادق (علیه السلام) حدیثی نقل شده که در خصوص امر شبانی و حکمت آن، عموم پیامبران را شامل می شود. در آن روایت آمده است:

خداوند هرگز پیامبری برنمیگخت جز آن که او را شبان گوسفندان گرداند تا بدین وسیله اداره امور مردم را بدو بیاموزد^(۱۲۹)

چنان که در مورد حکمت کشاورزی و شبانی، از آن حضرت روایت شده که فرمود:

خدای عزّ وجلّ از میان کارها کشاورزی و شبانی را برای پیامبران خود دوست می داشت تا

نزولات آسمانی را ناپسند ندارند.^(۱۳۰)

نیز روایت شده که:

۱۲۸. سیره ابن هشام ۱ / ۱۹۴؛ الصحيح من سيرة النبي ۱ / ۹۱ - ۹۴.

۱۲۹. «مابعث الله نبياً قط حتى يستريحه الغنم، يعلمه بذلك رعيه للناس».

۱۳۰. «ان الله عزّ وجلّ أحبّ لأنبيائه من الأعمال: الحرث والرعي، لئلا يكرهوا شيئاً من قطر السماء» علل الشرايع ص ۲۳، سفينة البحار ماده نبأ.

هیچ گاه پیامبر خدا اجیر کسی نشد. (۱۳۱)

این روایت دلالت دارد که رسول خدا بر خلاف ادعای برخی از تاریخ نگاران که با استناد به حدیثی از صحیح بخاری (۱۳۲) گفته اند پیامبر برای مگیان شبانی می کرده است، حضرت هیچ گاه برای مردم مکه در قبال اجرت، شبانی نکرده است. بر فرض اگر ثابت شود آن بزرگوار در کودکی یا در عنفوان جوانی شبانی نموده، می توان علت آن را در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) بدان اشاره کردیم، یافت و آن آماده سازی الهی بود که آن بزرگوار را با انجام دادن کاری (مانند شبانی) برای رسیدن به برجسته ترین مراتب کمال، شایستگی می بخشید. کمالی که خداوند با این فرموده اش، وی را بدان توصیف نموده:

به راستی که تو دارای فضایل اخلاقی بس بزرگی هستی (۱۳۳)

چنین کمالی پیامبر را برای تحمل مسئولیت سنگین رسالت الهی که لازمه توجه به مردم و تربیت آنان و شکیبایی بر دشواری های طریق هدایت و ارشاد آن هاست، آماده می کند.

۴. جنگ فجار

در جنگ و درگیری هایی که میان اعراب وجود داشت حرمت ماه های حرام نادیده گرفته می شد، به همین دلیل آن ها را جنگ های فجار نامیدند (۱۳۴).

برخی تاریخ نگاران مدعی اند پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در بعضی از این جنگ ها حضور یافته و برخی از پژوهشگران در این قضیه ایجاد شك و تردید کرده اند. از جمله عوامل این تردید، می توان به دو عامل اشاره کرد:

نخست: هر چه از عمر شریف رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) سپری می شد، شخصیت آن بزرگوار درخشندگی بیشتری می یافت. آن حضرت نیز مانند سایر بنی هاشم به دلآوری و شجاعت فوق العاده ای معروف بود، ولی این قضیه به این معنا نیست که آن بزرگواران در جنگ های ظالمانه و فسادانگیز شرکت جسته اند.

روایت شده هیچ يك از بنی هاشم در آن نبردها شرکت نکردند و ابوطالب (علیه السلام) در این خصوص اظهار داشت: این جنگ ها، جز ستم و تجاوز و قطع رابطه

۱۳۱. «ما كان أجيراً لأحد قط» تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۱؛ البداية والنهاية ۲ / ۲۹۶.

۱۳۲. صحیح بخاری کتاب الاجاره، باب ۳۳، حدیث ۴۹۹.

۱۳۳. (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) قلم / ۴۱.

۱۳۴. موسوعة التاريخ الاسلامی ۱ / ۳۰۱ - ۳۰۵ به نقل از اغانی ۱۹ / ۷۴ - ۸۰.

خویشاوندی و حرمت شکنی ماه حرام نتیجه دیگری ندارد. از این رو، من و هیچ يك از خاندانم در آن ها حضور نخواهیم یافت^(۱۳۵) و بدین ترتیب، از شرکت هر يك از خاندان خویش در این نبردها جلوگیری به عمل آورد. عبدالله بن جدعان و حرب بن امیه - که در آن زمان ریاست قریش و کنانه را بر عهده داشتند - از جنگ کناره گیری کرده و اظهار داشتند: ما در ماجرای که بنی هاشم در آن حضور نداشته باشند، حاضر نخواهیم شد^(۱۳۶).

دوم: روایات، پیرامون نقشی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این جنگ داشته، به اختلاف سخن گفته اند. برخی بیان داشته اند: پیامبر در این جنگ ها تیر در اختیار عموهایش می نهاد تا به تیراندازی دشمنانشان پاسخ دهند و از اموال و کالاهای عموهایش نگهداری می کرد^(۱۳۷). بعضی آورده اند: حضرت در آن جنگ به پرتاب چند تیر پرداخت^(۱۳۸) و دسته ای دیگر می گویند: وی با این که نوجوان بود^(۱۳۹) ابو براء، نیزه انداز [معروف عرب] را به وسیله نیزه از پادر آورد^(۱۴۰) البته ما دقیقاً آگاهی نداریم آیا اعراب در آن زمان به نوجوانان اجازه حضور در نبرد و جنگ می دادند یا خیر؟^(۱۴۱)

۵. پیمان جوانمردان (حلف الفضول)

قریش بعد از جنگ فُجار، در خود احساس ضعف و از هم پاشیدگی نمود و از آن بیم داشت که مبادا مورد تاخت و تاز اعرابی که از قدرت و توان بیشتری برخوردار بودند، قرار گیرد. از این رو، زبیر بن عبدالمطلب مردم را به گردهمایی در «حلف الفضول» فرا خواند و بنی هاشم و بنی زهره و بنی تمیم و بنی اُسد، در خانه عبد الله بن جدعان گرد آمدند و هم پیمانان، با فرو بردن دستان خویش در آب زمزم برای یاری افراد مظلوم

۱۳۵. تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۵.

۱۳۶. همان

۱۳۷. به موسوعة التاريخ الاسلامی ۱ / ۳۰۴ مراجعه شود.

۱۳۸. سیره نبوی زینی دحلان ۱ / ۲۵۱.

۱۳۹. تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۶.

۱۴۰. سیره حلبی ۱ / ۱۲۷.

۱۴۱. الصحيح فی السيرة ۱ / ۹۵.

و ستمدیده، کمک به نیازمندان و امر به معروف و نهی از منکر با یکدیگر، پیمان همکاری بستند.^(۱۴۲) این پیمان برجسته ترین پیمانی بود که در دوران جاهلیت بسته شد. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که در آن روزگار اندکی پیش از بیست بهار از عمر شریفش^(۱۴۳) سپری می شد، در این پیمان شرکت جست و پس از پیامبری خود، آن پیمان را ستود و مورد تأیید قرار داد و فرمود: «در خانه عبد الله بن جدعان در پیمانی شرکت جستم که اگر عوض آن، شتران سرخ مو به من می دادند آن چنان شاد نمی گشتم و اگر در دوران اسلام نیز به چنان پیمانی دعوت می شدم، اجابت می کردم.»^(۱۴۴)

در مورد علت نامگذاری این پیمان به حلف الفضول گفته شده: سه تن که نام آنان از ماده «فضل» برگرفته شده بوده در این پیمان حضور داشته اند. انگیزه بسته شدن این پیمان این گونه نقل شده: مردی از قبیله زبید یا بنی اسد بن خزیمه در ماه ذی القعدة کالایی را وارد مکه نمود و عاص بن وائل سهمی، آن کالا را از او خریداری کرد و بهای آن را پرداخت. مرد زبیدی داد خواهی نزد قریش بُرد، ولی قریشیان از یاری کردن زبیدی بر ضد عاص بن وائل خود داری کردند و او را از خود راندند. مرد زبیدی با مشاهده این وضع نامناسب از کوه ابوقبیس بالا رفت و مردم را به یاری طلبید و زبیر بن عبدالمطلب به پاخواست و مردم را به پیمان یاد شده فرا خواند و بدین سان، پیمان نامه عملی شد، آن گاه همگی نزد عاص بن وائل شتافته و کالای مرد زبیدی را از او ستاندند و به صاحبش سپردند.^(۱۴۵)

۶. بازرگانی با اموال خدیجه

به جهت موهبت اخلاقی بسیار پسندیده و همت والا و امانتداری و راستگویی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، شخصیت آن بزرگوار در جامعه مکی خوش درخشید و دل ها به سمت او جذب شد. وی سلاله خاندانی پاک به شمار می آمد، اما فقر و تنگدستی حاکم بر خانواده ابوطالب که پیامبر نیز در آن به سر می برد، سبب شد تا ابوطالب به برادرزاده خویش پیشنهاد کند با دارایی خدیجه دختر خویلد به بازرگانی و تجارت بپردازد. در آن دوران ۲۵ بهار از عمر شریف رسول خدا می گذشت.

۱۴۲. البداية والنهاية ۳ / ۲۹۳. به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۴ / ۱۲۹ و ۲۸۳ مراجعه شود.

۱۴۳. تاریخ یعقوبی ۱ / ۱۷.

۱۴۴. سیره ابن هشام ۱ / ۱۴۲.

۱۴۵. سیره حلبی ۱ / ۱۳۲؛ البداية والنهاية ۲ / ۲۹۱.

ابوطالب برای عملی ساختن این کار نزد خدیجه شتافت و قبل از همه وی را در جریان امر قرار داد و خدیجه با شناخت قبلی خود از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بلافاصله آن را پذیرا و فوق العاده شادمان گشت و در آن سفر بازرگانی دو برابر کالایی را که برای تجارت به دیگران می سپرد، در اختیار پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) قرار داد^(۱۴۶).

حضرت به شام سفر کرد و در این سفر «میسره» غلام خدیجه با او همکاری داشت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با ویژگی های زبینه و عواطف لطیف خود توانست محبت میسره و ارج و احترام وی را نسبت به خود به دست آورد و با امانتداری و تدبیر، سود فراوانی نصیب خویش سازد. میسره در این سفر کرامات شگفت آوری از آن حضرت مشاهده کرد. در بازگشت کاروان به مکه، میسره آن چه را دیده و شنیده بود به اطلاع خدیجه رساند^(۱۴۷) و این امور بر توجه و اهتمام خدیجه به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) افزود و میسره او را به ازدواج با پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) تشویق نمود.

به ادعای برخی مورخان، خدیجه، آن حضرت را تنها برای بازرگانی اجیر ساخته بود، در صورتی که یعقوبی - در تاریخ خود که از قدیمی ترین منابع مورد اعتماد به شمار می آید - آورده: «آن گونه که مردم می گویند: خدیجه رسول خدا را در قبال چیزی اجیر کرده، صحیح به نظر نمی رسد و هرگز آن بزرگوار اجیر کسی نبوده است^(۱۴۸)». در روایتی امام حسن عسکری از پدر بزرگوارش امام هادی(علیهما السلام) نقل کرده:

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) جهت انجام مضاربه با اموال خدیجه دختر خوینده، به شام سفر می کرد.^(۱۴۹)

۱۴۶. به بحار الانوار ۱۶ / ۲۲؛ کشف الغمه ۲ / ۱۳۴ به نقل از معالم العترة جنابذی و نیز به سیره حلبی ۱ / ۱۳۲ مراجعه شود.

۱۴۷. البداية والنهاية ۲ / ۲۹۶، سیره حلبی ۱ / ۱۳۶.

۱۴۸. تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۱.

۱۴۹. بحار الانوار ۱۷ / ۳۰۸.

بخش سوم از ازدواج تا بعثت

۱. ازدواج خجسته

شخصیتی نظیر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) که سرآمد همه شخصیت ها به شمار می آمد، قهراً می بایست با زنی ازدواج کند که با او متناسب و با اهداف بزرگ و ارزش های مورد نظر وی هماهنگ باشد و در سختی ها و دشواری هایش شکیبایی پیشه کند و در آن روزگار، زنی جز خدیجه شایسته همسری رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و این وظیفه مهم نبود و اراده خدا نیز بر همین امر قرار گرفته بود. از این رو، دل پر عاطفه خدیجه متوجه پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) گردید و به شخص آن بزرگوار تمایل پیدا کرد.

خدیجه(علیها السلام) در مجد و عظمت، برجسته ترین زن قریش تلقی می شد. دارایی وی از همه آنان بیشتر و در زیبایی سرآمد زنان بود و در عصر جاهلیت «طاهره» و «سرور زنان قریش» نامیده می شد و مردان قبیله اش برای ازدواج با وی به شدت علاقه نشان می دادند. هر يك از بزرگان قریش از خدیجه خواستگاری به عمل آوردند و در این راستا حاضر شدند اموال فراوانی بدو هدیه کنند، اما خدیجه به دلیل عقل و خرد و توان بالایش در ارزیابی امور، هیچ يك از آنان را پذیرا نشد^(۱۰۰) ولی به جهت اصالت و اخلاق نكو و فضایل پسندیده و ارزش های والایی که در پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) سراغ داشت، وی را پذیرا و خواستار حضور در گستره مجد و عظمت وی گردید و خویشتن را بر او عرضه نمود.

بسیاری از اسناد تاریخی مؤید این است که نخستین بار، خدیجه به ازدواج با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) اظهار تمایل کرد و ابوطالب با چند تن از قریش برای خواستگاری خدیجه نزد ولی او، که در آن روزگار عمویش عمرو بن اسد^(۱۰۱) بود، رفت. این ماجرا به گفته مشهور، پانزده سال قبل از بعثت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) رخ داده است.

از جمله مطالبی که ابوطالب در این مجلس خواستگاری عنوان کرد، این بود: «ستایش و سپاس پروردگار این خانه را می سزد که ما را از دودمان ابراهیم و

۱۰۰. بحار الانوار ۱۶ / ۲۲.

۱۰۱. سیره حلبی ۱ / ۱۳۷.

اسماعیل قرارداد و در حرم امن خود سکونت داد و بر مردم فرمانروا ساخت و برایمان در سرزمینی که به سر می‌بریم خیر و برکت مهیانمود. برادرزاده من با هر يك از مردان قریش مقایسه گردد، از او برتر است و میان مردم همتا و نظیری ندارد. هر چند وی از ثروتی برخوردار نیست، ولی مال و ثروت، رفتنی و سایه‌ای زایل‌شدنی است. اکنون او به خدیجه و خدیجه به او تمایل دارد و ما با رضایت و دستور او برای خواستگاری خدیجه، نزدت آمده‌ایم. مهریه او هر چه بخواهد به عهده من است، ... به خدای کعبه، سوگند! او (محمد) بهره‌ای وافر، کیشی جهانگیر و اندیشه‌ای کامل دارد.» (۱۵۲)

خدیجه، مهریه را در اموال خود بر عهده گرفت... برخی با تعجب گفتند: شگفتا! زنان مهریه را به نفع مردان، بر عهده می‌گیرند. ابوطالب از این سخن برآشفت و فرمود: «اگر آن مردان، در رتبه و مقام برادرزاده من باشند، از ناحیه زنان با گران‌ترین بها و بالاترین مهریه، درخواست ازدواج با آنان می‌شود و اگر نظیر شما باشند، جز با بالاترین مهریه، به ازدواج با آنان تن در نخواهند داد.»

از برخی منابع استفاده می‌شود که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) خود، مهریه خدیجه را پذیرفت و اگر این کار را توسط ابوطالب نیز انجام داده باشد، چندان مانعی ندارد. از سخنان ابوطالب در مجلس خواستگاری می‌توان جایگاه والای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را در دل مردم و مجد و عظمتی را که بنی‌هاشم از آن بهره‌مند بودند، دریافت.

خدیجه قبل از ازدواج با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

خدیجه (علیها السلام) در خانواده‌ای اصیل و خوش‌نام و دارای اخلاق نکو و پسندیده، که پیرو دین حنیف ابراهیم (علیه السلام) بودند، پا به عرصه وجود نهاد. در آن زمان که پادشاه یمن تصمیم گرفت حجرالأسود را از کعبه باز گرفته و با خود به یمن ببرد؛ خویلد، پدر خدیجه با وی به نزاع و کشمکش پرداخت و در مسیر دفاع از آرمان و مناسک دینش، از هواداران فراوان پادشاه، ترسی به دل راه نداد. أسد بن عبد العزی - جدّ خدیجه - از چهره‌های بارز شرکت‌کننده در حلف الفضول به شمار می‌آمد که بر پایه یاری ستم‌دیدگان بر پا گردید و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به اهمیت این پیمان گواهی

داد^(۱۵۳) و ارزش هایی را که این پیمان بر اساس آن ها ایجاد شده بود، مورد تأیید قرار داد و وَرَقَه بن نَوْفَل، پسر عموی خدیجه با مسیحیان و یهودیان همزیستی داشت و به مطالعه کتب آن ها می پرداخت.

تاریخ، به طور مشروح و دقیق چگونگی زندگی حضرت خدیجه را قبل از ازدواجش با نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای ما بیان نکرده است. نقل شده آن بانو قبل از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با دو مرد دیگر به نام های عتیق بن عائذ مخزومی و ابوهاله تمیمی ازدواج نموده^(۱۵۴) و از هر يك از آنان فرزندان داشته است. این در حالی است که برخی منابع دیگر، خدیجه (علیها السلام) را هنگام ازدواج با پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دوشیزه دانسته اند. در این صورت خدیجه، زینب و رقیه، دختران خواهر خود، هاله را پس از درگذشت مادرشان، به فرزندی پذیرفته است^(۱۵۵).

تاریخ نگاران در تعیین عمر شریف حضرت خدیجه (علیها السلام) هنگام ازدواج با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)، به اختلاف سخن گفته اند، برخی عمر وی را ۲۵، بعضی ۲۸ و دسته ای ۳۰ و گروهی ۳۵ و عده ای دیگر ۴۰ سال یاد آور شده اند.^(۱۵۶)

۲. نصب دوباره حجرالأسود

کعبه، نزد عرب جایگاه والایی داشت، زیرا این خانه مورد توجه آنان بود و در جاهلیت، برای انجام مراسم حج، آهنگ آن سامان می کردند. پنج سال قبل از بعثت نبوی، سیل، کعبه را ویران ساخت. قریش با تشکیل انجمنی تصمیم گرفت کعبه را از نو بنیان نهد و توسعه دهد و بزرگان قریش و مکه، این کار را بر عهده گرفتند. زمانی که به جایگاه حجرالأسود رسیدند، در مورد شخصی که حجر را در جای خود قرار دهد، به اختلاف پرداختند. هر قبیله در پی کسب این افتخار برای خود بود و بدین ترتیب، آماده نبرد با یکدیگر شدند و هم پیمانان به یکدیگر پیوسته و دست از ساختن کعبه برداشتند. سپس با گرد آمدن در مسجد با هم به مشورت پرداختند و همه موافقت کردند نخستین فردی که بر جمع آنان وارد شود، میانشان داوری کند و متعهد شدند به داوری او گردن

۱۵۳. سیره نبوی ۱ / ۱۴۱.

۱۵۴. برای آشنایی بر اختلاف روایات به الإصابه ۳ / ۶۱۱؛ سیره حلبی ۱ / ۱۴؛ أسد الغابه ۵ / ۷۱ و ۱۲۱. مراجعه شود.

۱۵۵. مناقب آل ابی طالب ۱ / ۱۵۹. به اعلام الهدایة، جلد سوم و الصحيح من سیره نبی الأعظم ۱ / ۱۲۱ - ۱۲۶. مراجعه شود.

۱۵۶. به سیره حلبی ۱ / ۱۴۰؛ البداية والنهاية ۲ / ۲۵۹؛ بحار الأنوار ۱۶ / ۱۲؛ سیره مغلطای ۲؛ الصحيح من سیره النبى الأعظم ۱ / ۱۲۶.

نهند. (اتفاقاً) حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) نخستین شخصی بود که بر آن جمع وارد شد و همه اظهار داشتند: وی شخصی امانتدار است و ما به داوری او راضی هستیم و بدین سان، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای حل کشمکش و نزاع این گروه دست به اقدام زد و حجرالأسود را در پارچه ای قرار داد و فرمود: هر قبیله ای گوشه ای از آن پارچه را بگیرد. سپس اظهار داشت: اکنون همه شما پارچه را بالا بیاورید. آنان نیز دستور وی را عملی ساختند؛ زمانی که به جایگاه حجر رسیدند، آن بزرگوار خود، حجرالأسود را برداشت و در جای لازم قرار داد و پس از آن، بنای کعبه را به پایان رساندند^(۱۵۷).

بنا به نقل برخی از مورخان در عصر جاهلیت به این دلیل که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) يك جانبه از کسی طرفداری نمی کرد و اهل مجادله نبود، نزد وی شکایت می بردند. این عملکرد در عمق جان آن قبایل تأثیری شگرف داشت و در راستای تثبیت جایگاه اجتماعی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پشتوانه ای قوی و عمقی تازه ایجاد کرده و توجه آن ها را به توانایی های رهبری و شایستگی هایی که در او وجود داشت، جلب نمود که سبب اعتماد آنان به حکمت والا و تدبیر و امانتداری بزرگ وی شد.

۳. ولادت و تربیت علی (علیه السلام)

ارتباط میان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و علی بن ابی طالب (علیه السلام) در محدوده خویشاوندی بسنده نمی شد، بلکه از این امتیاز برخوردار بود که ارتباط فکری و عاطفی فوق العاده عمیقی بود. هرگاه فاطمه بنت اسد از خانه بیرون می رفت و کودک خویش را - که زادگاهش کعبه بود^(۱۵۸) - با خود همراه داشت، محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) جلو می شتافت و علی (علیه السلام) را از مادرش می ستاند و در آغوش می کشید^(۱۵۹) و این سرآغاز توجه و عنایت به علی و آماده سازی ویژه وی به شمار می آمد.

این کودک در آغوش والدین و پسر عموی خود محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) که پس از ازدواج با خدیجه (علیها السلام) نیز همواره به خانه عمویش آمد و شد فراوان داشت، نشو و نما کرد. احساسات فزاینده ویژه و توجهات فوق العاده پیامبر، وجود این کودک را فرا

۱۵۷. تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۹؛ سیره ابن هشام ۱ / ۲۰۴؛ البداية والنهاية ۲ / ۳۰۰؛ تاریخ طبری ۲ / ۳۷ (چاپ استقامت).

۱۵۸. حاکم نیشابوری می گوید در این مورد که فاطمه بنت اسد، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه) را در داخل خانه کعبه به دنیا آورد، روایات به تواتر رسیده است. المستدرک علی الصحیحین ۳ / ۴۸۳.

۱۵۹. فصول المهمة ابن صباغ ۱۱۳.

گرفته بود. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در بیداری این کودک با وی کودکانه سخن می گفت و او را در آغوش می گرفت و هنگام خواب گاهواره جنبان وی بود. این مراقبت طولانی و محبت فراوان قابل توجه، تأثیر خود را بر رفتار و عملکرد و احساسات علی(علیه السلام)، باقی گذاشت به گونه ای که بر زبان و سخن وی جاری گشت و با این گفته به نزدیکی تنگاتنگ خود با رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) اشاره فرمود:

شما به خوبی موقعیت مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و مقام و منزلت ویژه نسبت به رسول خدا می دانید، او مرا در دامان خود پرورش داد. در کودکی او مرا در آغوش خود می فشرد و در استراحت گاه ویژه خود جای می داد، بدنش را به بدنم می چسباند و بوی پاکیزه بدنش را استشمام می کردم، غذا را می جوید و در دهانم می نهاد، هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در رفتارم پیدا نکرد، من همانند بچه شتری که مادر خود را دنبال می کند در پی او روان بودم و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیکش برایم آشکار می ساخت و مرا فرمان می داد از او پیروی کنم.^(۱۶۰)

با شدت یافتن بحران اقتصادی میان قریش، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بی درنگ به عموهای خود حمزه و عباس پیشنهاد کرد ابوطالب را در این تنگنا یاری کنند. از این رو، عباس، طالب را برگزید و حمزه، جعفر را به خانه خود برد و ابوطالب، عقیل را نگاه داشت و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) علی(علیه السلام) را به خانه خویش بُرد و به آنان فرمود:

من علی را انتخاب کردم، آن که خدا او را برای من از میان شما برگزید.^(۱۶۱)

بدین ترتیب، علی(علیه السلام) به خانه پسر عمو انتقال یافت و زیر نظر او قرار گرفت و شخصیت آن بزرگوار درخشید و تا آخرین لحظات عمر شریف پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از آن حضرت جدا نشد. توجه و عنایت پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در مورد علی(علیه السلام) به برهه بحران اقتصادی محدود نمی شد. از این رو، پی می بریم که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) هدف دیگری را که همان تربیت علی(علیه السلام) در دامان خود بود دنبال می کرد تا وی را به گونه ای ویژه آماده سازد و بتواند در ساختار آیین پیامبرخاتم، که خداوند بهترین آفریده ها و برگزیده بندگانش را به رهبری آن انتخاب کرده بود، نقش معنوی بزرگی ایفا نماید.

۱۶۰. نهج البلاغه خطبه قاصعه، شماره (۱۹۲)

۱۶۱. مقاتل الطالبین ۳۶؛ کامل ابن اثیر ۱/ ۳۷.

بدین گونه، خداوند زمینه را برای علی(علیه السلام) به شکلی فراهم آورد تا از کودکی تحت توجهات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) زندگی کند و از علاقه و مهر و محبت وی بهره مند شود و از اخلاق نکو و فضایل برجسته آن حضرت درس ها بیاموزد. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) همانند فرزند خود با او رفتار می کرد... علی(علیه السلام) در تمام تغییر و تحولات غیبی که برای رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پیش آمد، در کنار آن بزرگوار قرار داشت و در طول روز از او جدا نمی شد.^(۱۶۲)

سیره و روشی که تاریخ از امام علی(علیه السلام) برای ما نگاه داشته - با ژرف نگری و قدرت - به روشنی، حاکی از این است که امام(علیه السلام) تا چه پایه از آمادگی روحی قبل و بعد از بعثت، توسط نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) بهره مند گشته که علاوه بر مرجعیت سیاسی بعد از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از شایستگی مرجعیت فکری و علمی نیز برخوردار باشد.

۴. نمایی از شخصیت پیامبر، پیش از بعثت

در آن زمان که ضعف و سستی و از هم گسستگی رشته های پیوند جامعه جزیره العرب در همه زوایای آن پدیدار گشته بود، نام محمد بن عبدالله(صلی الله علیه وآله وسلم) بر تارک آن جامعه پرتو افکن شد و شخصیت آن بزرگوار درخشش و برجستگی فزاینده ای یافت.

مجد و عظمت آن حضرت در کنار اصالت خانوادگی، که متبلور در والا تباری و پاک سرشتی وی بود و نیز امدادهای غیبی و حمایت های الهی که وی را از معصیت ها و کارهای ناروا حفظ و حراست می نمود، در تمام زوایای رفتار و کمالات اخلاقی اش هویدا گشت.

علی بن ابی طالب بیش از همه مردم با رسول خدا ارتباط داشت و شناخت وی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بیش از دیگران بود. از این رو، با صادقانه ترین سخن از او یاد می کند و می فرماید:

از همان زمان که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را از شیر باز گرفتند. خداوند یکی از بزرگ ترین فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز، وی را به پیمودن راه های مجد و بزرگواری و درستی و اخلاق نکو وادارد.^(۱۶۳)

۱۶۲. نهج البلاغه خطبه ۱۹۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴ / ۳۱۵.

۱۶۳. نهج البلاغه خطبه ۱۹۲.

از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده از همان دوران کودکی تا چه اندازه از بت ها کینه و نفرت داشته است. از این رو، ملاحظه می کنیم در ماجرای سفر خود به شام همراه عمویش ابوطالب، حاضر نمی شود برای بت ها ارزش و اهمیتی قائل گردد^(۱۶۴).

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای خود و شخصیتش برنامه ای ویژه انتخاب کرده بود که برایش زندگی و حیاتی سرشار از معنویت و ارزش های والا ایجاد نموده بود. او سربار کسی نبود و از انجام کار، طفره نمی رفت و آن گاه که به سن بلوغ رسیده برای خانواده اش شبانی می کرد^(۱۶۵) و در آغاز جوانی^(۱۶۶) جهت تجارت و بازرگانی به شام سفر کرد و در زاویه ای دیگر از شخصیت بی نظیرش، جمال انسانیت برای ما قابل لمس است که در کمال لطف و مهربانی بی نظیر وی در مورد محرومان و تهیدستان جلوه گر است. برجسته ترین نمونه آن، رفتار او با زید بن حارثه بود. و چنان زید را جذب کرده بود که بازگشت به سوی پدر خویش را نپذیرفت و زندگی ارزشمند با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را ترجیح داد^(۱۶۷).

بدین ترتیب، پی می بریم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از بعثت، انسانی خردمند و در خور ستایش و هوشمند بوده و دوران جوانی اش را با برخورداری از برجسته ترین فضایل انسانی و اجتماعی در جامعه جاهلی جزیره العرب سپری کرد و با شخصیت والا و نمونه خود در سراسر جامعه انسانی آن روز از همه برتر بوده است و قرآن در مورد وی به این حقیقت گواهی می دهد و خطاب به او می فرماید:

(وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ):^(۱۶۸)

و تو از فضایل اخلاقی برجسته ای برخورداری.

۱۶۴. سیره نبوی ۱ / ۱۸۲: طبقات الکبری ۱ / ۱۵۴.

۱۶۵. سیره حلبی ۱ / ۱۵۲; سفینة البحار، ماده نبأ، سیره نبوی ابن هشام ۱ / ۱۶۶.

۱۶۶. بحار الأنوار ۱۶ / ۲۲; کشف الغمه ۲ / ۱۳; کامل ابن اثیر ۲ / ۲۴.

۱۶۷. الاصابه ۱ / ۵۴۵; أسد الغابه ۲ / ۲۲۵.

۱۶۸. قلم / ۴.

قسمت سوم

بخش نخست

بعثت خجسته و آثار خارق العاده اش

بخش دوم

مراحل حرکت رسالت در مکه

بخش سوم

موضع بنی هاشم و ابو طالب (علیه السلام) در قبال پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

بخش چهارم

سال های گشایش تا هجرت

بخش نخست

بعثت خجسته و آثار خارق العاده اش

دیرینه ترین نصوص تاریخی را آیات مبارك قرآن کریم تشکیل می دهند که از صحت و دقت و همزمانی با رخدادهای دوران رسالت اسلامی برخوردارند. لازمه شیوه علمی بحث ایجاب می کند از نصوص و آیات قرآن کریم در اموری که اختصاص به عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) داشته و در برهه بعثت، نازل و تا زمان وفات آن بزرگوار ادامه داشته اند. پا فراتر ننهیم.

نخست پی بردیم که روایات تاریخی موجود در کتب سیره و حدیث، دیرتر از عصر وقوع رخدادها تدوین شده. دیگر این که این روایات در معرض راهیابی دسیسه کاری ها و دروغ بافی ها قرار داشته اند. از این رو، طبیعی و منطقی به نظر می رسد که آن ها را بر محکمت قرآن و سنت و عقل عرضه کنیم تا آن دسته از روایاتی را که موافق باقرآن و سنت و عقل است بپذیریم و روایات مخالف آن ها را مردود بدانیم.

نباید فراموش کنیم که نبوت، سفارتی ربّانی و مسئولیتی الهی است و پیامبر از ناحیه خدای متعال معین می گردد تا بشر را در طول زندگی با راهنمایی های خود، امداد و پشتیبانی کند و خداوند از میان بندگان کسی را برمیگزیند که از ویژگی های بی مانندی برخوردار است که او را به گونه ای شایسته برای انجام مسئولیت های بزرگی که از او خواسته شده، قادر می سازد.

بنابراین، کسی که از ناحیه خدا فرستاده شده، بایست رسالت و اهداف آن را درک نماید و بر ایفای نقشی که از او خواسته شده در قلمرو دریافت و تبلیغ و تبیین و اجرا و دفاع و حراست از آن، توانایی لازم را داشته باشد.

کلیه مسئولیت هایی که در این سطح و در امتداد آن قرار دارد، ویژگی هایی چون دانش و بینش، سلامت نفس، نهاد سالم، صبر و شکیبایی، استقامت، شجاعت، بردباری، تضرع و زاری، بندگی خدا، ترس از او، اخلاص و عصمت، می طلبد.

پیامبرخاتم(صلی الله علیه وآله وسلم) پیامبر نوظهوری نبود، بلکه کامل‌ترین و برجسته‌ترین پیامبر و دارنده تمام ویژگی‌های برتر آنان به شمار می‌آمد. آری، خداوند آگاه تراست رسالت خویش را کجا قرار دهد.

بسیار طبیعی بدیهی است که نامزد مسئولیتی بزرگ، باید قبل از پذیرفتن آن مسئولیت برای پذیرش و اجرای آن آمادگی کامل داشته باشد. بنابراین، پیامبرخاتم باید تمام لوازم پذیرش بار این مسئولیت بزرگ الهی را به دست آورد و قبل از بعثت از همه ویژگی‌های لازم جهت عملی ساختن این مسئولیت ربّانی، برخوردار باشد. و آیات قرآن کریم نیز بر این موضوع مُهر تأیید می‌نهند:

۱ . (كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنَ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ); (۱۶۹)

این گونه، خدای عزیز و حکیم به تو و پیامبرانی که پیش از تو بودند، وحی می‌کند.

۲ . (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى); (۱۷۰)

وقبل از تو کسی را نفرستادیم جز مردانی از اهل آبادی‌ها که به آنان وحی می‌کردیم.

۳ . (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ); (۱۷۱)

ما پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم، مگر این که به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست و تنها مرا پرستش کنید.

۴ . (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ

الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ); (۱۷۲)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت کردند و انجام دادن کارهای نیک و به پا داشتن نماز و ادای زکات را به آن‌ها وحی کردیم و تنها ما را پرستش می‌کردند.

منبع وحی، خدای عزیز و حکیم است و فرستادگانش مردانی اند که خدای سبحان به آنان وحی می‌کند و به پیشوایی برمی‌گزیند تا مردم را به سوی او هدایت نمایند. همان گونه که جزئیات دین نظیر انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی می‌کند. پیامبران الهی در عبادت و پرستش خدا، الگوی دیگران و نمودار اسلام حقیقی تلقی می‌شوند. خدای متعال در مورد خاتم پیامبران می‌فرماید:

۱۶۹. شوری/ ۳.

۱۷۰. یوسف/ ۱۰۹.

۱۷۱. انبیاء/ ۲۵.

۱۷۲. انبیاء/ ۷۳.

۱ . و این گونه قرآنی عربی (فصیح و گویا) را به تو وحی کردیم تا ام القری (مکه) و مردم پیرامون آن را بیم دهی و آن ها را از آن روز که همه آفریدگان در آن گرد می آیند و تردیدی در آن راه ندارد، بترسانی. (۱۷۳)

۲ . آیینی برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آن چه را به تو وحی می فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که دین را به پا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید. آن چه را شما به سوی آن دعوت می کنید، بر مشرکان گران است. خداوند هر کس را بخواهد بر می گزیند و کسی را که به سوی او باز گردد، هدایت می کند... پس به همین جهت تو نیز آنان را به سوی آیین الهی دعوت کن و آن چنان که مأمور شده ای، استقامت نما و از هوا و هوس های آنان پیروی مکن و بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده، ایمان آورده ام و مأمورم میان شما عدالت ورزم. خداوند پروردگار ما و شماست، نتیجه اعمال ما مربوط به ما و اعمال شما از آن شماست. خصومت شخصی میان ما و شما نیست و خداوند ما و شما را در يك جا گرد می آورد و بازگشت همه به سوی اوست. (۱۷۴)

۳ . خداوند کسی است که کتاب را به حق نازل کرد و میزان را فرو فرستاد. (۱۷۵)

۴ . آیا می گویند او بر خدا دروغ بسته است؟ در حالی که اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می نهد و باطل را محو می کند و حق را به فرمانش پا برجا می سازد، زیرا او از آن چه درون سینه هاست آگاه است. (۱۷۶)

۵ . و شایسته هیچ انسانی نیست که خداوند با او سخن گوید مگر از راه وحی یا از پشت حجاب، یا رسولی می فرستد و به فرمان او، آن چه را بخواهد وحی می کند، چرا که او بلند مرتبه و حکیم است * همان گونه بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم، تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؟ ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می کنی. (۱۷۷)

۱۷۳. (كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَنُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ) شوری/۷.

۱۷۴. (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ * ... فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حِجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ) شوری/ ۱۳ و ۱۵.

۱۷۵. (اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ) شوری/ ۱۷.

۱۷۶. (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) شوری/ ۲۴.

۱۷۷. (وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِلَيْكَ لَنَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) شوری/ ۵۲ - ۵۱.

کسانی که پیش از بعثت تا زمان وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با آن بزرگوار معاصر بوده اند، تصویری صحیح و روشن، از وجود مقدس پیامبر برای ما ارائه نداده اند. شاید در این زمینه دیرینه ترین و صحیح ترین عبارات، سخنان دست پرورده رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و پسر عمو و وصی او امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) باشد که به امانت داری در نقل مطالب برای به تصویر کشیدن شخصیت بی نظیر پیامبر مقرون است. مردی که قبل از بعثت از وی جدا نبود و در طول زندگی اش، در کنار او زیست، و این گونه از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) سخن می گوید:

از همان زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را از شیر گرفتند، خداوند یکی از بزرگ ترین فرشتگانش را مأمور ساخت تا شب و روز وی را به پیمودن راه راست و مجد و بزرگواری و درستی و اخلاق نکو، وادارد. من، همانند بچه شتری که مادر خود را دنبال می کند در پی او روان بودم و او هر روز نکته ای تازه از اخلاق نیکش برایم بیان می داشت و مرا فرمان می داد تا به او اقتدا کنم. وی مدتی از سال مجاور غار حرا می شد، تنها من او را مشاهده می کردم و کسی جز من او را نمی دید. (۱۷۸)

گفته فوق مطابق این فرموده خدای متعال است که (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (۱۷۹)

اخلاق، صفتی درونی است که در جان آدمی ریشه دارد و در مدت چند روز به وجود نمی آید، و چنین توصیفی بیانگر آراستگی اخلاقی پیامبر پیش از بعثت خجسته اوست.

برخی نشانه ها و آثار شخصیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از بعثت، از فرموده نواده اش امام صادق (علیه السلام) روشن می شود، آن جا که فرمود:

خدای عزّ وجل پیامبرش را نیک تربیت نمود، آن گاه که ادب او را به کمال رساند، فرمود: (و تو از اخلاق عظیم و برجسته ای برخورداری) و آن گاه امور مربوط به دین و امت را به او سپرد تا بندگانش را رهبری نماید. (۱۸۰)

با عنایت به این که خوی والا، تمام فضایل پسندیده را در درون دارد، آن فضایی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برای به انجام رساندن آن ها مبعوث شد. «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»؛ بنابراین از چنین شخصیتی چگونه می توان توقع داشت که مکارم اخلاق را

۱۷۸. نهج البلاغه، خطبه قاصعه / ۲۹۲.

۱۷۹. قلم / ۴.

۱۸۰. «ان الله عزّ وجل ادب نبیه فأحسن أدبه فلما أكمل له الأدب قال: (إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) ثم فوّض الیه أمر الدین والأمة لسیوس عباده»

کامل گرداند درحالی که خود هنوز بدان ها آراسته نباشد؟! به همین دلیل، بایدگفت: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از بعثت، دارای تمام صفات پسندیده بوده تا توصیف او به فردی باخوی والا و برجسته توصیفی صحیح و منطقی باشد.

آری، رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از بعثت، نمونه بارز شخصیتی متوازن و متعادل، آگاه، کامل، دارنده فضایل اخلاقی و کارهای پسندیده بوده است.

آیات قرآن که به پدیده وحی الهی و چگونگی دریافت آن توسط رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) اشاره می کند، به گونه ای غیر قابل تردید به آرامش و ثبات پیامبر و پذیرش کامل اوامر و نواهی خدا که بر قلب مبارکش نازل شده بود، تصریح دارد. در این خصوص می توان به آیات زیر مراجعه نمود.

۱ . سوگند به ستاره، آن گاه که افول می کند * که هرگز دوست شما منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است * و هیچ گاه از روی هوای نفس سخن نمی گوید * آن چه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده، نیست * آن کس که قدرت عظیمی دارد او را تعلیم داده است * همان کسی که توانایی فوق العاده دارد * او سلطه یافت * در حالی که در افق اعلی قرار داشت * سپس نزدیک و نزدیک تر شد * تا آن که فاصله او با پیامبر، به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود * خداوند آن چه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود * قلب پاک او در آن چه دید هرگز دروغ نگفت(۱۸۱)

۲ . (قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي); (۱۸۲)

بگو: من دلیل روشنی از پروردگارم دارم

۳ . (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ); (۱۸۳)

بگو: من فقط بشری مانند شما هستم (با این تفاوت که) به من وحی می شود.

۴ . (قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُم بِالْوَحْيِ); (۱۸۴)

بگو: من تنها بوسیله وحی شما را بیم می دهم.

۵ . (قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُم إِلَهٌ وَاحِدٌ); (۱۸۵)

بگو: تنها چیزی که به تو وحی می شود این است که معبود شما خدای یگانه است.

۱۸۱ . (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ * فَأُوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أُوْحَىٰ * مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ) نجم/ ۱ - ۱۱ .

۱۸۲ . انعام/ ۵۷ .

۱۸۳ . کهف/ ۱۱۰ .

۱۸۴ . انبیاء/ ۴۵ .

۱۸۵ . انبیاء/ ۱۰۸ .

۶ . (وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي
عِلْمًا)؛ (۱۸۶)

پیش از آن که وحی قرآن بر تو تمام شود، در تلاوت آن شتاب مکن و بگو: پروردگارا! دانش مرا
افزون فرما.

۷ . (وَإِنْ اهْتَدَيْتُمْ فِيمَا يُوحَىٰ إِلَيْ رَبِّي)؛ (۱۸۷)

«و اگر هدایت یابم به وسیله آن چه پروردگارم به من وحی می کند، هدایت می یابم.

۸ . (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي)؛ (۱۸۸)

بگو: این راه من است! من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می کنم.

اگر به آن چه در این آیات مبارك قرآنی وارد شده پی بردید، می توانید با مراجعه به
منابع حدیثی و تاریخی بر محکمت و منشابهات آن ها آگاهی یابید.

احمد حنبل از عبد الرزاق و او از معمر و او از زُهری، از عروه نقل کرده که
عایشه گفت: «نخستین چیزی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از وحی دریافت کرد،
رؤیای صحیح بود. وی هر رؤیایی را می دید، مانند سپیده صبح برایش تعبیر
می شد و سپس خلوت می گزید و در غار حرا به خلوت می نشست و در آن، خدا را
پرستش می کرد. سپس نزد خدیجه برمی گشت و دیگر بار از رؤیای راست توشه بر
می گرفت، تا این که در غار حرا، فرمان خدا را دریافت نمود.»

در این قسمت از این روایت مطلب شگفتی، جز عدم حضور عایشه در آغاز وحی
وجود ندارد و این عبارت، روشن نمی کند که عایشه از چه کسی یا کسانی این اطلاعات
را به دست آورده است. زیرا او این روایت را مستقیماً از رسول خدا(صلی الله علیه وآله
وسلم) نقل نکرده است ولی مطلبی که در ذیل حدیث آمده، طبعاً شگفت آور است.

وی [عایشه] می گوید: «آن گاه، خدیجه، پیامبر را نزد وَرَقَه بن نوفل بن أسد بن عبد
العزی بن قُصَیّ پسر عموی خدیجه که پیری سالخورده و نابینا بود، بُرد. وی در دوران
جاهلیت به نصرانیت گراییده و مطالب زیادی را از انجیل به عربی بر می گرداند،
خدیجه به او گفت: پسر عمو! به سخنان برادرزاده ات گوش فرا ده.

۱۸۶. طه، آیه ۱۱۴.

۱۸۷. سبأ/ ۵۰.

۱۸۸. یوسف/ ۱۰۸.

ورقه گفت: برادر زاده! چه می بینی؟ رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) او را از آن چه دیده بود، آگاه ساخت.

ورقه گفت: این همان رسالتی است که بر موسی نازل گردید: کاش من در آن دوران، جوان بودم. ای کاش آن زمان که قومت تو را بیرون می رانند، زنده بودم. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: آیا آنان مرا بیرون خواهند راند؟

ورقه گفت: آری، هر پیامبری مانند تو، رسالتی آورد به دشمنی با او برخاستند و اگر آن روز تو را درك کنم با قدرت، از تو پشتیبانی و حمایت خواهم کرد و دیری نپایید ورقه از دنیا رفت»^(۱۸۹)

شگفتا! ورقه ای که هنوز اسلام نیاورده، علاوه بر نبوت پیامبر اکرم، از آن چه قرار بود برای پیامبر رخ دهد، نیز آگاه بود در حالی که برای شخص صاحب دعوت و رسالت، هنوز قضیه روشن نبود! گویی این ورقه بود که به پیامبر آرامش می بخشید! در صورتی که قرآن به روشنی فرموده که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از ناحیه پروردگارش دلیل روشن داشت. پیامبران کانون هدایت مردمند و دلایل روشنی در اختیار دارند ولی مردم از چنین موهبتی برخوردار نیستند. اما این گزارش عایشه اشاره دارد که ورقه، به رسالت پیامبر پی برد و در او ایجاد آرامش کرد!

این گونه سخنان راه را جهت عیجوبی اهل کتاب در مورد رسالت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) باز کرد و گفتند: طبق این روایات، پیامبر شما به فرستاده شدن خود از نزد خدا مطمئن نبوده بلکه ورقه مسیحی به او چنین اطمینانی داده است؛ و برخی با استناد به همین گفته که در کتب حدیث آمده و تاریخ نگاران آن را منتشر ساخته اند! چنان بی پروا سخن گفته اند که حتی مدعی شده اند رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) یکی از کشیشان تربیت یافته دست ورقه بوده است. و این پرتگاهی است که در اثر دوری از واقعیت های عقل و کتاب و سنت، به وجود آمده است.

آیا به راستی انسان خردمندی که بامنطق قرآن و از آن مسیر با شخصیت پیامبران آشنایی دارد، چنین چیزی را می پذیرد؟ چگونه می توان تنها با ادعای انتساب این گزارش به عایشه همسر پیامبر، مضمون آن را به عنوان يك حقیقت باور کرد؟!

روایتی دهشت آورتر و با محتوایی تردید برانگیزتر، در تاریخ طبری آمده است؛ می نویسد: پیامبر خوابیده بود که فرشته ای نزد وی آمد و نخستین آیات سوره علق را

بدو آموخت. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «از خواب برخاستم و گویی در دلم فرشته ای حك شده بود. من که هیچ يك از آفریده های خدا برایم تنفرآمیزتر از شاعر یا مجنون نبودند، به اندازه ای که توان نگریستن به آن دو را نداشتم. با خود گفتم: من دور افتاده، شاعرم یا مجنون! هرگز نخواهم گذاشت قریش درباره من چنین سخنی بگویند! اگر چنین کنند، به بلندی کوهی رو خواهم آورد و خود را از آن جا پرتاب می کنم تا کشته شوم و آسوده گردم. رسول خدا فرمود: بیرون رفته و تصمیم بر این کار گرفتم. به وسط کوه که رسیدم صدایی از آسمان شنیدم می گوید: «ای محمد! تو فرستاده خدا هستی و من جبرئیلیم.»^(۱۹۰)

براساس این گفته، ترس و بیم پیامبر به پایه ای می رسد که تصمیم به خودکشی می گیرد در حالی که اراده خداوند تعلق گرفته وی را به پیامبری و هدایت مردم و دعوت آنان به سوی حق برگزیند. بنابراین، آیا مطالبی که در این روایت وجود دارد با آن افق روشن، تناسب و سازگاری دارد؟!

بدین گونه می توانیم موضوعات تاریخی را بر مبانی قطعی و ثابت عقل و کتاب و سنت عرضه کنیم تا نتایج واضح و روشنی به دست آوریم و از موضوعاتی که در برابر نقد سازنده علمی تاب نمی آورند، دست برداریم.

پس از ملاحظه آیات صریح قرآن عزیز، اگر روایاتی را بنگریم که پیرامون نخستین برخورد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با وحی الهی در برخی منابع حدیث و سیره وارد شده و در کنار آن مسایل شگفت آوری که آیات قرآن آن ها را نمی پذیرد، مورد توجه قرار دهیم، به راهیابی افسانه ها و اسرائیلیات به این گونه روایات اطمینان حاصل می کنیم.

جا دارد بین این روایت و حدیث دیگری که در بحار الانوار علامه مجلسی(رضوان الله تعالی علیه) آمده که مربوط به آثار خارق العاده وحی الهی و نتایج حاصل از آن است و در مورد شخص رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و شخصیت و رفتار آن حضرت بیان شده، مقایسه نماییم.

امام هادی(علیه السلام) فرمود:

« زمانی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) دست از تجارت و بازرگانی شام برداشت و اموالی را که خداوند از سود آن تجارت، نصیب وی گردانده بود، در راه خدا انفاق کرد. بامداد هر روز از کوهی که غار حرا در آن قرار داشت، بالا می رفت و از بلندای آن، آثار رحمت الهی و انواع

رحمت ها و حکمت های شگفت آور آن را می دید و به کرانه های آسمان و اطراف زمین و دریاها و صحراها و بیابان ها می نگریست و از آن نشانه ها پند می آموخت و با یادآوری آن آثار، خدا را آن گونه که شایسته بود، می پرستید.

چهل ساله که شد، خدای عزّ وجلّ به قلب او نگریست و آن را بهترین، ارزشمندترین، تسلیم ترین، خاشع ترین و خاضع ترین قلب ها یافت، به درهای آسمان اجازه گشوده شدن داد، درها باز شد و پیامبر به آن ها می نگریست. به فرشتگان رخصت فرود داد و حضرت نظاره گر آن ها بود، و فرمان داد تا رحمت از ساق عرش بر سر مبارك محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شود و او را بیوشاند. جبرئیل روح الامین، طاووس فرشتگان در هاله ای از نور فرود آمد و بازوی پیامبر را گرفت و تکان داد و عرضه داشت: ای محمد! بخوان. فرمود: چه بخوانم؟

عرض کرد: ای محمد! بخوان به نام پروردگارت که آفرید * انسان را از خون بسته خلق نمود * بخوان و پروردگارت کریم ترین کریمان است * خدایی که به بشر دانش نوشتن به قلم را آموخت و به انسان آن چه را نمی دانست یاد داد.^(۱۹۱)

سپس جبرئیل آن چه را از سوی خدای عزّوجلّ بدو وحی شده بود، به پیامبر وحی نمود و آن گاه به آسمان بالا رفت و محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) از کوه پایین آمد درحالی که عظمت و شکوه و جلال خدا سراسر وجودش را فرا گرفته و از عظمت مقام کبریایی اش تب و لرز بر او عارض شده بود... نگرانی وی شدت یافت. بیم آن داشت که مبدا قریش گفته اش را تکذیب کنند و او را مجنون بخوانند و بگویند شیطان بر او مسلط شده است.

وی از همان نخست، خردمندترین آفریدگان خدا و کریم ترین بندگان او به شمار می آمد و تنفرآمیزترین چیزها نزد او شیطان و گفتار و کردار دیوانگان بود. از این رو، خدای عزّوجلّ خواست سینه اش را بگشاید و به او قوّت قلب ببخشد؛ به همین سبب کوه ها و صخره ها و گل و لای را به سخن آورد. به هر کدام از آن ها که می رسید او را ندا می دادند:

السلام عليك يا محمد، السلام عليك يا وليّ الله، السلام عليك يا رسول الله.

بر تو مژده باد که خداوند تو را فضل و برتری و پاک سیرتی و زیبایی بخشید و به صفات نیک آراست و تورا برتر از آفریدگان اولین و آخرین قرار داد. از این که قریش تو را مجنون و منحرف از آیین [نیاکان] بخوانند، اندوهگین مباش. انسان برتر کسی است که پروردگار جهانیان او را برتری بخشد و فرد شریف و بزرگوار آن است که آفریدگار همه موجودات، او را مجد و بزرگواری عطا

۱۹۱. (اقرأ باسم ربك الذي خلق * خلق الإنسان من علق * اقرأ وربك الأكرم * الذي علم بالقلم * علم الإنسان ما لم يعلم)؛ علق/ ۵ - ۱.

کند. از این که قریش و گردنکشان عرب، تو را تکذیب کنند، نگران مباش؛ چرا که پروردگارت تو را به برترین جایگاه شرف و بزرگواری خواهد رساند و به والاترین مراتب بالا خواهد برد و دوستداران تو را به واسطه وجود جانشینت علی بن ابی طالب (علیه السلام) از نعمت ها بهره مند کرده و شادمان می سازد و دانش تو را به واسطه وجود کلید و دروازه شهر حکمتت علی بن ابی طالب، میان بندگان خود و مرز و بومشان منتشر می سازد و چشم تو را به وجود دخترت فاطمه روشن و از او و علی، حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت به وجود می آیند و دین و آیینت را در همه جا گسترش داده و دوستداران تو و برادرت را پاداشی بزرگ عنایت می کند و پرچم حمد را در دست تو قرار خواهد داد و تو آن را در دست برادرت علی می نهی و پیامبران و صدیقان و شهیدان همه زیر آن پرچم قرار می گیرند و آن حضرت همه آنان را به بهشت برین رهنمون می گردد. (۱۹۲)»

با مقایسه این روایت و روایت قبلی که طبری آورده میان دو توصیف از آغاز بعثت و شخصیت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فاصله زیاد و تفاوت چشمگیری ملاحظه می کنیم، در حالی که روایت نخست: وی را مردّد و پریشان خاطر - دارای اضطرابی ناشی از عدم آگاهی به حقیقت ماجرای که برای او اتفاق افتاده - می داند!؛ روایت دوم: از همان آغاز راه او را آگاه و مطمئن به موضوع و خوشبین به آینده رسالتش تلقی می کند که همین تصویر با دلایل روشن کتاب و سنت و تاریخ، سازگار است.

بخش دوم مراحل حرکت رسالت در مگه

۱. ساختار نخستین کانون ایمان

پس از نخستین دیدار با فرشته وحی آیات قرآن به تدریج نازل می گردید. چنین برمی آید که بعد از نزول آیات نخست سوره مزمل بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، آن حضرت خویشتن را برای برداشتن گام های بعدی در مسیر نشر و گسترش رسالت اسلام و ایجاد جامعه ای اسلامی آماده می ساخت. او می بایست برای رویا رویی با دشواری های فراوان و سختی های پیش بینی شده، آماده می شد و روند کار خویش را استحکام می بخشید.

دعوت خویشاوندان، نخستین گامی بود که آن را عملی ساخت. البته طبیعی به نظر می رسد که حضرت خدیجه (علیها السلام) پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را تصدیق کند؛ زیرا روزگاری طولانی با وی معاشرت کرده بود و برجسته ترین سجایای اخلاقی و پاکی روح و ارتباط با خدا را در آن بزرگوار سراغ داشت.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در دعوت پسر عمو و دست پرورده خود علی بن ابی طالب (علیه السلام) که در سینه اش قلبی پاک می تپید و هرگز به پرستش بت ها آلوده نگشته بود، زحمتی متحمل نشد. از این رو، علی (علیه السلام) قبل از دیگران او را تصدیق کرد و بدین ترتیب، نخستین، گرونده به اسلام به شمار آمد. (۱۹۳)

گزینش علی (علیه السلام) به دست پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با توجه به شایستگی های آن حضرت در اطاعت و فرمانبرداری و قدرت و بی باکی، آن هم در زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سخت نیازمند یار و یاور بود، کاری بسیار دقیق و موفقیت آمیز به شمار می آمد. علی (علیه السلام) از همان آغاز رسالت به منزله بازوی نبوت و چشم بینا و زبان گویای آن در تبلیغ دین به شمار می آمد.

امیر مؤمنان (علیه السلام) نخستین ایمان آورنده به پیامبر بود، زیرا در خلوت گزینی های پیامبر در غار حرا در کنارش قرار داشت و پس از او خدیجه، به اسلام گروید و این دو بزرگوار مانند پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) خدا را یگانه می دانستند و مشرکان و گمراهان قدرتمند را به هموردی می طلبیدند و نخستین کسانی بودند که با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز به جای آوردند^(۱۹۴) سپس زید بن حارثه به آنان پیوست و بدین ترتیب، اینان مجموعه ای از نیک خصالان و نخستین کانون جامعه اسلامی را تشکیل دادند.

۲. دوران مگه

تبلیغ رسالت اسلام به دست رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) حداقل سه دوره را پشت سر نهاد تا شرایط تأسیس نخستین دولت خجسته اسلامی مهیا گشت. این دوره ها عبارت بودند از:

- (۱) دوره آماده سازی نخستین پایگاه رسالت اسلامی، که برخی آن را دوره تبلیغ نهانی یا دعوت ویژه نام نهاده اند.
- (۲) دوره دعوت محدود خویشاوندان و مبارزه محدود با بت پرستی.
- (۳) دوره مبارزه فراگیر

۳. آماده سازی نخستین پایگاه

پس از آن که خدای متعال به پیامبر فرمان داد که به پاخیزد و مردم را بیم دهد^(۱۹۵) آن حضرت حرکت خود را آغاز و مردم را به اسلام دعوت کرد و کوشید مجموعه ای با ایمان تشکیل دهد که کانون نور و روشنگری برای هدایت جامعه باشد. این وضعیّت با امدادهای غیبی و مصونیت از خطا و لغزش، نزدیک به سه سال ادامه داشت.

خطرات و دشواری های فراوانی این حرکت معنوی را احاطه کرده بود، با این همه، امور در کمال دقت انجام می پذیرفت. در این مرحله از دعوت، روش رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) این بود که، شیوه گزینش پیروانش را از جهت گرایش های قبیله ای و موقعیّت جغرافیایی و سن و سال تنوع بخشد تا بدین وسیله فراگیر بودن

۱۹۴. أسد الغابه ۴ / ۱۸؛ حلیة الأولیاء ۱ / ۶۶؛ شرح ابن ابی الحدید ۳ / ۲۵۶، مستدرک حاکم ۳ / ۱۱۲.
۱۹۵. چنان که در آغاز سوره مدثر آمده است.

رسالت خویش را آشکار سازد و گسترش آن را در جامعه تا آن جا که ممکن است، تضمین نماید. از این رو، در آغاز بعثت، محرومان و تهیدستان جامعه ندای او را لبیک گفتند؛ زیرا رسالت اسلامی به سمت مجد و عظمت و زندگی شرافتمندانه و امنیت، در حرکت بود چنان که برخی از بزرگان و اشراف نیک سرشتی که از اندیشه ای باز برخوردار بودند و به درستکاری تمایل داشتند، به او گرویدند.

ستم پیشگان قریش، اهمیت این رسالت را احساس نکردند و پنداشتند این قضیه از پیشگویی ها و پندارهای دیرینه و کهنه فراتر نمی رود، به همین دلیل بر مبارزه خود جهت براندازی رسالت در کانون نخستین اش، پافشاری چندانی نداشتند.

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در این مدت کوتاه توانست از کسانی که به رسالت وی ایمان آورده بودند، عناصری فعال تربیت کند که ارزش های رسالت را با خود برگیرند و به مردم برسانند. و بیش از همه به اسلام علاقه مند بوده و به ایمان خویش اطمینان و یقین داشته باشند و از شرك و خصلت های انحرافی پدرانشان بیزار باشند، آمادگی آن ها را به پایه ای افزایش داد تا بتوانند پی آمدهای علنی نمودن رسالت را تحمل نمایند.

در این برهه - نقل شده است که - هر گاه وقت نماز فرا می رسید، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و یارانش جهت برگزاری نماز در درّه ها پراکنده می شدند و به تنهایی یا دو نفره نماز را بر پا می داشتند. روزی دو تن از مسلمانان در محلی مشغول برگزاری نماز بودند که دو مشرک نابکار از راه رسیدند و آن ها را به خاطر کاری که انجام می دادند، به فحش و ناسزا گرفتند و پس از زد و خوردی که میان آنان رخ داد آن جا را ترك کردند.^(۱۹۶)

به نظر می رسد این گونه برخوردها با مشرکان مکرر اتفاق افتاده است.^(۱۹۷) به همین دلیل پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) خانه ای برگزید که در آن مخفیانه خدا را پرستش کند و دور از چشم قریش، ارتباط مردمی او منظم باشد و در چنین وضعیتی خانه ارقم بن ابی ارقم بهترین پناهگاه مسلمانان به شمار می آمد.^(۱۹۸)

۱۹۶. انساب الأشراف ۱/ ۱۱۷؛ سیره حلبی ۱/ ۴۵۶.

۱۹۷. سیره نبوی ۱/ ۲۶۳ و ۲۸۲.

۱۹۸. سیره حلبی ۱/ ۲۸۳؛ أسدالغابه ۴/ ۴۴.

۴. نخستین رویارویی و بیم دادن خویشان

زمانی که خبر اسلام در تمام نقاط جزیره العرب انتشار یافت و ایمان آورندگان از جهت روحی، شایستگی رویارویی را پیدا کردند، باید تبلیغ رسالت به مرحله اعلان عمومی انتقال می یافت. از این رو، در جامعه ای که آداب و رسوم قبیله ای بر آن حاکم بود، نخستین گام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بیم دادن نزدیکان خویش محسوب می شد و این کار قبل از بیم دادن سایر مردم، سزاوارتر به نظر می رسید و فرمان الهی با (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)؛^(۱۹۹) نزدیکانت را بیم ده.

نازل شده بود و از همین جا رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با فراخواندن نزدیکان خود رسالت الهی و هدف و آینده آن را برایشان تشریح کرد. در برخی افرادی که در آن جمع حضور داشتند امید به خیر و صلاح و ایمان وجود داشت و اگر ابولهب به پا خاست و آشکارا به مخالفت و دشمنی پرداخت، ابو طالب (علیه السلام) نیز اظهار نمود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را یاری و از رسالت او حمایت خواهد کرد.

روایت شده به دنبال نزول آیه شریف «انذار»، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) دستور تدارک میهمانی داد. سپس خاندان خویش را که تعداد مردانشان به چهل تن می رسید، به میهمانی دعوت کرد. همین که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آماده سخن گفتن شد، عمویش عبد العزّی - معروف به ابو لهب - سخن او را قطع کرد و در مورد ادامه تبلیغ، هشدار داد و مانع عملی شدن هدف پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در دعوت خویشان گردید. بدین ترتیب، مجلس به هم خورد و فردای آن روز، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دوباره به علی (علیه السلام) فرمان داد تا تدارکی ببیند و خاندانش را به میهمانی فرا بخواند. پس از صرف غذا، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با آنان چنین سخن گفت:

ای فرزندان عبد المطلب، به خدا سوگند! در میان عرب جوانی را سراغ ندارم که ارمغانی بهتر و برتر از ارمغان من برای شما آورده باشد. من برای شما خیر دنیا و سعادت آخرت را آورده ام، خداوند به من فرمان داده تا شما را به سوی او بخوانم، کدام یک از شما به من ایمان می آورد و مرا در این امر یاری می کند؟ هر که آن را بپذیرد برادر، وصی و جانشین من، میان شما خواهد بود.

جز علی (علیه السلام) کسی پاسخ مثبت نداد، وی به پا خاست و عرضه داشت:

ای رسول خدا! من در امر رسالتی که خداوند تو را برای آن برانگیخته، یاورت خواهم بود.

پیامبر به او دستور نشستن داد و دعوتش را یک بار دیگر تکرار کرد، و این بار نیز جز علی (علیه السلام) کسی به او پاسخ مثبت نداد. وی دعوت حضرت را لبیک گفت و یاری

و همکاری خود را با او آشکارا اعلام داشت. در این جا، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رو به حاضران در جلسه کرد و فرمود:

«ان هذا أخی ووصی و خلیفتی فیکم (أو علیکم) فاسمعوا له واطیعوا»؛

این شخص برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، سخنش را بشنوید و از او فرمان ببرید. آنان به پا خاستند و با تمسخر و استهزا ابوطالب (علیه السلام) را مخاطب قرار دادند و بدو گفتند: به تو دستور داد که از پسرت حرف شنوی کنی و فرمان ببری. (۲۰۰)

۵. رویارویی فراگیر

رعایت جنبه های احتیاطی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در مرحله گذشته انجام داد، سبب شد رویارویی مستقیم بین پیامبر و یا فردی از مسلمانان، با نیروهای مشرک و بت پرست پیش نیاید؛ ولی در این دوران، خود و سایر مسلمانان، مورد انتقاد و نکوهش و زخم زبان مردم قرار گرفتند.

دعوت بنی هاشم به آیین جدید، در میان قبایل عرب تأثیری شگرف و آوازه ای بلند یافت؛ وقتی صداقت و سخت کوشی پیامبر در تبلیغ رسالتش برای همگان روشن شد، عده زیادی بدان ایمان آوردند.

با سپری شدن سه یا پنج سال، از آغاز دعوت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمان الهی مبنی بر آشکار ساختن رسالت الهی و هشدار عمومی نازل گردید تا رسالت را از ارتباطات شخصی که دور از چشم دشمنان انجام می پذیرفت، خارج سازد. از این رو نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) همه مردم را در جهت تن دادن به رسالت اسلام و ایمان به خدای یکتا و بی همتا فرا خواند و خدای متعال با این فرموده به پیامبرش وعده داد، در رویارویی با استهزا کنندگان و مخالفان، گام هایش را استوار سازد و خداوند از او حمایت و پشتیبانی می کند.

آن چه را مأموریت داری آشکارا بیان کن و از مشرکان رو برگردان * ما شر استهزا کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد. (۲۰۱)

بدین سان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با اعتمادی کامل و عزم و اراده ای آهنین، حرکت خویش را آغاز و فرمان الهی را آشکار نمود و تمام قدرت های پلید و شرک را

۲۰۰. این حدیث در منابع متعدد و با عباراتی نزدیک به یکدیگر در تاریخ طبری ۲ / ۴۰۴؛ سیره حلبی ۱ / ۴۶۰؛ شرح نهج البلاغه ۱۳ / ۲۱۰؛ روایت شده و نیز به کتاب حیاة محمد ۱۰۴ از محمد حسین هیکل، چاپ اول، مراجعه شود.

۲۰۱. (فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ) حجر / ۹۴ - ۹۵.

به هم‌آوردی دعوت کرد و بر کوه صفا ایستاد و قریش را از هر سو مخاطب ساخت.
مردم همگی به او رو آوردند و حضرت به آنان فرمود:

هر گاه من به شما خبر دهم که دشمنان می‌خواهند بامدادان یا شبانگاهان ناگهانی بر شما بتازند، آیا
سخنم را باور می‌کنید و راست‌گوییم می‌شمیرید؟.

گفتند: آری!

حضرت فرمود: من شما را از عذاب شدید الهی بیم می‌دهم.

ابولهب از آن میان به پا خاست و در پاسخ رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) اظهار
داشت: مرگت باد. آیا برای همین کار، امروز ما را در این جا گرد آوردی؟

در این هنگام خدای متعال این آیه شریف را نازل فرمود:

(تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ)؛ (۲۰۲)

بُریده باد هر دو دست ابولهب و مرگ بر او باد.

چنین هشدار ی به قدری کوبنده بود که قریش را سخت وحشت زده کرد، چرا که
تهدیدی آشکار برای تمام باورهای آنان به شمار می‌رفت و از سرانجام مخالفتشان با
رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به آن‌ها هشدار می‌داد و بدین ترتیب، ماهیت آیین جدید
برای مردم مکه، بلکه سایر نقاط جزیره العرب روشن گردید؛ زیرا دریافتند که دگرگونی
و تغییری واقعی در سرنوشت بشر رخ داده که ارزش‌ها و فرهنگ و معیارها و
موقعیت‌های اجتماعی را طبق موازین و دستورات الهی بالا می‌برد و شرّ و تباهی را
ریشه کن می‌سازد. بنابراین، نبرد و رویارویی با سران شرک و بیدادگران، نبردی
حقیقی تلقی می‌شد که هیچ‌گاه به دیدگاه‌های مشترک، نمی‌انجامید.

در این برهه قریب به چهل تن از عرب و غیر عرب، به اسلام گرویدند و به جهت
وابستگی ایمان آوردگان به قبایل گوناگون، قریش قادر بر در هم شکستن این نهضت نو
پا نشد. لذا در آغاز، به رویارویی مسالمت‌آمیز متوسل گردید، ولی ابوطالب با
برخوردی نیکو دست رد بر سینه آنان نهاد و آن‌ها وی را ترك کردند. (۲۰۳)

بخش سوم

موضع بنی هاشم نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)

دفاع ابوطالب از پیامبر و رسالت

نه تنها رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از گسترش رسالت اسلامی منصرف نشد بلکه فعالیت خویش را وسعت بخشید و تحرکات وی و پیروان با ایمانش افزایش یافت و جذابیت دین جدید میان مردم رو به فزونی نهاد. و قریش کوشید تا با ظاهر کردن خشم خود، برای متوقف کردن این موج جدید اسلام خواهی، راهی بیابد و آن را به نابودی بکشاند. از این رو، يك بار دیگر با فریبکاری تلاش های خود را نزد ابوطالب، تکرار کردند تا با این کار، یا پیامبر را جهت دست کشیدن از دعوت و عقب نشستن از تبلیغ دین و آیین خویش قانع سازند و یا وی را بیم داده و تهدید کنند. به همین سبب، به ابو طالب گفتند: میان ما از مقام و منزلت و جایگاه والایی برخوردار، پیش از این از تو خواستیم تا برادرزاده ات را از انجام کارهایش بازداری، ولی تو او را از این کار باز نداشتی. به خدا سوگند! کسی را که به پدرانمان ناسزا بگوید و ما را بی خرد بشمارد و بر خدایانمان خرده بگیرد؛ تحمل نخواهیم کرد. بنابراین، تو باید وی را از این کار باز داری وگرنه با او و تو پیکار خواهیم کرد، تا سرانجام یکی از دو گروه نابود شود.

بزرگ بنی هاشم، از این سخنان به تصمیم قاطع قریش پی برد و دانست که آن ها برای از میان برداشتن برادرزاده او و رسالت نو پایش از هیچ چیز پروا ندارند. از این رو، سعی کرد این بار نیز اوضاع را آرام سازد و آتش خشم قریش را فرو نشاند تا با مشورت برادرزاده اش برای این موضوع راه حلی بیابد. ولی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای اجرای اوامر الهی بر استمرار تبلیغ رسالت اسلامی خویش در هر شرایط و با هر نتیجه ای، پافشاری کرد و فرمود:

عمو جان! به خدا سوگند! اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم قرار دهند تا دست از تبلیغ رسالتم بردارم، هرگز این کار را نخواهم کرد تا خداوند برایم پیروزی ظاهر کند و یا در این راه گشته شوم.

این را گفت و اشك در چشمان مبارکش حلقه زد و به پا خاست که از آن جا بیرون رود. ابوطالب از دیدن این صحنه متأثر شد و از آن جا که به صداقت برادرزاده اش

آگاهی و به وی ایمان داشت به پیامبر گفت: برادرزاده عزیز، اینک میان مردم برو و هر چه دوست داری بگو. به خدا سوگند! هرگز تو را در برابر چیزی تسلیم نخواهم کرد. قریش هم چنان به فریبکاری خود ادامه داد و يك بار دیگر نزد ابوطالب رفت و از او خواست تا از حمایت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) دست بردارد و از وی خواست که در عوض تسلیم پیامبر، زیباترین جوان مکه را برای خود انتخاب کند. به او گفتند: ای ابوطالب! عمارة بن ولید را که نیرومندترین و زیباترین جوان عرب است، بستان و از خرد و توان وی بهره بگیر و او را به فرزندی بپذیر و برادرزاده ات را، که صفوف قومت را پراکنده ساخته و عقل آن ها را به تمسخر گرفته، به ما بسپار تا او را بکشیم که در این صورت يك تن عوض يك تن داده ایم. ابوطالب با اظهار تنفر از این سوداگری ستمگرانه، به آنان گفت: به خدا! پیشنهاد بسیار زشتی کردید.

شگفتا! آیا می خواهید فرزندان را به من بسپارید و او را در دامان برای شما پرورش دهم، ولی من فرزندم را به شما بسپارم تا وی را به قتل برسانید؟ به خدا! چنین چیزی هرگز امکان پذیر نیست. مطعم بن عدی بن نوفل اظهار داشت: ای ابوطالب! به خدا سوگند! پیشنهاد قومت بسیار منصفانه بود، ولی تو هرگز آن را نخواهی پذیرفت. ابوطالب در پاسخ گفت: به خدا سوگند! آن ها از در انصاف وارد نشدند، ولی تو قصد داری مرا (باپذیرش این کار) به ذلت بکشانی و قریش را بر ضد من بشورانی، اینک هر چه می خواهی انجام ده. (۲۰۴)

قریش با شنیدن این سخن، اطمینان حاصل کرد که برای راضی کردن ابوطالب جهت دست برداشتن از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) راهی وجود ندارد. ابوطالب وقتی به بد اندیشی آن ها پی برد برای تضمین سلامت وجود مقدس برادرزاده خود و استمرار گسترش رسالتش، به سرعت در پی اتخاذ تدابیری پیشگیرانه برآمد. از این رو، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را برای جلوگیری از سوء قصد به جان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و حفظ و حراست از وجود مبارک وی، فرا خواند. همه آنان به جز ابولهب به دعوت او پاسخ مثبت دادند. ابوطالب با ستودن موضع گیری بنی هاشم، آن ها را تشویق نمود و برای ادامه حمایت و پشتیبانی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن ها ایجاد انگیزه کرد. (۲۰۵)

موضع گیری قریش در برابر رسالت و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)

۲۰۴. تاریخ طبری ۲/ ۴۰۹؛ سیره نبوی ۱/ ۲۸۶.

۲۰۵. همان ۲/ ۴۱۰؛ همان ۱/ ۲۶۹.

با گذشت چهار سال از نهضت نبوی، آیات فراوانی از قرآن کریم نازل گردید، که بیانگر عظمت توحید و خدانشناسی و دعوت به حق و اعجاز بلاغت قرآن بود و مخالفان پیامبر را بیم داده و تهدید می کرد. این آیات بر سر زبان ها افتاد و در دل مؤمنان جای گرفت و نزدیکان و دوستان مجذوب شنیدن و فرا گرفتن آن شدند.

از آن جا که بلاغت، در روح و روان مردم تأثیر بسزایی داشت، قریش با روشهای متعددی می کوشید تا حرکت پیامبر را به کنترل در آورد و پس از شکست و نا کامی در جهت فریب دادن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با پیشنهاد اعطای پادشاهی و سلطنت و دارایی فراوان و ارج و احترام و قدرت، تصمیم گرفت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را از تماس با مردم و عرضه کردن دعوتش بر آنان، باز دارد، تا کسانی که وارد مکه می شوند، آیات قرآن را نشنوند و افزون بر آن به ایجاد شك و تردید در صحت دعوت آن حضرت پرداخت و مدعی شد حالتی که بر پیامبر عارض می شود نوعی بیماری است که در معالجه و مداوای آن باید کوشید. ولی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به پیشنهاد آنان پاسخی داد که سرشار از خیر و نیکی و احترام بود و سبب نجات آنان می شد، فرمود:

شما تنها يك كلمه بر زبان آورید تا در پرتو آن عرب ها زیر سلطه شما درآیند و غیر عرب، با دادن جزیه، در سایه حکومت شما زندگی کنند...

آنان از سخن وی به هراس افتادند و تصور کردند پایان کار است. گفتند: به پدرت سوگند! حاضریم ده بار آن را بر زبان آوریم. حضرت فرمود: بگوئید: «لا اله الا الله...» پاسخ پیامبر، پاسخی غیر منتظره و دندان شکن بود به گونه ای که آن ها را به ذلت و داشت و باکبر و نخوت در حالی که این جملات را تکرار می کردند، به پاخاستند:

آیا او به جای این همه خدایان، يك خدا قرار داد؟ به راستی سخنی شگفت آور است! (۲۰۶)

اینجا بود که تصمیم گرفتند به اهانت و تمسخر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و پیروان روز افزون وی بپردازند و دعوت مبارکش را که در ژرفای جان ها قرار می گرفت، به باد استهزا بگیرند. از جمله کارهایی که بدان ها متوسل شدند این بود که ابولهب و همسرش أم جمیل بر در خانه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که در نزدیکی آنان قرار داشت خار و خاشاک می ریختند (۲۰۷) و ابوجهل همواره متعرض پیامبر می شد و با ناسزا گویی او را می آزد. ولی خداوند در کمین ستم پیشگان بود، زیرا به مجرد این که حمزه عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از این ماجرا اطلاع حاصل کرد، در برابر رهبران قریش، اهانت ابوجهل را پاسخ داد و در حالی که اسلام خویش را آشکار نمود

۲۰۶. سیره حلبی ۱/ ۳۰۳؛ تاریخ طبری ۲/ ۴۰۹.

۲۰۷. سیره نبوی ۱/ ۳۸۰.

همه مخالفان را به مبارزه طلبید و از آنها خواست که اگر راست می گویند با او درگیر شوند، یا يك بار دیگر متعرض رسول خدا شوند.^(۲۰۸)

تن ندادن کفر به ندای عقل

قریش بر این باور بود که با زیرکی خود قادر است پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را از انجام رسالت خویش منصرف سازد، در صورتی که کاملاً می دانست مردم دعوت مبارك آن حضرت را پذیرا شده اند. به همین دلیل عتبه بن ربیعہ در گردهمایی سران قریش پیشنهاد کرد خود، نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برود و با او گفتگو کند تا وی را از ادامه دعوتش باز دارد. بدین ترتیب، وی نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) رفت. حضرت - به تنهایی - در مسجد نشسته بود. او با ستودن رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و بیان مقام و جایگاه وی میان قریش، پیشنهادهای خود را به آن حضرت عرضه کرد و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به سخنان وی گوش می داد.

عتبه گفت: ای پسر برادر! اگر هدف تو از این دعوت، رسیدن به مال و دارایی است، ما از دارایی خود برایت اموال هنگفتی جمع آوری می کنیم که بیش از ما به دارایی دست یابی؛ و اگر خواهان ارج و احترام هستی، تو را پیشوای خود قرار می دهیم به گونه ای که بدون مشورت تو کاری انجام ندهیم و اگر در پی فرمانروایی هستی، تو را حاکم خویش می سازیم و اگر حالتی که بر تو عارض می شود، وهم و خیال است و نمی توانی آن را از خود دور گردانی، برایت درخواست طبیب می کنیم و برای بهبودی ات دارایی خود را هزینه خواهیم کرد...

وقتی سخن خود را به پایان رساند، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ابوالولید! سخنت تمام شد؟

عرض کرد: آری!

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اکنون به سخنان من گوش فرا ده. سپس این آیات را تلاوت فرمود:

(حم) * تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ *
بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ * وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا
إِلَيْهِ)؛^(۲۰۹)

حم * این کتابی است که از سوی خدای رحمان و رحیم نازل شده است * کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده و برای جمعیتی که آگاهند فصیح و گویاست * قرآنی که مرده دهنده و

بیم دهنده است، ولی بیشتر آنان رویگردان شدند، از این رو چیزی نمی شنوند و گفتند: دل های ما، نسبت به آن چه ما را بدان دعوت می کنی در پوشش هایی قرار گرفته است. پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به تلاوت آیات شریف ادامه می داد و عتبه از شنیدن این آیات نفسش به شماره افتاده بود و دست های خویش را به پشت قرار داده بود، به آن تکیه کرده بود، سپس رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به آیه سجده که رسید، به سجده رفت و بعد از آن فرمود: ابوالولید! آن چه را باید می شنیدی به خوبی شنیدی. خود دانی و آن چه شنیدی.

عتبه که پاسخ مناسبی برای گفتن نداشت، به پا خاست و نزد قومش رفت. وقتی در جمع آنان نشست، گفت: به خدا سخنانی شنیدم که تا کنون هرگز مانندش را نشنیده بودم. به خدا سوگند! این سخنان، سحر و جادو و شعر و پیشگویی نیست. ای قریشیان! از من فرمان ببرید و آن را بر عهده من نهید. از این مرد و هدفی که دارد دست بردارید و او را به خود وانهید. ولی دل های مرده کجا می توانستند پاسخ مثبت دهند. آن ها در پاسخ وی گفتند: ابوالولید به خدا سوگند! تو را با زبانش جادو کرده. او گفت: نظر من درباره او همان است که گفتم؛ شما هر کار می خواهید انجام دهید.^(۲۱۰)

اتهام جادوگری

قریش بر آن بود که وحدت و یکپارچگی اش درهم نریزد و جایگاهش را در مبارزه با رسالت اسلامی از دست ندهد و همزمان، از نفوذ رسالت به ژرفای جان مردم جلوگیری کند و از آن جا که موسم حج در پیش بود، تصمیم گرفت تدابیری بیاندیشد تا از جایگاه بت پرستی خود حفاظت و نقش رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و مقام و جایگاه حضرتش را به ضعف بکشانند. از این رو جهت تصمیم گیری در این راستا نزد ولید بن مغیره، که مردی سالخورده بود و شناخت بیشتری از اوضاع داشت، گرد آمدند. آن ها در پی این بودند که پیامبر را فردی پیشگو، دیوانه، شاعر، بیمار و دچار وسوسه یاساخر معرفی کنند. در این زمینه سخنانی میان آنان رد و بدل شد. ولید گفت: به خدا سوگند! سخنان وی از شیرینی و حلاوت خاصی برخوردار است، ریشه هایش پر برکت و شاخسار آن پر از میوه است و شما در این خصوص سخنی برای گفتن ندارید؛ زیرا بطلان گفته شما ظاهر خواهد شد. بهترین سخن درباره او این است که وی را ساجر بخوانید و شایع کنید سخنان سحرآمیزی آورده که میان شخص و پدر و برادر و همسرش

جدایی می افکند. بدین ترتیب این افراد خود را میان مردم جا زدند تا شایعه پلید خود را بین آنان منتشر سازند.^(۲۱۱)

شکنجه، وسیله سرکوب مؤمنان

نیروهای کفر و شرک از منصرف کردن رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و یاران حق طلب وی از ادامه گسترش رسالت اسلامی، عاجز و ناتوان ماندند، چنان که عقل و خردشان نیز از درک توحید و ایمان درماند؛ و تمام تلاش های آنان برای متوقف ساختن رسالت و یا انحراف آن، بی حاصل گشت. از این رو، جز به کارگیری فشار و قساوت و سنگدلی و شکنجه به عنوان ابزاری برای مبارزه با انسان های با ایمان، چاره ای ندیدند و بدین ترتیب، هر قبیله ای بر مسلمانان جمع خود یورش برده و آن ها را دستگیر و به زندان افکندند و با زدن و تحمیل گرسنگی و تشنگی، آنان را مورد شکنجه قرار دادند تا ایشان را از دین و آیین خود و پیام الهی روگردان سازند.

امیه بن خلف، بلال را در آفتاب سوزان نیمروز روی شنزارهای مگه می خواباند و با فجیع ترین شیوه وی را تحت شکنجه قرار می داد. عمر بن خطاب کنیزک خود را - به دلیل اسلام آوردن - با ضرب و شتم مورد شکنجه قرار می داد و آن گاه که خود خسته می شد، می گفت: مرا معذور دار که به جهت ملالت و خستگی از تو دست برداشتم و بنی مخزوم، عمار و پدر و مادرش را از شهر بیرون می آوردند و در شن زارهای مگه شکنجه می کردند. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نزد آنان می رفت و می فرمود:

ای خاندان یاسر، شکیبایی پیشه کنید که وعده شما بهشت است.

آزار و شکنجه این افراد به پایه ای رسید که سمیه، مادر عمار نخستین بانوی شهید در اسلام به دست آنان به شهادت رسید.^(۲۱۲)

اگر بخواهیم نمایی کلی از شیوه های برخورد قریش با رسالت و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و پیروانش ارائه دهیم، می توانیم مراحل آن را به طور فشرده در موارد ذیل ارائه دهیم:

۱. روا داشتن استهزا و به تمسخر گرفتن شخصیت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و تضعیف جایگاه و موقعیت آن بزرگوار در دل مردم، از ساده ترین روش های آنان در این زمینه به شمار می رفت و این نقش را ولید بن مغیره (پدر خالد)، عتبه بن ابي معیط، حکم ابن عاص بن امیه و ابو جهل بازی می کردند.

۲۱۱. سیره نبوی ۱ / ۲۸۹.

۲۱۲. سیره نبوی ۱ / ۳۱۷ - ۳۲۰.

ولی دست حمایت الهی، همه تلاش های آنان را نقش بر آب ساخت. قرآن کریم فرموده است:

(إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ); (۲۱۳)

ما شر استهزاء کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد.

(وَأَقْدِ اسْتَهْزَؤِيَّ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ); (۲۱۴)

جمعی از پیامبران پیش از تو را نیز استهزا کردند اما سرانجام آن چه را مسخره کردند دامانشان را گرفت.

۲ . آنان برای تضعیف رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)، به شخص آن بزرگوار اهانت روامی داشتند. روایت شده که سرگین و شکمبه گوسفند بر سر حضرت افکندند. وقتی عمویش ابوطالب از ماجرا آگاه شد، به خشم آمد و اهانت آنان را پاسخ داد و موضع گیری ابوجهل و پاسخ حمزة بن عبدالمطلب شاهی دیگر بر این گونه برخوردها است.

۳ . با پیشنهاد اعطای پادشاهی و پیشوایی و بخشش اموال هنگفت، سعی در فریب دادن پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) داشتند.

۴ . اتهامات بیهوده ای نظیر دروغگویی و سحر و دیوانگی و شعر و کهانیت و پیشگویی بر آن حضرت وارد می ساختند، که قرآن از همه این امور سخن به میان آورده است.

۵ . در قرآن کریم، ایجاد خدشه نمودند و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را به دروغ بستن و افترا گفتن بر خدا متهم ساختند ولی قرآن، آن ها را برای آوردن کتاب یا سوره ای مثل قرآن به مبارزه طلبید؛ در صورتی که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) عمری را میان آنان زندگی کرده بود و اتهاماتی را که بر او وارد می ساختند، هیچ گاه از آن بزرگوار سر نزده بود.

۶ . کسانی را که به رسالت پیامبر ایمان آورده بودند، تحت شکنجه قرار داده و یاکشند.

۷ . محاصره اقتصادی و قطع کلیه روابط.

۸ . نقشه کشتن پیامبر (۲۱۵).

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با حمایت و پشتیبانی وحی الهی که به بهترین شکل ممکن از روند کار آن بزرگوار مراقبت می کرد، در راه عملی ساختن اهداف رسالت، با تمام این ترندها به مقابله پرداخت.

هجرت به حبشه و ایجاد پایگاهی امن

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) دو سال پس از علنی ساختن رسالت خود پی برد که توان حمایت از مسلمانان را در برابر رنج و دشواری هایی که از سرکشان قریش و سران بت پرست متوجه آنان می شود، ندارد. زمانی که فشار مشرکان و سران آنان بر مسلمانان مستضعف، شدت یافت، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) مسلمانان ستمدیده را برای هجرت به حبشه تشویق فرمود تا بدین وسیله برای استراحت و تجدید قوا به آنان فرصتی دهد تا بار دیگر برای استمرار بخشیدن حرکت رسالت اسلامی بدان دیار بازگردند و یا پس از یافتن مرکزی برای وارد کردن فشار از خارج جزیره العرب بر پایگاه های قریش، برای نبرد با آن ها جبهه جدیدی بگشایند. به امید این که خداوند - طی این مدت - کاری را که می بایست انجام شود، تحقق بخشد. زیرا حضرت با بیان این جملات بدان ها اطلاع داده بود که «در حبشه فرمانروایی وجود دارد که در حکومتش به کسی ستم روا نمی شود».

مسلمانان به این پیشنهاد پاسخ مثبت دادند و عده ای از آنان پنهانی خود را به ساحل رساندند و از دریا گذشتند. ولی قریش آن ها را تحت تعقیب قرار داد، اما بدان ها دست نیافت و سایر مؤمنان یکی پس از دیگری به تنهایی، یابه اتفاق خانواده خود راه مهاجرت پیش گرفتند تا جایی که غیر از فرزندان خردسال، بیش از هشتاد مسلمان مهاجر در حبشه گرد آمدند و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) جعفر بن ابی طالب را به ریاست آن ها برگزید(۲۱۶).

با توجه به توصیف پادشاه حبشه در روایت منقول از پیامبر، انتخاب آن دیار به عنوان محل هجرت، گامی موفق از رهبری های حکیمانه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به شمار می آمد. بدین ترتیب، مهاجران با کشتی رهسپار آن سامان گشتند و این سفر، افزون بر هجرت، ارتباط مناسب مذهبی تلقی می شد که اسلام، خواهان وجود آن بین اسلام و مسیحیت بود.

ماجرای هجرت به حبشه، قریش را مضطرب ساخت و از سرانجام آن بیمناک و از این که حاملان رسالت اسلامی در حبشه محل امنی یافته اند، احساس ناخرسندی

می کرد. از این رو قریش، عمرو عاص و عماره بن ولید را با هدایایی نزد نجاشی فرستاد، تا بدین وسیله رضایت نجاشی را جلب سازد که به مسلمانان پناه نهد و آنان را نزد قریش باز گرداند. این دو تن توانستند نزد کشیشان دربار پادشاه راه یابند و آن ها را به ضرورت همکاری با قریش و باز گرداندن مسلمانان راضی کنند؛ ولی پادشاه از این عمل سر باز زد و اظهار داشت: به مسلمانان اتهام اختراع دین جدیدی زده شده لذا تاسخن آنان را در این مورد نشنود، چنین اجازه ای نخواهد داد.

لطف الهی در این دیدار جلوه گر شد؛ جعفر بن ابی طالب از جمع آن ها به پا خاست و با سخنان دل انگیزی ماهیت دین جدید را روشن ساخت و سخنانش به دل نجاشی راه یافت و بر خرسندی وی افزود و از آن ها حمایت و پشتیبانی کرد. سخنان جعفر بن ابوطالب چونان صاعقه بر سر نمایندگان قریش، که هدایای آن ها برای اجرای نقشه شیطانی خود به حالشان سودی نبخشیده بود، فرود آمد و در برابر نجاشی، به خواری و ذلت افتادند، در حالی که ستاره پیروزی مسلمانان خوش درخشید و دلایل آن ها قوت گرفت که این خود، دلیل بر تأثیر به سزای تربیتی بود که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در جهت بالا بردن اندیشه و اعتقاد و رفتار انسانی، بر آنان ارزانی داشته بود. بار دوم که نمایندگان قریش در مورد آیات قرآن پیرامون عیسی (علیه السلام)، سعی در ایجاد فتنه و آشوب داشتند مسلمانان به خود بیمی راه ندادند، نجاشی که پاسخ خود را در قالب آیات الهی از زبان جعفر بن ابوطالب شنیده بود، به مسلمانان گفت: اکنون می توانید بروید و در امان هستید. (۲۱۷)

زمانی که نمایندگان قریش مأیوسانه نزد سران خود برگشتند، قریش اطمینان یافت که تلاش هایش در راستای بازگرداندن مسلمانان، با شکست مواجه شده و بدان جهت که ابوطالب و بنی هاشم از یاری پیامبر اکرم و همکاری همه جانبه با وی دست برنداشتند، سران قریش تصمیم گرفتند مسلمانان موجود در مکه را از حیث خوراک و آشامیدنی در تنگنا قرار داده و کلیه داد و ستدهای اجتماعی را با آنان ممنوع اعلام کنند.

محاصره ستمگرانه و موضع بنی هاشم

وقتی ابوطالب به درخواست قریش پاسخ مثبت نداد و بر حمایت از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با هر قیمتی پا فشاری کرد، قریش عهد نامه ستمگرانه خود را مبنی بر قطع رابطه کامل در زمینه خرید و فروش و معاشرت و ارتباط زناشویی با بنی هاشم صادر کرد. (۲۱۸)

۲۱۷. سیره نبوی: ۳۳۵/۱؛ تاریخ یعقوبی: ۲/۲۹.

۲۱۸. در اعیان الشیعه آمده است که این عهد نامه ظالمانه در آغاز محرم سال هفتم بعثت نوشته شد.

این پیمان نامه به امضای چهل تن از سران قریش رسید. ابوطالب همراه برادرزاده خود و بنی هاشم و فرزندان عبدالمطلب که سرنوشتی یکسان داشتند روانه شیب شدند، وی در این باره عرضه داشت: ما تا آخرین نفر جان می دهیم تا گزندى به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نرسد. در این جا ابولهب نزد قریش شتافت و آنان را برای مبارزه با فرزندان عبدالمطلب به یاری طلبید و بدین سان، ایمان آورندگان به همراه آنان که ایمان نیاورده بودند، وارد شیب گردیدند.^(۲۱۹)

طی این سال ها مواد خوراکی به گونه ای پنهانی، توسط افرادی از قریش که با انگیزه های تعصب آمیز، یا جوانمردی و یا از سر دل سوزی، قصد کمک به بنی هاشم را داشتند، به مسلمانان می رسید.

پس از گذشت سه سال از این قطع رابطه، که مسلمانان و پیامبر طی آن دشوارترین صحنه های رنج آور گرسنگی و تنهایی و جنگ روانی را متحمل شدند، خداوند موریانه را بر پیمان نامه آویخته شده قریش در داخل کعبه گمارد و این حشره، همه پیمان نامه به جز کلمه (باسمک اللهم) را خورد.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) عمویش ابوطالب را از جریان آگاه ساخت و او به اتفاق پیامبر به مسجد الحرام آمد و سران قریش بادیدن آنان به تصور این که تسلیم و عقب نشینی، آن ها را به دست برداشتن از موضعشان در قبال رسالت واداشته، از آنان استقبال کردند. ابوطالب رو به آنان کرد و گفت: برادرزاده ام به من خبر داده که خداوند موریانه را بر پیمان نامه شما گمارده و به جز نام خدا، بقیه آن را خورده است. اگر او در سخنش راستگو باشد، باید از اندیشه ناروای خود درمورد او دست بردارید و اگر دروغ گفته باشد، من او را تسلیم شما خواهم کرد... در پاسخ گفتند، به انصاف سخن گفتمی وقتی پیمان نامه را گشودند، ماجرا همان گونه که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) خبر داده بود، رخ نمود لذا از فرط شرمندگی سرافکنده شدند.^(۲۲۰)

نیز روایت شده برخی از مردان و جوانان قریش با اظهار ناخرسندی از ماجرای قطع رابطه و رنج و دشواری هایی که بنی هاشم در شیب متحمل می شدند، با خود پیمان بستند عهد نامه قریش را پاره کنند و به محاصره پایان دهند و با افراد سرسخت آنان، رویارو شوند، از این رو، همین که پیمان نامه را گشودند، اثری از نوشتار آن که توسط موریانه خورده شده بود، نیافتند.^(۲۲۱)

۲۱۹. سیره نبوی ۱ / ۳۵۰ اعیان الشیعه ۱ / ۲۳۵.

۲۲۰. تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۱؛ طبقات ابن سعد ۱ / ۱۷۳؛ سیره نبوی ۱ / ۳۷۷.

۲۲۱. سیره نبوی ۱ / ۳۷۵؛ تاریخ طبری ۲ / ۴۲۳.

به هر حال، خداوند يك بار ديگر قریش را به خواری و ذلت کشاند ولی با این همه، از دشمنی با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) دست برنداشتند.

سال اندوه

سال دهم بعثت، مسلمانان از محاصره بیرون آمدند آنان که به انسان هایی آبدیده و با تجربه تبدیل شده بودند و برای خیزش به سمت و سوی هدف از قدرت بیشتری برخوردارگشتند؛ هدفی که با خود پیمان بسته بودند با وجود تمام مشکلات، دست از آن برندارند. یکی از آثار این محاصره این بود که یاد و نام اسلام و مسلمانان، معروف و در سراسر نقاط جزیره العرب انتشار یافت.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در این برهه وظایف دشواری پیش رو داشت، از جمله: وجود فضایی باز بیرون از محدوده مکه و سعی در ایجاد مکان های امن متعددی که رسالت اسلامی از آن جا حرکت خود را فعال تر آغاز نماید. ولی این رسالت در روند حرکت خود در مکه، با وفات ابوطالب نخستین پشتیبان اجتماعی و مدافع نیرومند پیامبر و رسالت، با بزرگ ترین اندوه و مصیبت رو برو گردید.

چند روز بعد، حضرت خدیجه(علیها السلام) دومین پشتیبان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بدرود حیات گفت. به جهت تأثیر فوق العاده این دو رخداد در روند حرکت رسالت اسلامی، رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) آن سال را «سال اندوه» نامید و به صراحت فرمود:

تا ابو طالب زنده بود، قریش همواره از من بیمناک بودند. (۲۲۲)

از جمله موارد گستاخی قریش در آن بحبوحه در مورد پیامبر این بود که یکی از آن ها در مسیر رفتن آن حضرت به خانه اش، خاک بر سر و صورت مبارك وی پاشید. دخترش فاطمه در حالی که از این ماجرا گریان بود، برخاست تا خاک را از سر و روی پدر برگیرد که حضرت بدو فرمود:

دخترکم، گریه نکن، خداوند حافظ پدر توست. (۲۲۳)

۲۲۲. کشف الغمه ۱ / ۶۱؛ مستدرک حاکم ۲ / ۶۲۲.

۲۲۳. سیره نبوی ۱ / ۴۱۶؛ تاریخ طبری ۲ / ۴۲۶.

معراج

در این برهه، رخداد سیر به آسمان ها و معراج، رسول اکرم را در مسیر طولانی مقاومت، پابرجا ساخت که در پی سال ها تلاش و پایداری، برایش ارج و احترام به شمار می آمد و به جهت رو برو شدن با رنج و دشواری های مرارت باری که از قدرت های شرك و گمراهی دیده بود، تاج افتخارش تلقی می شد. خداوند او را به دل آسمان ها بالا برد تا زوایایی از عظمت فرمانروایی مبهوت کننده اش را در فراخنای هستی، بدو بنمایاند و وی را بر رازهای جهان آفرینش و سرنوشت انسان نيك و بد آگاه سازد.

این رویداد در عین حال به منزله ارزیابی توان یاران او به شمار می آمد که تا چه پایه در جهت ابلاغ رسالت و تربیت انسان شایسته، در کنار پیامبر و رهبرشان مبارزه می کردند و برای انسان های ضعیف النفس و سست عنصر، آزمونی دشوار محسوب می شد.

قریش، قادر بر درك مفاهیم بلند مسأله سیر در آسمان ها نبود و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نیز در این خصوص با آن ها سخنی نگفت تا خود، از جنبه های مادی معراج و امکان عملی شدن و دلایل آن، پرسان شدند و برخی از آن ها اظهار می داشتند: به خدا سوگند! کاروان ها، مسیر بین مگه و شام را يك ماه رفت و يك ماه برگشت طی می کنند، چگونه محمد می تواند این مسافت را يك شبه برود و برگردد؟!

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) [در پاسخ]، مسجد الأقصی را به گونه ای دقیق برایشان توصیف کرد و به آن ها یاد آور شد: که در مسیر حرکت خویش بر کاروانی عبور کرده که در جستجوی شترگم شده خود بودند و در بار و بنه کاروان ها ظرف آبی با دهانه باز وجود داشت که حضرت آن را به همان حالت نخست، بست.

درمورد کاروان دیگری از او پرسیدند: فرمود: در منطقه تنعیم بر آن گذشتم، و بار و کالای کاروان و چگونگی آن ها را برایشان بیان کرد و فرمود: این کاروان پس از طلوع خورشید وارد مگه خواهد شد و پیشاپیش آن شتری با این اوصاف وجود دارد و کاروان همان گونه که پیامبر خبر داده بود، وارد شد. (۲۲۴)

بخش چهارم سال های گشایش تا هجرت

طائف و عدم پذیرش رسالت اسلامی^(۲۲۵)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پی برد که آزار و اذیت قریش فزونی خواهد یافت و نقشه و تلاش های آنان در جهت نابودی رسالت الهی هرگز متوقف نمی شود و در واقع با وفات ابوطالب پوشش امنیتی آن از بین رفته بود و این رسالت ناگزیر می بایست با جبهه ای وسیع تر رو برو شود. در آن هنگام که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به تربیت انسان های متعهد پرداخت، در زمینه ایجاد پایگاهی تلاش کرد؛ مرکزی که آثار و نشانه های نظم و امنیت در آن هویدا باشد و فرد بتواند ارتباط خود را با پروردگار و مردم عملی سازد و پس از آن به ایجاد جامعه متمدن اسلامی انسانی طبق دستورات الهی بپردازد، و برای این کار طائف را، که زیست گاه قبیله ثقیف بزرگ ترین قبیله عرب پس از قریش بود، برگزید.

آن گاه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به تنهایی یا به اتفاق زید بن حارثه، یا به همراه زید و علی،^(۲۲۶) نزد چند تن از سران قبیله ثقیف رفت، در کنارشان نشست و آنان را به خداشناسی دعوت کرد و مأموریتی را که برای انجام دادن آن بدان سامان آمده بود، بر آن ها عرضه کرد و از آنان در اجرای دعوتش یاری خواست و تقاضا کرد از آزار و اذیت قومش، در مورد او، جلوگیری به عمل آورند، ولی آنان به خواسته حضرت اعتنایی نکردند و بدو پاسخ هایی مسخره آمیز دادند.

یکی از آن ها گفت: اگر خدا تو را به پیامبری فرستاده باشد، من پرده کعبه را پاره می کنم. دیگری گفت: به خدا سوگند! هرگز با تو سخن نخواهم گفت. اگر آن گونه که می گویی از ناحیه خدا فرستاده شده ای، بزرگ تر از آن هستی که من به تو پاسخ دهم و

۲۲۵. سفر به طائف اواخر ماه شوال سال دهم هجرت اتفاق افتاد.

۲۲۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴ / ۱۲۷ و ۱۴ / ۹۷.

اگر به خدا دروغ می‌بندی، سزاوار نیست با تو سخن بگویم. فردی دیگر اظهار داشت: آیا خدا ناتوان بود کسی غیر از تو را به پیامبری بفرستد؟! (۲۲۷)

بعد از این پاسخ دلسرد کننده و تند، از آن جا که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دوست نداشت این خبر به قریش برسد که بر او گستاخ کردند، از آنان خواست ماجرای را که میان وی و آن‌ها رخ داده، پوشیده نگاه دارند. سپس از نزدشان به پا خاست و رفت. اما سران ثقیف نه تنها به درخواست وی پاسخ مثبت ندادند، بلکه نابخردان و بردگان خود را وادار به آزردن پیامبر نمودند. آن‌ها حضرت را ناسزا گفته و بر سرش فریاد می‌زدند و به گونه‌ای او را سنگباران کردند، که در مسیر رفتن روی سنگ‌ها گام می‌نهاد، تا این که مردم گرد او جمع شده و او را به باغ عتبه و شبیه پسران ربیعه که خود نیز در آن جا حضور داشتند، پناه دادند.

بدین ترتیب، ارادل و اوباش طائف پراکنده شدند و در اثر ضربات سنگ از پاهای مبارك حضرت خون جاری بود. وی به سایه درخت انگوری پناه برد و پروردگار خویش را چنین خواند:

خدایا! ضعف نیرو و ناتوانی خود و خواری‌ام نزد مردم را به درگاهت عرضه می‌کنم. ای مهربان‌ترین مهربانان، تو خدای ضعیفانی، تو پروردگار من هستی، مرا به چه کسی وا می‌گذاری؟ به بیگانه‌ای که با من ترش‌رویی کند یا به دشمنی که او را صاحب اختیار من گرداندی؟ اگر تو بر من خشم‌نگیری از کسی پروایی ندارم، ولی عاقبت تو [از هر چیز] برایم گسترده‌تر است.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این سفر، جز اندک مهربانی از فردی مسیحی که نشانه‌های نبوت را در آن بزرگوار مشاهده کرده بود. از کسی مهر و محبتی ندید. (۲۲۸) پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از آن که از خیر قبیله ثقیف نومید گشت و کسی به او پاسخ مثبت نداد، با حزن و اندوه از طائف راهی مکه شد. در دل شب در نخله (محل بین مکه و طائف) فرود آمد. هنگام نماز، گروهی از جنیان نزد حضرت آمدند و به قرآن گوش فرا دادند. وقتی از نماز فراغت یافت، جنیان به خدا ایمان آوردند و آن چه را شنیده بودند، اجابت کرده و رهسپار دیار قوم خود شدند و آن‌ها را از عذاب خدا بیم دادند و خداوند ماجرای آن‌ها را برای پیامبر خود بازگو می‌کند

هنگامی که گروهی از جنیان را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را بشنوند. (۲۲۹)

۲۲۷. سیره نبوی ۱ / ۴۲۰؛ بحار الأنوار ۶ / ۱۹ و ۷ و ۲۲؛ اعلام الوری ۱ / ۱۳۳.
۲۲۸. طبری ۲ / ۲۶؛ انساب الأشراف ۱ / ۲۷۷؛ تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۶؛ سیره نبوی ۱ / ۴۲۰.

تا آن جا که فرمود:

و شما را از عذابی دردناک پناه دهد. (۲۳۰)

زمینه نشر رسالت و دشواری های موجود

حرکت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) جهادی دینی و کامل و منطقی و رفتار و خلق و خوی او حاکی از فطرت پاک و فضایل بلند اخلاقی بود. حق را در دل ها جایگزین می ساخت تا آن ها را زنده گرداند و به فضیلت فرا می خواند تا جامعه بشری از آن بهره مند گردد. به همین دلیل رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با این که قریش در حق او ستم و جفا روا داشتند و مردم طائف از او رو گردان شدند و خشونت ورزیدند، مأیوس نگشت و هم چنان میان مردم دست به تلاش می زد و همگان را به دین خدا دعوت می کرد، به ویژه در فرصت های مهم تبلیغی در موسم عمره و حج بر در خیمه های قبایل عرب می ایستاد و می فرمود:

ای قبیله بنی فلان! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، خداوند فرمان می دهد که او را پرستش نمایید و به او ذره ای شرک نوزید، به من ایمان آورید و مرا تصدیق نمایید و از من حفاظت کنید تا دستوراتی که خداوند مرا به جهت ابلاغ آن ها برانگیخته، برایتان بیان کنم. (۲۳۱)

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تلاش های خود را با آمد و شد میان تعدادی از قبایل تکرار کرد و در این راستا از برخورد خشونت آمیز و یا پاسخ خوش آنان پروایی نداشت. برخی از آنان گرایش به اسلام را طرحی سیاسی برای رسیدن به قدرت می پنداشتند و بر سر آن سعی در سوداگری داشتند؛ ولی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بی آن که زیر بار چنین سوداگری رود و کوتاه بیاید و یا اجازه فرصت طلبی به کسی بدهد، دست رد بر سینه آن ها نهاد، از این رو، فرمود:

این کار در اختیار خداست، هر کجا بخواهد آن را قرار می دهد. (۲۳۲)

شاید در همین اثنا بود که «ابولهب» پشت سر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) راه افتاده بود و مردم را از پیروی آن حضرت باز می داشت و می گفت: ای قبیله بنی فلان! این شخص، شما فرا می خواند تا بندگی لات و عزری را از گردن خویش بردارید و به بدعت

۲۲۹. (وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنَّ يَشْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ) احقاف/ آیه ۲۹.

۲۳۰. (وَيُجْرِكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ) احقاف/ آیه ۳۱.

۲۳۱. سیره نبوی ۴۲۳/۱، تاریخ طبری ۴۲۹/۲، انساب الاشراف ۲۳۷/۱.

۲۳۲. سیره نبوی ۴۲۴/۱، تاریخ طبری ۴۳۱/۲.

و گمراهی که وی آورده بگروید، بنابراین از او اطاعت نکنید و به سخنش گوش فرا ندهید. (۲۳۳)

از سوی دیگر ام جمیل (همسر ابولهب) میان زنان به پا می‌خاست و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و رسالت مبارك او را به تمسخر می‌گرفت تا زنان را از پیروی آن حضرت باز دارد.

برای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) میسر نشد این قبایل را به پذیرش رسالت اسلامی راضی کند، زیرا قریش میان قبایل دیگر از موقعیتی دینی برخوردار بود و پرده داری بیت الله الحرام و نیز اداره مرکز بازرگانی و اقتصادی مهمی را در جزیره العرب عهده دار بود. افزون بر آن، با دیگر قبایلی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دعوتش را بدان‌ها عرضه کرده بود، شبکه‌های ارتباطی و هم‌پیمانی داشت، از این رو شکستن آن قید و بندها و بی‌اثر ساختن سیطره و قدرت قریش، کاری دشوار به نظر می‌رسید. لذا شك و تردید مردم در خصوص پذیرش رسالت اسلامی به خوبی روشن بود، ولی با این همه، قریش از فعالیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و قدرت و توان رسالت آن حضرت بیمناک بود، به همین سبب، به شیوه‌های برنامه‌ریزی شده‌ای متوسل گردید که کاربرد چنین شیوه‌ها از ناحیه اندیشه‌های بت پرستانه، امکان پذیرش داشت. لذا برای انتشار شایعه‌ای بین مردم با یکدیگر به توافق رسیدند که بگویند: سخنان وی (پیامبر) سحرآمیز است و بین زن و شوهر و بین فرد با برادرش جدایی می‌اندازد، ولی آن‌گاه که عظمت رسول خدا و رسالتش بر کسانی که با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دیدار داشتند، آشکار گردید، قریش این بار نیز در تلاش‌های خود ناکام ماند (۲۳۴).

پیمان عقبه نخست

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در تلاش برای گسترش رسالت اسلامی از دعوت هیچ يك از افرادی که برای انجام کاری به مگه می‌آمدند و امید خیر و صلاح آن‌ها را داشت و یا تأثیر و نفوذ سخنش را در آن‌ها احساس می‌کرد، کوتاهی و سستی ننمود. شهر مدینه شاهد درگیری و کشمکش سیاسی و نظامی بین نیرومندترین قطب‌های آن، اوس و خزرج بود. آتش افروزان این نبرد، عناصری یهودی بودند که با کینه‌توزی و دسیسه و در فضایی فاقد قانون الهی دست به این عمل می‌زدند.

۲۳۳. سیره نبوی ۱/ ۴۲۳؛ تاریخ طبری ۲/ ۴۳۰.

۲۳۴. سیره نبوی ۱/ ۲۷۰؛

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) با برخی از شخصیت های مدینه که جهت افزایش توان و قدرت خویش در جستجوی هم پیمانی به مکه آمده بودند، دیدار کرد. قبل از این که این افراد آن دیار را ترك گویند رسالت و صدق نبوت در روح و جانشان نفوذ کرد. در یکی از آن دیدارها پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با گروهی از بنی عفراء - تیره ای از خزرج - گفت وگو کرد و ضمن ارائه اسلام به آن ها، برخی آیات قرآن را برایشان تلاوت کرد. در چشمان این جمع روح سازگاری و در دل های آنان اشتیاق به شنیدن آیات بیشتری ملاحظه کرد... آن ها نیز از سخنان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) اطمینان یافتند که وی همان پیامبر مورد نظر یهود است، که هرگاه میان یهودیان و مشرکان مدینه نزاعی در می گرفت به ظهور او تهدید می کردند و اظهار می داشتند: پیامبری مبعوث خواهد شد که زمان ظهورش فرا رسیده است، ما از او پیروی خواهیم کرد و شما را مانند قوم عاد و ارم به هلاکت خواهیم رساند.^(۲۳۵)

این افراد که تعدادشان به شش تن می رسید (بعد از دیدار با رسول خدا) بی درنگ اسلام آوردند و به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) عرضه داشتند: ما بستگان خود را رها کرده و به این دیار آمده ایم. هیچ قومی همانند ما در میانشان دشمنی وجود ندارد؛ شاید خداوند به برکت وجود شما ما را با یکدیگر متحد سازد. ما به زودی نزد قوم خود خواهیم رفت و آنان را به رسالت و آیینی که برای پذیرش آن به شما پاسخ مثبت دادیم، فرا خواهیم خواند.

سپس رهسپار مدینه شدند و در مورد پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و رسالتش و امید به آینده در جهت ایجاد زندگی همراه با امنیت و سعادت با شهروندان خود به گفت وگو پرداختند، به گونه ای که موضوع رسالت اسلامی میان آنان گسترش یافت و هیچ خانه ای در مدینه بدون یاد و نام رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) یافت نمی شد.^(۲۳۶)

روزها به سرعت سپری شد. در ایام حج سال یازدهم بعثت دوازده تن از نمایندگان اوس و خزرج که شش تن از آنان قبلاً ایمان آورده و با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) دیدار کرده بودند به طور نهانی در عقبه^(۲۳۷) حضور یافتند. این افراد این بار بیعت خود را با پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) براین اساس اعلان داشتند که چیزی را شریک خدا

۲۳۵. سیره نبوی ۱/ ۴۲۸؛ بحار الأنوار ۱۹/ ۲۵.

۲۳۶. تاریخ یعقوبی ۲/ ۳۷ - ۳۸؛ سیره نبوی ۱/ ۴۲۹؛ بحار الأنوار ۱۹/ ۲۳.

۲۳۷. گذرگاهی در مسیر حرکت مردم از مدینه به سمت مکه.

قرار ندهند، دزدی نکنند، عمل خلاف عفت انجام ندهند، فرزندان خود را نکشند، به یکدیگر تهمت و افترا نزنند و در انجام کارهای نیک از دستور پیامبر سرپیچی نکنند. (۲۳۸)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به همین اندازه بسنده کرده، بیعت آنان را پذیرفت، مصعب بن عمیر جوان را به مدینه اعزام فرمود تا امور مربوط به تبلیغ و آموزش مسایل اعتقادی مردم آن دیار را بر عهده گیرد و بدین سان پیمان عقبه نخست پایان یافت.

پیمان عقبه دوم

مصعب، میان کوچه های مدینه و در جلسات مردم آن سامان به تبلیغ آیین رسالت می پرداخت. وی باتلاوت آیات قرآن دل و اندیشه آنان را نرم می ساخت و عده زیادی از مردم را به رسالت اسلامی مؤمن ساخت.

مردم مدینه پس از اسلام آوردن، شور و اشتیاق فراوانی جهت دیدار با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بهره مند شدن از چشمه زلال الطافش نشان دادند و از آن جناب، درخواست نمودند تا به مدینه هجرت نماید.

با نزدیک شدن موسم حج سال دوازدهم بعثت، کاروان های حاجیان به همراه نمایندگان مسلمانان که تعدادشان به هفتاد و سه مرد و دو زن می رسید، از مدینه خارج شدند. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با آنان قرار گذاشت که شبانگاه اواسط ایام تشریق در محل عقبه دیداری مخفیانه با آنان داشته باشد. قبل از سپری شدن یک سوم شب، مسلمانان دور از چشم مردم از پناهگاه های خود بیرون آمده و در انتظار رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گرد هم آمدند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به اتفاق چند تن از اعضای خاندانش در عقبه حضور یافت و جلسه تشکیل شد و مسلمانان به گفت و گو پرداختند سپس رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به ایراد سخن پرداخت و آیاتی از قرآن کریم را تلاوت کرد و به درگاه خداوند دعا کرد و مردم را به گرایش به اسلام تشویق فرمود.

این بار بیعت به گونه ای صریح و روشن و کامل، بر اساس تمام شئون اسلام و احکام آن و صلح و جنگ با هم انجام پذیرفت و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

به این شرط با شما بیعت می کنم که همان گونه که از زنان و فرزندانتان دفاع می کنید، از من نیز دفاع کنید.

سپس به پا خاستند و با رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کردند.

مسلمانان مدینه (پس از این بیعت) اندکی احساس بیم و هراس کردند. ابوالهیثم بن تیهان به پیامبر عرضه داشت: میان ما و یهودیان عهد و پیمان هایی وجود دارد و اکنون که با شما بیعت کرده ایم باید آن ها را نادیده بگیریم. اگر ما این کار را انجام دادیم سپس خداوند به شما نصرت و پیروزی عنایت کرد آیا امکان دارد به زاد گاهت باز گردی و ما را تنها بگذاری؟ رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) لبخندی زد و فرمود:

من با هر کسی که شما با او سر جنگ داشته باشید می جنگم و با هر کسی از در آشتی درآیید، آشتی می کنم. (۲۳۹)

سپس فرمود: «دوازده نماینده از میان خود برگزینید تا به امور مربوط به مردم رسیدگی کنند» آنان نیز ۹ تن از خزرج و سه تن از اوس، انتخاب کردند، حضرت به آنان فرمود:

شما همان گونه که حواریون در قبال عیسی بن مریم مسئولیت قوم خود را بر عهده داشتند نسبت به امور مربوط به قوم خود مسئول هستید و من نیز در برابر قوم خود مسئولم. (۲۴۰)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با رهنمودهای حکیمانه و به کارگیری کلیه امکانات و با دوراندیشی و آگاهی سیاسی فوق العاده، رسالت خویش را به پیش برد و در همه این موارد، از حمایت وحی الهی نیز برخوردار بود. اکنون باید کسانی که با آن حضرت بیعت کرده بودند بی آن که با مشرکین درگیر شوند به دیار خود باز می گشتند، زیرا خداوند اجازه جنگ به آن ها نداده بود.

قریش از گردهمایی اهل مدینه با پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، احساس خطر نمود از این رو به سرعت به خود آمد تا از تماس آن ها با پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) جلوگیری کند، ولی هنگام ورود، با حضرت حمزه و علی(علیهما السلام)، که نهبانی و حراست اجتماع عقبه را بر عهده داشتند، رو برو شده و با شکست و ناکامی باز گشتند. (۲۴۱)

آمادگی هجرت به مدینه

قریش با آگاهی از ماجرا از خواب غفلت بیدار شد، و با به کارگیری خشونت و آزار و شکنجه و ستم و بیداد، سعی کرد قبل از قدرت گرفتن اسلام، مسلمانان را به

۲۳۹. «الدم الّهم والهدم اّحارب من حاربتم وأسالم من سالمتم» سیره نبوی ۱ / ۴۳۸؛ تاریخ طبری ۴۴۱/۲؛ مناقب

آل ابی طالب ۱ / ۱۸۱.

۲۴۰. تاریخ طبری ۴۴۲ / ۲؛ سیره نبوی ۱ / ۴۴۳؛ مناقب ۱ / ۱۸۲.

۲۴۱. تفسیر قمی ۱ / ۲۷۲.

نابودی بکشاند. مردم از این اوضاع نزد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) شکایت بردند و از او اجازه خروج از مکه را خواستند. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برای صدور فرمان هجرت چند روز از آنان مهلت خواست و سپس فرمود:

به من خبر داده شد که سرزمین هجرت شما مدینه است، اکنون کسانی که قصد هجرت دارند می توانند به آن دیار مهاجرت نمایند.^(۲۴۲)

در روایت دیگری آمده است :

خداوند سرزمینی برایتان مقرر ساخته که در آن از آسایش و امنیت برخوردار بوده و از وجود برادرانی که در کنار آنان زندگی کنید، بهره مند باشید.^(۲۴۳)

برخی از مسلمانان، هجرت خود را نهانی به مدینه آغاز کردند تا نگرانی و اندیشه پلید قریش را برنینگیزند. رفته رفته کوچه ها و خیابان ها و خانه ها و محل تجمع مردم مکه با عدم حضور یاران رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) خلوت تر می شد و خود حضرت برای آغاز هجرت منتظر وحی الهی و در اندیشه هجرت مسلمانان بود که در کمال سلامت ودقت انجام پذیرد. قریش با پی بردن به نقشه و هدف رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تلاش کرد تا از خروج مسلمانان از مکه جلوگیری به عمل آورده و مسلمانان را تحت پیگرد قرار دهد و با شیوه های فریبکارانه و آزار و شکنجه، آنان را به مکه باز گرداند. دشمن پا فشاری داشت که همواره امنیت و آرامش در مکه حاکم باشد و همین قضیه سبب شد که به جهت بیم از وقوع جنگ بین خود و مهاجران، از فرجام کشتار آنان، به هراس افتد، از این رو، به شکنجه و زندانی کردن مسلمانان اکتفا نمود.

آری، قریشیان برای خروج رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به سمت مدینه، حساب زیادی باز کرده بودند، زیرا به خوبی می دانستند که مسلمانان در آن سامان قدرت بزرگی را تشکیل می دهند و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، که به استقامت و پایداری و دور اندیشی و تدبیر و قدرت و شجاعت معروف است، اگر در چنین موقعیتی به آن ها بپیوندد، بلا و مصیبت بزرگی بر مشرکان به طور عموم و بر قریش به ویژه وارد خواهد شد.

سران قریش برای یافتن راه چاره ای برای مقابله با خطری که آن ها را احاطه کرده بود، به سرعت در دارالندوه گردهمایی تشکیل دادند و در آن جا آراء گوناگونی رد و بدل شد. از جمله راه حل های پیشنهادی این بود که پیامبر را با غل و زنجیر به زندان افکنند

۲۴۲. طبقات کبری ۱/ ۲۲۶.

۲۴۳. مناقب ۱/ ۱۸۲؛ سیره نبوی ۱/ ۴۶۸.

یا او را به صحرا و بیابانی دور از مکه تبعید کنند. ولی نظریه ای که پیشنهاد کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و تقسیم مسئولیت خون وی را بین قبایل - جهت ناتوان ساختن بنی هاشم از خون خواهی آن حضرت - مطرح کرد با موافقت و پذیرش همه آنان روبرو شد^(۲۴۴); زیرا می پنداشتند با کشتن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، رسالت اسلامی را در خاستگاه آن نابود خواهند ساخت.

پروردگار دستور حرکت و هجرت به مدینه را به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) داد. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با اشتیاق غیر قابل بیانی در انتظار چنین فرمانی به سر می برد تا قدم به سرزمینی بنهد که بتواند در آن، دولتی بر اساس تقوا و تعالیم الهی ایجاد نماید و جامعه شایسته انسانی تشکیل دهد.

پس از آن که مشرکان نقشه خود را طراحی کردند، امین وحی «جبرئیل» بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد و وی را از توطئه هایی که مشرکان بر ضد او چیده بودند، آگاه ساخت و این آیه را برایش تلاوت کرد:

(وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ);^(۲۴۵)

هنگامی که کافران نقشه می کشیدند تو را به زندان بیفکنند یا به قتل برسانند و یا از مکه خارج سازند، آن ها چاره می اندیشیدند و خداوند نیز تدبیر می کرد و خدا بهترین چاره جوین است. با این که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) یقین کامل داشت امدادهای غیبی او را تأیید و گام هایش را استوار می گرداند، در حرکت خویش شتابزده عمل نکرد و بی اندیشه قدمی برنداشت، بلکه با دوراندیشی و تدبیر و کاملاً پنهانی به اداره امور پرداخت.

پیمان برادری پیش از هجرت

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای نقطه آغازین حرکت به سوی تأسیس جامعه اسلامی یکپارچه، میان مهاجران پیمان برادری بست تا بسان يك پیکر، در جهت مصلحت اسلام و اعتلای کلمه حق با یکدیگر همکاری داشته باشند، زیرا مسلمانان با مشکلات و دشواری های فراوانی رو برو می شدند که پشت سر نهادن چنین دشواری هایی بستگی به بالاترین مراتب همکاری و کمک یکدیگر داشت.

۲۴۴. سیره نبوی ۱ / ۴۸۰; طبقات کبری ۱ / ۲۲۷; تفسیر عیاشی ۲ / ۵۴.
۲۴۵. مناقب ۱ / ۱۸۲ - ۱۸۳; انفال ۳.

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) برای برداشتن نخستین گام در مسیر هجرت مبارك خود، میان مهاجران بر اساس پیوند ایمانی و الهی مبتنی بر حق و همدردی، پیمان برادری ایجاد کرد؛ پیمانی که به دور از هرگونه تمایلات نفسانی در روابط متقابل اثر بگذارد و به انسجام و یکپارچگی بینجامد. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) بین ابوبکر و عمر، حمزه و زید بن حارثه، زبیر و ابن مسعود، عبیده بن حارث و بلال و میان علی(علیه السلام) و خود، پیمان برادری برقرار کرد... به علی(علیه السلام) فرمود:

«أما ترضی أن أكون أخاك؟»؛ آیا به برادری من با خود خرسندی؟

عرض کرد: آری، خرسندم. این جا بود که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به وی

فرمود:

«فأنت أخي فی الدنيا والآخرة»؛^(۲۴۶)

تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.

قسمت چهارم

بخش نخست

بنیان نخستین دولت اسلامی

بخش دوم

دفاع از موجودیت دولت نوپا

بخش سوم

قدرت نمایی شرك و پاسخ دندان شکن الهی

بخش نخست بنیان نخستین دولت اسلامی

۱. هجرت به مدینه

رسالت در مسیر حرکت تکاملی خود و نبوت در روند دستیابی به اهداف الهی مورد نظرش، ناگزیر باید از حمایت و پشتیبانی افرادی نیک سرشت، و عناصری کاملاً آرمان خواه برخوردار باشد که جان خود را وقف چنین آرمانی کرده باشند و در کنار شایستگی هایی که سبب مصونیت آنان از انحراف و کژی می گردد، همواره مهیای جانفشانی باشند.

علی بن ابی طالب (علیه السلام) همان عنصر بی نظیری بود که چنین ویژگی هایی داشت، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به او فرمود:

ای علی! قریب دست به نیرنگ زده و تصمیم به کشتن من گرفته اند، از ناحیه پروردگار به من وحی شده که دیار قوم خود را ترک گویم، اکنون در بسترم بخواب و بُرد حَضْرَمی مرا رو انداز خود کن، تا بدین وسیله، دشمن از رفتن من اطلاع حاصل نکند، نظرت در این باره چیست؟

علی (علیه السلام) عرضه داشت:

ای پیامبر خدا! آیا با خوابیدن من جان تو سالم می ماند؟

فرمود: آری. علی (علیه السلام) شادمان شد و از خبری که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در باره سلامتی خویش به وی داده بود سجده شکر به جا آورد و عرضه داشت:

جانم فدایت! کاری را که بدان مأموریت یافته ای، انجام ده. (۲۴۷)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نیمی از شب گذشته، با اعتماد بر لطف و عنایت الهی با عبور از حلقه محاصره نیروهای شرک، که خانه اش را احاطه کرده بودند، علی (علیه السلام) را ترک گفت و از خانه خود خارج گردید.

۲۴۷. برای آگاهی بر منابع رخدادهای تاریخی و موضع گیری دین مدارانه علی (علیه السلام) از دیدگاه اهل سنت، به احقاق الحق ۳ / ۲۳ - ۴۵؛ با حواشی مرعشی نجفی نیز، به مسند احمد ۱ / ۳۳. چاپ اول، مصر؛ تفسیر طبری ۱ / ۱۴۰ چاپ میمنه مصر، و مستدرک حاکم ۳ / ۴، چاپ حیدر آباد دکن مراجعه شود.

زمانی که دشمنان خدا بامدادان با شمشیرهای آخته که بوی خون از آن‌ها به مشام می‌رسید و کینه از چهره‌شان می‌جوشید، به فرماندهی خالد بن ولید به خانه پیامبر هجوم آوردند، ناگاه علی با شجاعتی فوق‌العاده از بسترش برخاست و مهاجمان وحشت زده عقب نشستند و به خوبی دیدند که خداوند چگونه تلاش آنان را نقش بر آب ساخت و پیامبرش را نجات داد. در اینجا دشمنان چه ناکام و نومید شده بودند.

قریش سرکش، برای بازگرداندن اعتبار از دست رفته خود جهت دست‌یابی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به هر حيله‌ای متوسل شد. به همین دلیل، با اعزام جاسوسان خویش، دشت و دمن را زیر پا نهاد و برای آن کس که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را زنده یا کشته بیاورد، یکصد شتر جایزه تعیین کرد. راهنمای ماهری پیشاپیش جستجوگران در حرکت بود و جای پای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) را تا غار ثور، که حضرت به اتفاق ابو بکر در آن پنهان شده بودند، دنبال و سپس جای پا را گم کرد و اظهار داشت: محمد و همراهش از این محل دور نشده‌اند، یا به آسمان بالا و یا به زمین فرو رفته‌اند.

ابو بکر درون غار صدای قریشیان را می‌شنید که صدا می‌زدند: محمد! بیرون بیا و پاهای آن‌ها را نزدیک در غار مشاهده می‌کرد. از این رو، سخت وحشت زده شده بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به او می‌فرمود:

(لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا)؛

خدا با ماست بی‌مناک مباش

قریشیان با مشاهده تار تنیده شده عنکبوت بر در غار و آشیانه کبوتر که در آن تخم گذاشته بود، به وجود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در غار پی‌نبردند.

با فرا رسیدن شب، علی (علیه السلام) و هند بن ابی‌هاله پس از پی‌بردن به محل حضور پیامبر، با آن حضرت دیدار کردند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در مورد عمل به تعهدات و ادای اماناتش به علی (علیه السلام) سفارش‌های لازم را ارائه فرمود؛ زیرا پیامبر خدا امانتدار عرب به شمار می‌آمد و به امام علی (علیه السلام) دستور داد تا برای خود و فواطم^(۲۴۸) حیوان راهواری خریداری کند و به او ببینند و به آن حضرت اطمینان داد و فرمود:

دشمنان از هم اکنون هیچ گونه تعرضی در مورد تو انجام نخواهند داد تا نزد من آبی، بنابراین اماناتی که از مردم نزد من است، در برابر دیدگان مردم به صاحبانشان برگردان، تو را به مراقبت از دخترم فاطمه سفارش می‌کنم و هر دوی شما را به خدا سپرده و در پناه او قرار می‌دهم.^(۲۴۹)

نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) پس از گذشت سه روز که مطمئن شد کسی در جستجوی او نیست، به سرعت رهسپار مدینه گردید و با یاری خواستن از خدا و امیدوار به یاری او، تحمل هر گونه دشواری را بر خود هموار ساخت.

زمانی که به منطقه «قبا» رسید رفیق و همسفر رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)، آن حضرت را در قبا رها کرد و به تنهایی وارد مدینه شد. ولی پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) چند روز در آنجا درنگ نمود و در انتظار رسیدن پسر عمیش علی بن ابی طالب(علیه السلام) و فواطم به سر برد تا همگی وارد مدینه گردند؛ شهری که برای ورود پیامبر غرق در شادی و سرور بود.

علی بن ابی طالب(علیه السلام) خسته و کوفته از دشواری های مسیر و خطرهای آن، از راه رسید، چراکه قریش پس از آگاهی یافتن از خروج فواطم توسط علی(علیه السلام) آن ها را تحت تعقیب قرار دادند. باورود امیرمؤمنان، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) او را در آغوش کشید و به خاطر رنج هایی که متحمل شده بود، اشک از چشمانش جاری شد.^(۲۵۰)

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) چند روز در قبا اقامت گزید و در آغاز کار، بت ها را شکست^(۲۵۱) و آن گاه مسجدی را بنا نهاد و روز جمعه از آن جا خارج شد و با فرار رسیدن وقت نماز، در صحرای (رانواء) نماز را اقامه فرمود که نخستین نماز جمعه در اسلام بود. مسلمانان با لباس های نو بر تن و سلاح حمایل کرده به استقبال نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) آمده و مرکب او را احاطه کردند و هر کس خواستار حضور وی نزد خود بود. آنان به چهره مردی که به او ایمان آورده و به او عشق می‌ورزیدند، خیره شده بودند.^(۲۵۲)

حضرت از مقابل خانه هر يك از مسلمانان که می‌گذشت، مهار ناقه اش را می‌گرفتند و از او درخواست می‌کردند در منزلشان فرود آید؛ آن بزرگوار نیز با گشاده رویی و خوشحالی به آنان پاسخ می‌داد و بی آنکه کسی را دلگیر سازد، می‌فرمود:

۲۴۹. اعیان الشیعه ۱ / ۲۳۷.

۲۵۰. کامل ابن اثیر ۲ / ۱۰۶.

۲۵۱. البدء والتاریخ ۴ / ۱۷۶ - ۱۷۷.

۲۵۲. پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در ۱۲ ربیع الأول به مدینه رسید.

«مسیر ناچه را باز کنید، زیرا مأموریت دارد». سرانجام ناچه در قطعه زمینی مربوط به دو کودک یتیم از بنی نجار مقابل خانه ابو ایوب انصاری، زانو به زمین زد. همسر ابو ایوب به سرعت بار سفر حضرت را به خانه خود برد و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تا زمانی که بنای مسجد نبوی و خانه خود را به پایان رساند، در خانه آن ها سکونت گزید. (۲۵۳)

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نام یثرب را به (طیبه) (۲۵۴) تغییر داد و هجرت آن بزرگوار به این شهر، مبدأ تاریخ اسلام به شمار آمد. (۲۵۵)

۲. بنای مسجد

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مسلمانان را از دایره تربیت فردی فراتر بُرد. با رسیدن آن حضرت به مدینه در جهت تشکیل دولتی که قوانین الهی و آیین باگذشت اسلام بر آن حاکم باشد، به برنامه ریزی پرداخت تا از این راه به ایجاد تمدنی اسلامی همت گمارد و پس از آن، بشریت را شامل گردد.

وجود نظام قبیله ای حاکم بر ارتباطات جامعه جزیره العرب یکی از مهمترین موانع تأسیس دولت اسلامی تلقی می شد، چنان که برای بهبود ضعف مسلمانان نیز ناگزیر می بایست چاره ای اساسی اندیشید و در این راستا بنای مسجد نقطه آغازی محسوب می شد تا محلی برای مسئولیت های متعدد و مرکز و پایگاهی برای قدرت مرکزی جهت اداره امور دولت به شمار آید. بدین سان، زمین زیر بنای آن مشخص شد و مسلمانان با تلاش و شور و اشتیاق به طور جدی دست به کار بنای مسجد و تهیه مصالح و لوازم آن گردیدند. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به عنوان الگو و سمبل و کانون نیرو، مسلمانان را به کار و می داشت و خود در آوردن سنگ و خشت، شرکت می نمود. يك بار در حالی که سنگی برداشته، آن را به شکم خود چسبانده بود با أسید بن حضیر روبرو شد. وی عرض کرد: اجازه دهید من این سنگ را بیاورم، حضرت از دادن آن خودداری کرد و فرمود: برو سنگی دیگر ببر.

بنای خانه رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) و خانواده اش که ساختمان پر هزینه ای نبود، نیز به پایان رسید. خانه های آن بزرگواران نیز مانند زندگی آن ها بسیار ساده بود.

۲۵۳. به سیره نبوی ۱ / ۴۹۴ مراجعه شود.

۲۵۴. مقدمه ابن خلدون ۲۸۳ و تاج العروس ۲ / ۸۵.

۲۵۵. بحار الأنوار ۱۹ / ۱۱۲؛ سیره نبوی ۱ / ۴۹۶.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) مستمندانی را که جایی برای سکونت نداشتند نیز فراموش نکرد و در کنار مسجد برای آنان مکانی تدارك دید.^(۲۰۶)
بدین ترتیب، این مسجد در زندگی عبادی و امور حیاتی مسلمانان در ساختن فرد و جامعه به پایگاهی فعال، تبدیل شد.

۳. پیمان برادری میان مهاجر و انصار

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) برای ایجاد دولتی جدید و کشیدن خط بطلان بر برخی از آداب و رسوم نظام قبیله ای، بی آن که به آن قبیله برخوردی داشته باشد، گام های دیگری برداشت. حضرت مهر و محبت متقابل و گرمی ایمان مسلمانان را غنیمت شمرد و اساس رابطه بین افراد را ارتباط در عقیده و دین قرار داد و از پیوندهای خونی و تعصّب های قبیله ای، فراتر رفت و فرمود:

در راه دین خدا، هر دو تن با یکدیگر برادر شوید.

و آن گاه دست علی بن ابی طالب(علیه السلام) را گرفت و فرمود:

«هذا أخی»؛^(۲۰۷)

این فرد، برادر من است

هر يك از انصار دست برادر مهاجر خود را گرفته و در امور زندگی با وی شرکت جست و بدین ترتیب، مدینه صفحه ای خونین از تاریخ خود را در هم پیچید، چرا که این شهر هر روز شاهد نزاع و درگیری تلخی میان اوس و خزرج بود که یهودیان با کینه توزی و دسیسه های خود آتش بیار آن معرکه بودند. دوران جدیدی از حیات متریکی انسانی به روی جهان گشوده شد. زیرا رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با این برادری، بذر ماندگاری امت و تحرك ایمانی آن را نشاند.

ابعاد و نتایج پیمان برادری

بُعد اقتصادی

۱. تأمین زندگی مهاجران و باز گرداندن وضعیّت اقتصادی آن ها به حالت نخست برای ادامه زندگی طبیعی آنان.
۲. از بین بردن فاصله های طبقاتی در تلاش برای ریشه کن کردن فقر و تنگدستی.

۲۰۶. بحار الأنوار ۱۹/۱۱۳؛ سیره نبوی ۱/۴۹۶.

۲۰۷. سیره نبوی ۱/۵۰۴.

۳. تلاش در جهت استقلال اقتصادی به دور از هرگونه جمع ثروت غیر مشروع و قطع دست ربا خواران یهود.

۴. اجرای طرح های اقتصادی، کشاورزی با فعال کردن چرخ حرکت تجاری و بازرگانی از خلال بسیج توانایی های مشترك مهاجران و انصار و استفاده از اندیشه و فکر آن ها و انسجام و یکپارچه ساختن تلاش های آنان و بهره‌وری از تمام منابع موجود در مدینه.

بُعد اجتماعی

۱. ریشه کن ساختن بیماری های مزمن اجتماعی حاکم بر جامعه و آثار به جای مانده از هیاهوی قبیله ای و رواج روح دوستی و محبت و الفت میان مسلمانان، برای بستن راه هایی که توطئه گران از آن ها بر ضد اسلام بهره نگیرند و افزایش تلاش ها و نیروهای انسانی جهت خدمت به اسلام در مراحل بعدی.

۲. کشیدن خط بطلان بر نظام قبیله ای و جایگزین ساختن نظام و ارزش های اسلام به جای آن در برخوردهای متقابل روزمره.

۳. ایجاد آمادگی معنوی و پرورش روح جانفشانی و گذشت در مسلمانان برای گشودن تمام نقاط کلیدی جهان، جهت گسترش اسلام، چراکه چنین حرکتی، نرمی فوق العاده و ارزش های والایی را در مبلغ مسلمان می طلبد.

بُعد سیاسی

۱. تشکیل ساختاری منسجم از مسلمانان که حتی در شرایط وجود فعالیت گروه های مخالف گوناگون و تداوم دسیسه کاری های آنان، بتوانند بسان يك فرد، به دستورات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و رسالت وی پاسخ مثبت دهند.

۲. تبادل تجربه های سامان یافته و ابزار و وسایل پایداری و مقاومت و تجربه ایمانی و ایجاد راه های فعالیت در جامعه مهاجران و انصار؛ زیرا انصار از تجربه مهاجران برخوردار نبودند و رنج و دشواری های آنان را متحمل نشده بودند.

- ۳ . تربیت افراد، به عنوان مرحله ای از مراحل ایجاد دولت و ساختار اداری آن.
- ۴ . ایجاد احساس قدرت در میان مسلمانان جهت دفاع از خود طبق موازین اسلام، به دور از تعصبات قبیله ای و نژادی.

۴ . پیمان نامه مدینه

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) برای این که مسلمانان را از حالت نزاع و کشمکش و مقاومت، به مرحله سازندگی و اجرای آیین اسلام سوق دهد، ناگزیر بود فضایی از امنیت و آرامش - هر چند نسبی - فراهم آورد، چرا که وجود نزاع و درگیری میان انبوه مردم، انتشار رسالت الهی را به تأخیر می انداخت.

نیروهای رقیب مسلمانان در مدینه، حضوری جدی داشتند و یهودیان با قدرت اقتصادی و کینه توزی سیاسی معروف، افزون بر امکانات و جمعیت قابل توجه خود، نیروی بزرگی را تشکیل می دادند و مشرکان نیز، قدرت دیگری به شمار می آمدند. هر چند با آمدن پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و حضور مهاجران، نقش آنان کمرنگ شده بود، ولی به طور کامل از بین نرفته بود. از این رو، پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) با چهره ای گشاده و برخوردی مناسب با آنان رو به رو گردید. با این همه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) باید حضور منافقان را نیز تحت کنترل می داشت.

قریش و دیگر قبایل مشرک خارج از مدینه، برای نظام اسلامی نوپا، تهدیدی جدی به شمار می آمدند و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) باید برای رویارویی و دفع خطر آنان خود را آماده می کرد.

این جا بود که عظمت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و توان سیاسی اش در رفتار با قدرت های متعدد جلوه گر شد و نسبت به دیگران از خود حُسن نیت خالصانه نشان داد و همه را به صلح و صفا و امنیت فرا خواند و برای ایجاد دولتی که محور آن را نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تشکیل دهد و همه مردم بتوانند از حقوق انسانی خود در آن به طور مساوی برخوردار باشند، میان مسلمانان و یهود پیمان صلح و همیاری برقرار نمود.

می توان گفت: این پیمان نامه در راستای ایجاد دولتی اسلامی و متمدن در جامعه مدینه، به عنوان نخستین طرح قانون اساسی تلقی می شد که به سمت جامعه ای عربی و پس از آن جامعه ای انسانی جهانی جهت پذیرش نظام نو اسلامی در حرکت بود.

مهم ترین مواد آن پیمان نامه، بدین قرار است:

- ۱ . موجودیت جامعه مسلمانان اعلام شود و فرد مسلمان مقتدرانه پیوند خود را با این جامعه آشکار کند.
- ۲ . ابقای نظام قبیله ای با افزودن بر نقش و اختیارات آن در جهت کاستن از مسؤولیت های دولت که با شرکت دادن آن ها در برخی فعالیت های اجتماعی و نیز یاری جستن از آنان در حل پاره ای از مشکلات جلوه می نمود.
- ۳ . تأکید بر آزادی عقیده، به این شکل که به یهودیان اجازه داده شود بر آیین خود باقی بمانند و امور مربوط به خود را انجام دهند و شهروندان دولت جدید اسلامی به شمار آیند.
- ۴ . تحکیم پایه های امنیت در شهر مدینه، به گونه ای که این شهر پایگاهی امن شناخته شود و قتل و کشتار در آن روا نباشد.
- ۵ . برقراری حاکمیت دولت و نظام اسلامی و برگشت دادن هرگونه تصمیم برای حل خصومت به رهبری اسلامی، که در وجود مقدس رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تبلور داشت.
- ۶ . گسترش دایره جامعه سیاسی به جایی که مسلمانان و یهودیان در يك نظام سیاسی با یکدیگر همزیستی داشته باشند و از آن دفاع نمایند.
- ۷ . تشویق بر گسترش روح همکاری میان افراد جامعه مسلمان برای گذر از بحران هایی که پیش روی آنان قرار می گیرد .

۵ . نقش نفاق در آغاز استقرار پیامبر در مدینه

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به ایجاد جامعه اسلامی توجه خاصی مبذول داشت و از همین رهگذر برای تمرکز کلیه نیروها و توانایی ها و سوق آن ها به مدینه، هجرت را بر همه مسلمانان، جز در مواردی که عذری موجه در میان باشد، واجب ساخت. در این دوران جدید، شهر مدینه از امنیت و آرامش مناسبی بهره مند بود، از سویی این قضیه برای سایر قوایی که در آغاز دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را پذیرا نشدند، نگران کننده بود. زیرا این قدرت ها نظاره گر طرفی بودند که تا دیروز اعتقادات آن ها را مورد تهدید قرار می داد ولی امروز به نظامی تبدیل شده بود که انسان را به سمت فضایل انسانی ارتقاء می بخشید و چنان قدرت رو به رشدی به شمار می آمد که هیچ چیز آن را از گسترش رسالت خود، باز نمی داشت و در این راستا تعداد انبوهی از

مردم، به اسلام گرویده و بخشی از آنان برای فاصله گرفتن از این نظام و یا ایجاد پیمان همبستگی با آن، به برنامه ریزی می پرداختند.

از سویی دیگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) حرکت نفاق انگیزان و تلاش های کینه توزانه یهود را، که با ایجاد شکاف و تفرقه افکنی میان صفوف مسلمانان، سعی در متلاشی کردن نظام نو پای اسلامی داشتند، کاملاً زیر نظر داشت.

دیری نپایید که آیین اسلام به همه خانه های مدینه راه یافت^(۲۵۸) و نظامی اجتماعی و فراگیر، تحت حاکمیت اسلام و رهبری رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هماهنگ گردید. در این برهه، احکام زکات و روزه و اقامه حدود و نیز اذان و اقامه نماز تشریح شد. پیشتر هرگاه وقت نماز فرا می رسید، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شخصی را برای اعلان نماز مهیا کرده بود. وحی الهی که نازل گردید و جمله های اذان را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آموخت، حضرت بلال را خواست و چگونگی اذان را به او یاد داد.^(۲۵۹)

۶. تغییر قبله

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در دوران حضور خود در مکه به سمت بیت المقدس نماز می گزارد. پس از هجرت نیز تا هفده ماه قبله خود را تغییر نداد؛ سپس خداوند به او فرمان داد تا به سمت کعبه نماز بگزارد.

یهودیان در دشمنی خود با دین اسلام و تمسخر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و رسالت آن حضرت، تمام تلاش خود را به کار بردند به گونه ای که بر مسلمانان از این جهت که از قبله یهودیان پیروی می کنند، فخر می فروختند و این وضعیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را اندوهگین می ساخت و در انتظار نزول وحی الهی در مورد تغییر قبله به سر می برد. آن بزرگوار شبی از خانه خارج شد و نگاهی طولانی به کرانه های آسمان انداخت. روز بعد با فرارسیدن وقت نماز ظهر، در مسجد بنی سالم دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بود که جبرئیل با گرفتن بازوی حضرت روی او را به سمت کعبه برگرداند و این آیه شریفه را بر او نازل کرد:

۲۵۸. سیره نبوی ۱ / ۵۰۰.
۲۵۹. کافی ۱ / ۸۳؛ تهذیب الاحکام ۱ / ۲۱۵.

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ؛ (۲۶۰)

نگاه های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) مشاهده می کنیم، اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خرسند باشی باز می گردانیم، پس روی خود را به سوی مسجدالحرام برگردان.

رخداد تغییر قبله به منزله آزمونی برای مسلمانان تلقی می شد که تا چه پایه از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) اطاعت می کنند و تسلیم دستورات آن حضرتند، همچنین نوعی هماوردطلبی در برابر عناد و تمسخر یهودیان و پاسخی برای مکر و حيله آنان به شمار می آمد، چنان که که نقطه آغاز ساختار جدید شخصیت انسان مسلمان، محسوب می گشت. (۲۶۱)

۷. آغاز درگیری نظامی

تنها چیزی که بر مردم حاکمیت داشت، در زور و قدرت خلاصه می شد. در چنین شرایطی و پس از آرامش نسبی مدینه، رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان دست به فعالیت زدند تا بدین وسیله در برابر قدرت های صاحب نفوذ جزیره العرب بلکه خارج از آن -نظیر روم و فارس - بر گسترش رسالت اسلامی و ایجاد تمدنی بر اساس تعالیم و دستورات الهی تاکید و پافشاری نمایند چرا که مسلمانان از ابزارهایی برخوردار بودند که دیگران از آن بهره ای نداشتند؛ آنان اندیشمندانی معتقد و حق طلبان و عدالت خواهانی بودند که پایه گذار صلح و امنیت و در عین حال مردان شمشیر و نبرد بودند.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) می دانست که قریش و کسانی که با حضرت سر ستیز دارند، هر چند پس از مدتی کوتاه، در جهت نابودی مسلمانان دست به تلاش خواهند زد، از این رو، در بیعت عقبه دوم برای جنگ و نبرد از انصار درخواست یاری نمود زیرا قریش افزون بر ادامه ستم و تجاوز خود، پیامبر و مسلمانان را به قصد نابودی تحت تعقیب قرار دادند و در مکه املاک آنان را مصادره و خانه هایشان را غارت کردند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان - به ویژه مهاجران - مایل بودند که قریشیان دلخواهانه به اسلام بگردند یا حداقل از پیمودن بی راهه ای که در آن بودند بپرهیزند.

از این جا بود که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) دست به اعزام «سریّه» زد، سریّه به مجموعه های کوچکی از جنگ جویان گفته می شد که برای اعلان موجودیت خود و تسلیم ناپذیری، وارد عمل می شدند و اگر به تدارکات ناچیز و تعداد اندک آن ها توجه کنیم، از شصت تن فراتر نمی رفتند و اغلب از مهاجران بودند و هیچ يك از قبایل انصار که برای جنگ و همکاری با پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کرده بودند، در جمع آنان بچشم نمی خورد. از این رو می توان دریافت که این مجموعه، داوطلب جنگ نبوده، بلکه وسیله ای بود که با وارد کردن ضربه های اقتصادی بر قریش، آنان را تحت فشار قرار دهد^(۲۶۲) تا با گوش شنوا و قلبی گشاده ندای حق را لبیک گفته و یا با مسلمانان ترك مخاصمه کرده و متعرض آنان نشوند و بدین سان، اسلام در نواحی دیگر منتشر گردد و منافقان را از قدرت اسلام و شکوه و جلال مسلمانان آگاه سازد.

بدین ترتیب، هفت ماه پس از هجرت مبارك رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نخستین سریّه به تعداد سی تن به فرماندهی حمزه عموی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) وارد عمل شد و پس از آن سریّه دیگری به فرماندهی عبیده بن حارث و سوّمین سریّه به فرماندهی سعد بن ابی وقاص اعزام شدند.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در ماه صفر سال دوم هجرت در رأس گروهی از یارانش برای ضربه زدن به کاروان های قریش، از مدینه خارج شد، ولی در مسیر حرکت آنان به سمت «ابواء» و «بواط» هیچ گونه درگیری بین دو طرف به وجود نیامد و زمانی که حضرت رهسپار «ذوالعشیره» گشت با قبیله مدلج و هم پیمانان آنان از قبیله ضمیره، رفتاری پر مهر و ملایم داشت.

آن گاه که کرزبن جابر فهری برای غارت احشام مردم به اطراف مدینه حمله برد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برای باز یافتن فرصت از دست رفته، در تعقیب تجاوزگر از مدینه خارج شد و زید بن حارثه را بر مدینه گمارد.^(۲۶۳)

۲۶۲. زیرا منبع مالی قریش را تجارت و بازرگانی تشکیل می داد و راه آمد و شد کاروان ها، در مسیر بین مکه و شام و یمن، انجام می پذیرفت.

۲۶۳. سیره نبوی ۱/ ۵۹۸؛ مغازی ۱/ ۱۱-۱۲.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) تحرک نظامی خود را به جای تعصب و انتقام، با مفهوم جهاد و از خود گذشتگی در راه دین، آغاز کرد و تمام مقررات مربوط به صلح و قراردادهای و حرمت ماه های حرام را رعایت نمود.

بخش دوم دفاع از موجودیت دولت نوپا

۱. غزوه بدر بزرگ

با صدور فرمان جنگ از سوی خداوند، رسالت اسلامی در نبرد با قدرت های شرک و گمراهی وارد مرحله جدیدی شد. مهاجران برای بازگرداندن حقوق از دست رفته قبلی خود، تمایلی جدی در دلشان راه یافت زیرا قریش تنها به جرم این که مسلمانان به خدای یگانه ایمان آورده بودند، حقوق آن ها را به یغما برده بودند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) حرکت کاروان قریش را، که در مسیر رفتن به شام در غزوه ذات العشیره از چنگ او گریخته بود، زیر نظر داشت و با ساز و برگی اندک و افرادی انگشت شمار به امید برخورد با قافله ای که کالاهای بازرگانی هنگفتی برای اغلب مردم مکه با خود داشت، از شهر بیرون رفت. حرکت پیامبر آشکارا انجام پذیرفت و خبر آن به مکه و ابوسفیان، امیر کاروان رسید و او به سمت دیگری تغییر مسیر داده بود تا مسلمانان به او برنخورند...

قریشیان در پی دست یابی به اموال خود با ترس و دلهره در حالی که آتش کینه و حسد نسبت به مسلمانان در وجودشان زبانه می کشید، از شهر خارج شدند، با این که عده ای از سران آن ها با تدبیر و دور اندیشی، خروج از مکه و رویارویی با مسلمانان را به ویژه پس از آن که خبر نجات کاروان بازرگانی را شنیدند، به مصلحت ندانسته بودند. قریش با سپاهی نزدیک به هزار تن و با ساز و برگ فراوان، با تکبر و خودبینی و مغرور از جایگاه خود میان اعراب، به اتفاق جمع دیگری که به یاری آنان شتافته بودند از مکه خارج و بر رویارویی با مسلمانان پافشاری نشان داده و یا قصد داشتند خود را دارای پشتیبان جلوه دهند تا بار دیگر مورد تعرض مسلمانان قرار نگیرند و آن گونه که (ابو بکر) در هنگام نخستین رویارویی با قریش عنوان کرد: قریش از آن زمان که به عزت دست یافت، به خواری و ذلت نیفتاد.^(۲۶۴)

سپاه قریش در نزدیکی (چاه های بدر) فرود آمد و صفوف خود را برای نبرد آراست، ولی مسلمانان با تعداد ۳۱۳ تن قبل از آنان بدان منطقه رسیده بودند و خدای متعال مقدمات و علل و اسباب پیروزی را برای رسول گرامی اش (صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان مهیا ساخته بود؛ رسیدن به محل نبرد را برایشان آسان نموده و آنان را امنیت و آرامش بخشیده بود و وعده ظفر بر دشمنانشان و پیروزی آیین حق را داده بود.^(۲۶۵)

با این که مسلمانان انتظار خروج قریش از مکه و رویارویی با خود را نداشتند، ولی پس از آن که کاروان از دست آن ها گریخت و کار به جنگ انجامید، نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) خواست از تصمیم مهاجران و انصار آگاه شود و آنان را بیازماید لذا به پا خاست و فرمود: مردم! در این باره اظهار نظر کنید.

یکی از مهاجران (عمر) به پا خاست و به گونه ای سخن گفت که حاکی از ترس و بیم رویارویی با دشمن بود. سپس مقداد بن عمرو از جا برخاست و عرضه داشت: ای رسول خدا! هر گونه شما تصمیم بگیری برای انجام فرمان الهی با تو هستیم. به خدا سوگند! ما آن گونه که بنی اسرائیل با پیامبرشان سخن گفتند، با شما سخن نخواهیم گفت، آن ها در برابر موسی اظهار داشتند: «تو و خدایت بروید و نبرد کنید و ما این جا می نشینیم...»

ولی ای رسول خدا! اکنون شما و خدایت بروید و ما در کنار شما مبارزه خواهیم کرد. سوگند به آن که تو را به حق برانگیخت! اگر ما را به «برک الغماد»^(۲۶۶) ببری، با تو خواهیم آمد.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: نیک سخن گفتی و سپس سخن خود را تکرار کرد و فرمود: «در این باره اظهار نظر کنید.»

هدف رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از تکرار سخن خود پی بردن به دیدگاه انصار بود، زیرا آنان قبل از هجرت جهت دفاع و حراست از او با جان و مال خود، در عقبه با وی پیمان بسته بودند.

از این رو سعد بن معاذ به پا خاست و عرضه داشت: من به نمایندگی انصار عرضه می دارم: ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)! گویی منظور شما ماییم؟ حضرت فرمود: آری. سعد عرض کرد: ما به حضرتت ایمان آوردیم و شما را تصدیق نمودیم و گواهی دادیم آن چه را [از نزد خدا] آورده ای، حق است و بر اطاعت و فرمانبرداری از شما عهد و پیمان بستیم، اکنون هر گونه تصمیم بگیری، اطاعت خواهیم کرد. سوگند به آن

۲۶۵. انفال / ۷-۱۶.

۲۶۶. برک الغماد، منطقه ای است در آن سوی مکه از سمت دریا.

کس که شما را به حق برانگیخته است، اگر وارد این دریا (دریای سرخ) شوی تا آخرین نفر همراه با شما وارد آن خواهیم شد و اگر فردا با دشمن رو به رو گردیم ترسی به خود راه نخواهیم داد به هنگام نبرد اهل پایداری و استقامتیم و صادقانه می جنگیم، شاید خداوند بخشی از جانفشانی ما را برای شما نمودار سازد تا دیدگانتان به واسطه آن روشن گردد.

این جا بود که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

با توفیق الهی حرکت کنید، زیرا خداوند به من وعده فرموده با یکی از دو گروه رو برو خواهید شد، به خدا سوگند! گویی قتلگاه قریش را می نگریم.

پس از مهیا شدن تدارکات مورد نیاز و انتخاب منطقه مناسب و تدارکات آب، لوازم ضروری جهت رویارویی با دشمن آماده شد. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در هر منطقه ای که حضور می یافت دست به دعا برمی داشت و از خداوند درخواست پیروزی می نمود. رهبر بزرگ مسلمانان، همواره نیروی جوشانی بود که در دل رزمندگان صبر و شکیبایی و آرامش بر می انگیخت و در آن ها شور و هیجان می آفرید و از کمک های غیبی آگاه می ساخت.^(۲۶۷)

مسلمانان، با حلقه زدن پیرامون وجود مقدس پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، شگفت انگیزترین جلوه آمادگی برای جانفشانی در راه عقیده و آرمان را به نمایش گذاشتند و در این اندیشه بودند که اگر دایره جنگ به شکل غیر دلخواه آنان بگردد، طرح جایگزینی ارائه دهند. بدین سان، جایگاهی به عنوان مقررماندهی رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تدارک دیدند تا حضرت از آن جا بر میدان کارزار نظارت داشته باشد، سپس گروه اطلاعات عملیات برای پی بردن به وضعیت قریش، راهی منطقه شد و اطلاعات مهمی را در اختیار پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نهاد. و حضرت تعداد دشمنان را بین ۹۵۰ تا هزار تن جنگجو تخمین زد^(۲۶۸).

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) صفوف مسلمانان را برای جنگ آراست و پرچم بزرگ را به دست علی بن ابی طالب(علیه السلام) سپرد و از آن جا که از نبرد با قریش ناخرسند بود با اعزام پیکی نزد آنان از قریش خواست به مکه بازگردند. میان صفوف مشرکان اختلاف ایجاد شد؛ برخی خواهان صلح و بعضی بر جنگ پافشاری داشتند^(۲۶۹).

۲۶۷. مغازی ۱ / ۴۸ - ۴۹.

۲۶۸. به مغازی ۱ / ۵۰ مراجعه شود.

۲۶۹. مغازی ۱ / ۶۱؛ بحار الأنوار ۱۹ / ۲۵۲.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمان داد مسلمانان آغازگر جنگ نباشند و خود به پاخواست و به پیشگاه خدا دعا کرد و عرضه داشت:

خدایا! اگر این گروه امروز کشته شوند، از این پس روی زمین کسی تو را پرستش نخواهد کرد. همان گونه که در تمام جنگ های قدیم رسم بوده، عتبه بن ربیع و برادرش شیبه و پسرش ولید از سپاه دشمن به میدان آمده، هموردانی نظیر خود طلبیدند تا با آنان پیکار نمایند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به عبیده بن حارث و حمزه بن عبد المطلب و علی بن ابی طالب فرمود:

ای بنی هاشم! به پا خیزید به حقی که خود دارید و پیامبرتان برای آن برانگیخته شده، مبارزه نمایید،

زیرا قریش باطل خود را یدک کشیده تا نور خدا را خاموش سازد.^(۲۷۰)

جنگاوران قریش در میدان کارزار کشته شدند و دو سپاه به یکدیگر درآویختند و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در دل مسلمانان شور و هیجان ایجاد می کرد، آن گاه مثنی از شن برگرفت و به سوی قریش پرتاب کرد و فرمود: «روی شما دگرگون باد». همه سپاه دشمن به مالیدن چشم خود مشغول گردیدند و بدین سان قریش با شکست روبرو شد.

پس از آن که اجساد کشته های مشرکان را به چاه انداختند، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بر سر چاه بدر ایستاد و کشته ها را با اسم نام برد و فرمود:

آیا آن چه را خدایتان به شما وعده داده بود، مطابق با واقع یافتید؟ من آن چه را خدایم به من وعده

داده بود، مطابق با واقع یافتم.

مسلمانان عرضه داشتند: «ای رسول خدا! شما مُردگان را مخاطب می سازی؟»

فرمود:

آنان نیز همانند شما می شنوند ولی قادر به پاسخ گفتن نیستند.^(۲۷۱)

نتیجه نبرد

جنگ بدر نتایج بزرگی را در پی داشت. مشرکان با خواری و ذلتی فراگیر و با بر جای نهادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر و غنیمت های فراوان، به سمت مکه گریختند... و میان صفوف مسلمانان پیروزمند، بر سر چگونگی تقسیم غنایم نشانه های اختلاف پدیدار شد. نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) دستور جمع آوری غنایم را صادر فرمود تا در آینده، درباره چگونگی تقسیم آن ها تصمیم بگیرد. فرمان الهی در سوره انفال در مورد تقسیم

۲۷۰. مغازی ۱ / ۶۸.

۲۷۱. اعلام الوری ۱ / ۱۷۱؛ سیره نبوی ۱ / ۶۳۸.

غنايم و تشریح احكام خمس نازل گرديد و رسول خدا(صلی الله عليه وآله وسلم) غنايم را به طور مساوی میان رزمندگان تقسیم کرد.(۲۷۲)

پیامبر(صلی الله عليه وآله وسلم) در مورد اسیران جنگی اعلان داشت: هر اسیری که به ده تن از کودکان مسلمان خواندن و نوشتن بیاموزد فدیة آزادی او به شمار خواهد آمد. حضرت با این کار عفو و گذشت اسلامی را ارائه داد و بدین وسیله فرا گرفتن علم و دانش را تشویق کرد و تربیت انسان متمدن را به منصفه ظهور گذاشت و فدیة سایر اسیران را چهار هزار درهم مقرر کرد و این تصمیم شامل ابوالعاص، شوهر زینب دختر رسول خدا(صلی الله عليه وآله وسلم) نیز شد، بین او و دیگران (مشرکان) هیچ گونه امتیازی قابل نشد.

زمانی که زینب گردنبنده خود را به عنوان فدیة آزادی شوهر، نزد پیامبر فرستاد، آن حضرت با دیدن گردنبنده، همسرش خدیجه را به یاد آورد و گریست و سپس متوجه مسلمانان شد و فرمود:

اگر صلاح بدانید که اسیر او را آزاد و گردنبندهش را به او باز گردانید، این کار را انجام دهید.

چقدر ساده بود درخواستی که پیامبر رحمت از مسلمانان نمود. ابوالعاص به سرعت به مکه رفت تا زینب را همان گونه که به رسول خدا(صلی الله عليه وآله وسلم) وعده داده بود به مدینه باز گرداند. نوید پیروزی و فتح بزرگ به مدینه رسید و دل های یهود و منافقان از ترس و بیم به لرزه افتاد و در همین حال تلاش کردند شایعه های دروغین بپراکنند، مسلمانان در حالی که از شادی و سرور در پوست خود نمی گنجیدند، برای استقبال از پیامبر و رهبر پیروزمند خویش از شهر خارج شدند.

مصیبتی جانکاه بر مردم مکه وارد شد و حزن و اندوه بر فضای آن سایه افکند و مشرکان از شدت این ضربه، مات و مبهوت شده بودند و خانه های مکه و اطراف آن را حزن و اندوه فرا گرفت.

آیات قرآن کریم به صراحت بیانگر این جنگ سرنوشت ساز بوده و رخدادهای آن را تشریح کرده است، در این جنگ، امدادهای الهی بر مسلمانانی که خالصانه، در راه خدا و گسترش رسالتش، جان فشانی کردند، پدیدار گشت.(۲۷۳)

در حقیقت علی بن ابی طالب(علیه السلام) در این نبرد بزرگ با کشتن ولید بن عتبه و یاری رساندن به عمویش حمزه و عبیده بن حارث در به هلاکت رساندن شیبیه و عتبه،

۲۷۲. مغازی ۱ / ۱۰۴؛ سیره نبوی ۱ / ۶۲۴.

۲۷۳. انفال/ ۹ و ۱۱ و ۱۲ و ۴۲ و ۴۴ و آل عمران/ ۱۳۰ و ۱۲۳ و ۱۲۷.

دلآوری و دفاع جانانه ای انجام داد. به گفته شیخ مفید در روز بدر علاوه بر کسانی که علی(علیه السلام) در کشتن آن ها سهیم بود، تعداد سی و شش تن از مشرکان به دست شخص امیرمؤمنان کشته شدند.^(۲۷۴) ابن اسحاق می گوید: بیشتر کشته های مشرکان در روز بدر توسط علی(علیه السلام) به هلاکت رسیده بودند.^(۲۷۵)

این شکست، قریش را به تغییر مسیر کاروان بازرگانی خود از شام به سمت عراق واداشت. نظام قدرتمندی که برای مسلمانان به وجود آمد، آثار خود را بر ساختار جامعه جزیره العرب به جای نهاد؛ این آثار به تدریج پدیدار شد و قریش رفته رفته موقعیت و احترام خویش را بین قبایل از دست داد، در حالی که پیوند علاقه و محبت مسلمانان میان خود و رهبرشان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) روز به روز محکم تر می شد.

۲. توجه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به ازدواج زهرا(علیها السلام)

زهرا(علیها السلام) در دل پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از جایگاه والایی برخوردار بود، زیرا پیامبر در وجود زهرا آرامش و تسلاهی دل و نمای پاک و به یادگار مانده از خدیجه و چشم اندازی از فرزندان نیک سرشتش را می دید. حضرت زهرا(علیها السلام) در تمام رنج و گرفتاری های رسالت شریک پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) بود و برای کاستن درد و رنج پدر، بسیار کوشید تا آن جا که حضرت او را «أم ابیها» نامید.

آن گاه که زهرا(علیها السلام) در خانه نبوت به کمال رسید و از سرچشمه زلال نبوت و آب خوشگوار رسالت سیراب گشت، بزرگان صاحب فضیلت قریش که قبل از دیگران به اسلام گرویده بودند و از ارج و احترام و مال و دارایی فراوانی برخوردار بودند، نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) آمده از زهرا(علیها السلام) خواستگاری کردند و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با حکمت خود بدانان پاسخ مناسبی می داد و می فرمود:

«من در این قضیه در انتظار قضا و قدر الهی هستم.» و یا می فرمود: منتظر فرمان الهی ام.»^(۲۷۶)

زمانی که علی بن ابی طالب(علیه السلام) به خواستگاری فاطمه زهرا(علیها السلام) آمد، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) شادمان گشت و به او فرمود:

ای علی! به تو مژده می دهم خدای عزّ وجلّ قبل از این که من در زمین زهرا را به ازدواج تو درآورم، او را در آسمان به ازدواج تو درآورده است، لحظاتی قبل از آمدنت جبرئیل بر من نازل شد

۲۷۴. ارشاد ۳۹ - ۴۰.

۲۷۵. مناقب ۳ / ۱۲۰.

۲۷۶. حیاة النبی و سیرته ۱ / ۳۰۹ به نقل از المنتقی، تألیف کازرونی یمانی.

و گفت: ای محمد! خدای عزّ و جلّ نظری به زمین افکند و تو را از میان آفریدگانش گزینش کرد و به رسالت خود برانگیخت، در نظری که بار دوم به زمین نمود، از آن برای تو برادر و وزیر و رفیق و همدم و دامادی برگزید و دخترت فاطمه را به ازدواج او درآورد، فرشتگان آسمان بدین مناسبت جشن به پا کرده اند. ای محمد! خدای عزّ و جلّ به من فرمان داده که به تو دستور دهم فاطمه را در زمین به ازدواج علی درآوری و آن دو را در دنیا و آخرت به وجود دو پسر پاک سرشت و نجیب و پیراسته، نکو کار و والا مقام مژده دهی. (۲۷۷)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در حضور جمعی از مهاجر و انصار صیغه عقد ازدواج را با مهریه ای اندک اجرا کرد تا آن را سرمشقی برای پیروی امت قرار دهد و زمانی که اثاثیه منزل زهرا (علیها السلام) را نزد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) نهادند و بیشتر ظروف موجود در آن، سفالین بود، اشک در چشمان مبارکش حلقه زد و فرمود: «خدایا! این زندگی را بر خاندانی که بیشتر ظروف آن ها سفالین است، مبارک گردان.» (۲۷۸)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در سرتاسر امور ازدواج دخترش زهرا (علیها السلام) حتی امور جزئی آن، توجه و عنایتی فوق العاده مبذول داشت. بخشی از توجه آن بزرگوار به این موضوع، در دعایی که وی شب زفاف در حق آن دو بزرگوار انجام داد، جلوه گر است؛ آن جا که فرمود:

خدایا! پیوند آن دو را با یکدیگر محکم گردان و دل های آن ها را نسبت به یکدیگر مهربان ساز و آن دو و نسل آنان را از وارثان بهشت برین مقدر دار و به آنان فرزندان پاک و پیراسته و مبارک عطا فرما و در نسل این دو برکت ایجاد کن و آنان را به مقام پیشوایی برسان تا به فرمان تو مردم را به اطاعتت رهنمون گردند و به آن چه رضای توست فرمان دهند.

نیز فرمود:

«یارب انك لم تبعث نبياً الا وقد جعلت له عترة، اللهم فاجعل عترتي الهادية من علي و فاطمة»؛

خدایا! برای هر پیامبری که برانگیختی عترتی قرار دادی، خدایا! عترت رهنمون گر مرا از نسل علی و فاطمه قرار ده.

و سپس فرمود:

«طَهَّرَ كَمَا لِلَّهِ وَطَهَّرَ نَسْلَكُمْ، أَنَا سَلِمَ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَحَرْبَ لِمَنْ حَارَبَكُمْ»؛^(۲۷۹) خداوند شما و نسل شما را پاک و پیراسته گرداند، من با هر کس در مورد شما با صلح و صفا باشد، اهل صلح و صفا هستم و با کسی که با شما دشمنی ورزد، دشمنی می‌کنم.

۳. رویارویی با یهود و بیرون راندن بنی قینقاع

یهودیان خطر رشد روز افزون قدرت اسلام و مسلمانان را در مدینه حس کرده بودند، چرا که این نظام نوپا، قدرتمندانه و با صلابت هرچه تمامتر به يك قدرت حاکم تبدیل شده بود.

پیش از جنگ بدر، پیمان نامه صلح به دريچه اطمینانی می‌ماند که دو طرف را کنترل می‌کرد و مانع بروز جنگ می‌شد، ولی پیروزی پایدار مسلمانان، روح عداوت و دشمنی یهود را به سرحد انفجار رساند و احساسات شرارت آمیز آن‌ها را برافروخت و دیگر فرقه‌های اهل نفاق نیز آن‌ها را در این راستا یاری کرده و به عیب جویی و توطئه پرداختند و با سرودن اشعار، مردم را بر ضد مسلمانان تحریک می‌کردند؛ زیرا مسلمانان علاوه بر دین و آیین جدیدشان به حکومتی نو پا دست یافته بودند.

اطلاعات و اخبار مربوط به آن‌ها، از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پوشیده نبود و در دل و جان مسلمانان چنان جرأت دفاع و علاقه مندی به اسلام به جنبش درآمده بود که یکی از جان نثاران اسلام به نام سالم بن عمیر هنگامی که شنید مشرکی به نام ابو عفاک از تیره بنی عوف پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را ناسزا می‌گوید نتوانست خودداری کند و او را به هلاکت رساند^(۲۸۰) و همین ماجرا در مورد زن مشرک کینه توزی به نام عصماء دختر مروان نیز تکرار شد.^(۲۸۱) هم چنین مسلمانان توانستند با ترور کعب بن اشرف که با گوشه و کنایه و تمسخر، حیثیت و آبروی مسلمانان را مورد تعرض قرار داده بود، او را از سر راه بردارند^(۲۸۲).

تلاش‌های تحریک آمیز یهودیان و انتشار یاهو گویی‌ها و تبلیغات دروغین آنان برای بدنام کردن مسلمانان هم چنان ادامه یافت و با این کار پیمان نامه همزیستی مسالمت آمیز خود را نقض کردند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تصمیم گرفت آنان را به آرامش فرا خواند، لذا نزد یهودیان بنی قینقاع رهسپار شد و با حکمت و اندرز نیکو آنان را به

۲۷۹. کشف الغمه ۱ / ۳۵۹.

۲۸۰. مغازی ۱ / ۱۷۴.

۲۸۱. مغازی ۱ / ۱۷۲.

۲۸۲. سیره نبوی ۲ / ۵۱.

خداشناسی دعوت کرد و در مورد فرجام سیاست ها و اعمال ناپسندشان به آنان هشدار داد و آن ها را در محل بازارشان گرد آورد و به آن ها فرمود:

ای یهودیان! از خشم الهی که بر قریش فرود آمد برحذر باشید و اسلام آورید شما به خوبی دانسته اید که من فرستاده خدا هستم و آن را در کتاب آسمانی خود و پیمانی که خدا از شما گرفته بود، ملاحظه کرده بودید.

این سخنان، بر خودبینی و تکبر آنان افزود و اظهار داشتند: ای محمد! از رویارویی با چنان افرادی [قریش] مغرور نباش، زیرا تو بر انسان های بی تجربه و کار نا آزموده ای پیروز گشته ای. به خدا سوگند! ما مرد جنگیم و اگر با ما مبارزه نمایی پی خواهی برد که تا کنون با افرادی چون ما، درگیر نشده ای^(۲۸۳).

در جریان توهین به يك زن مسلمان که منجر به کشته شدن يك يهودی و يك مسلمان شد، فرومایگی يهود هویدا شد. به دنبال آن پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با گسیل سپاه مسلمانان، يهود بنی قینقاع را مدت پانزده روز پیاپی در خانه های خود به محاصره درآورد به گونه ای که نه کسی از آنان قادر بر بیرون آمدن بود و نه کسی می توانست به داخل راه یابد و جز تسلیم شدن و تن دادن به فرمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مبنی بر بیرون رفتن از مدینه و رها کردن دارایی و سلاح های خود چاره ای نداشتند و بدین ترتیب، شهر مدینه از مهم ترین عناصر شرارت آمیز پاك سازی شد و آرامش سیاسی بر آن حکمفرما گردید، پس از اقتدار مسلمانان و تغییر نظام اداری آنان و پی بردن به توان رهبری حکیمانه و دولت اسلامی بود که حضور غیر مسلمانان در صحنه مبارزه آشکار، روبه کاهش نهاد.

۴. پیروزی های مسلمانان و واکنش قریش

ابوسفیان با گردآوری جمعی از جنگجویان قریش، خود فرماندهی آن ها را به دست گرفت و به سمت مدینه حرکت داد. مقاصد خیانت کارانه این جمع، آنان را به یورش بر مسلمانان و بازیافتن اعتبار از دست رفته قریش در جنگ بدر واداشت و پس از آن که در نزدیکی مدینه به آشوب و فتنه دست زدند، از بیم شمشیرهای مسلمانان فرار را بر قرار ترجیح دادند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان با انگیزه علاقه مندی به دین و آیین خود به سرعت مشرکان را تحت تعقیب قرار دادند تا بر دفاع از حاکمیت دولت نوپا و حفظ و حراست آن از دست بد خواهان، تأکید نمایند...

مشرکان برای فرار از معرکه، همه توان خود را به کار گرفتند و انبان های آرد و خرمای همراه خود را بر زمین افکندند و مسلمانانی که در تعقیب آن ها بودند، بدان انبان ها دست یافتند به همین دلیل این غزوه «غزوة السویق» نامیده شد و این دومین خواری و ذلتی بود که نصیب قریشیان گشت. وقتی این خبر به دیگر قبایل رسید بر همگان روشن گردید که اسلام به عنوان قدرتی منظم و سازمان یافته به واقعیتی ملموس تبدیل شده است.

در این مرحله، تمام کوشش نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) افزایش دامنه امنیت و آرامش در جامعه مسلمانان و جلوگیری از هر گونه حمله احتمالی بود؛ زیرا برخی از قبایلی که از پذیرفتن اسلام سر باز می زدند و در باطن با آن دشمنی می ورزیدند، نمی توانستند با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان رفتار مناسبی داشته باشند، به همین دلیل با تدارک نیرو، به مدینه حمله می بردند و هرگاه می شنیدند پیامبر برای نبرد با آنان از مدینه خارج شده، پا به فرار می گذاشتند.

گروه دیگری به فرماندهی زید بن حارثه، جهت بستن راه جدید بازرگانی قریش از سوی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اعزام شد و در مأموریتی که بدان سپرده شده بود، موفق گردید.

۵. غزوه احد (۲۸۴)

روزهای پس از جنگ بدر بر قریش و مشرکان سخت و دشوار گذشت. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مدینه، کار تربیت انسان ها و سامان دادن دولت را هم چنان ادامه می داد، زیرا آیات الهی پی در پی نازل می گشت و دستورات زندگی و سلوک و رفتار انسان را تشریح می کرد و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به شرح و توضیح این تعالیم می پرداخت و احکام را اجرا می کرد و مردم را به اطاعت و فرمانبرداری خدا رهنمون می گشت.

مشركان مکه و هم پيمانان آن ها، به علی چند، دست به کار آتش افروزی جنگ جدیدی برضد اسلام شدند تا شاید بتوانند کابوس شکست بدر را از یاد ببرند و آتش حقد و کینه ای را که در دل ابوسفیان رئیس خاندان اموی و بزرگ ترین فرد آسیب دیده بدر زبانه می کشید، فرو نشانند. چنان که شیون و زاری زنان و طمع ورزی های بازرگانانی که تمام راه های امن بازرگانی خود را از دست داده بودند، عوامل دیگر در این راستا به شمار می آمدند.

هدف از جنگ این بود که مسلمانان را به ضعف بکشانند و راه های بازرگانی شام را امنیت ببخشند و به رشد روز افزون نیروهای نظامی مسلمانان پایان دهند تا مگه را از خطر اشغال و نابودی شرك، دور نگاه دارند. از دیگر اموری که در تدارك این جنگ دخالت داشت، تحریکات یهودیان و منافقان مدینه برای تهاجم به این شهر و نابود ساختن اسلام بود.

عباس بن عبدالمطلب طی نامه ای به سرعت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را از متحد شدن قریش برای جنگ و تدارك ساز و برگ و نیروی آن ها با خبر ساخت، زیرا قریش قبایل دیگر را به کمک فرا خوانده بودند و برای دامن زدن به آتش جنگ و تصمیم بر قتل و کشتار، ترفندهای متعددی نظیر به همراه آوردن زنان، اتخاذ کرده بود. این نامه بصورت سرّی به پیامبر رسید و پیامبر این خبر را از مسلمانان نهان داشت تا موضوع روشن و توان و امکانات لازم را مهیا سازد.

سپاه بزرگ شرك به مدینه نزدیک شد. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نخست، «انس» و «مونس» پسران فضاله و سپس حباب بن منذر را برای کسب اطلاع از وضعیت دشمن، نهانی به منطقه اعزام نموده بود. اخبار و اطلاعات بدست آمده توسط حباب با نامه عباس و اطلاعات پسران فضاله همخوانی داشت. بدین ترتیب، تعدادی از مسلمانان که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آنان را در جریان این خبر قرار داده بود از بیم غافلگیری دشمن، در کمال احتیاط و مراقبت، همچنان این خبر را نهان داشتند.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از آن که اعلان فرمود قریش به قصد جنگ به این دیار آمده، با یاران خویش به مشورت نشست. آنان در مورد سنگر گرفتن در مدینه و رویارویی با دشمن در بیرون شهر، دیدگاه های گوناگونی ارائه دادند. البته برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برنامه ریزی و تصمیم گیری قبلی و مستقل دشوار نبود، اما آن حضرت با این کار می خواست مسؤلیت و تأثیر گذاری مسلمانان در تصمیم گیری ها رابه آنان گوشزد کند.

رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) پس از برگزاری نماز جمعه بر فراز منبر رفت و خطبه خواند و مردم را موعظه کرد و به اطاعت الهی یاد آور ساخت و به تلاش و کوشش و صبر و شکیبایی فرمان داد، پس از فرود آمدن از منبر داخل خانه خود شد و زره پوشید. این کار احساسات مسلمانان را برانگیخت و آن ها را به شدت تکان داد و پنداشتند با نظر دادن خود، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را به بیرون رفتن از مدینه وادار کرده اند؛ از این رو، عرضه داشتند: «ای رسول خدا! ما هیچ گاه با نظر شما مخالفت نخواهیم کرد، هر گونه مصلحت می دانی عمل نما» پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

هر گاه پیامبری زره بر تن کرد، سزاوار نیست بی آنکه نبرد کند، آن را از تن بیرون آورد.^(۲۸۵)
پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به اتفاق هزار رزمنده مسلمان از شهر خارج شد و برای نبرد با مشرکان، از یهودیان درخواست کمک نمود و فرمود:
از مشرکان بر ضد مشرکان یاری نخواهید.^(۲۸۶)

ولی منافقان قادر بر نهان ساختن حقد و کینه خود نبودند. عبد الله بن اُبی به اتفاق سیصد تن از همراهان خود، از سپاه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) کناره گرفت و تنها هفتصد تن با پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) باقی ماندند در صورتی که سپاهیان دشمن را تعدادی بیش از سه هزار نفر^(۲۸۷) تشکیل می داد.
پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در دامنه کوه احد طرح و نقشه ای محکم و استوار پیاده کرد تا پیروزی پایداری را برای مسلمانان تضمین نماید، سپس به پا خاست و خطبه خواند و فرمود:

«ایها الناس أوصیکم بما أوصانی الله فی کتابه من العمل بطاعته والتناهی عن محارمه، ثم إنکم الیوم بمنزل أجر وذخر لمن ذکر الذی علیه، ثم وطن نفسه له علی الصبر والیقین والجد والنشاط فإنّ جهاد العدو شدید کریه، قلیل من یصبر علیه، إلا من عزم الله رشده، فإنّ الله مع من أطاعه وإنّ الشیطان مع من عصاه، فافتحوا أعمالکم بالصبر علی الجهاد والتمسوا بذک ما وعدکم الله، وعلیکم بالذی أمرکم به، فإتی حریص علی رشدکم فإنّ الاختلاف والتنازع والتشبیط من أمر العجز والضعف مما لا یحبّ الله ولا یعطى علیه النصر ولا الظفر»؛^(۲۸۸)

۲۸۵. سیره نبوی ۲/ ۲۳؛ مغازی ۱/ ۲۱۴.

۲۸۶. مغازی ۱/ ۲۲۱.

۲۸۷. طبری ۳/ ۱۰۷.

۲۸۸. مغازی ۱/ ۲۲۱.

مردم! شما را به آن چه خداوند در کتاب خود مرا بدان سفارش فرموده، توصیه می‌کنم؛ فرمان خدا را اطاعت کنید و از محارم وی بپرهیزید. آن دسته از شما که امروز مسئولیت خویش را یادآور شود و سپس خویش را برای صبر و شکیبایی و یقین و تلاش و فعالیت در راه او مهیا ساخته از اجر و پاداش برخوردار است. نبرد با دشمن، دشوار و نفرت‌انگیز است، آنان که در جنگ اهل صبر و شکیبایی هستند، اندکی را تشکیل می‌دهند مگر کسانی که مشمول عنایت الهی شوند، زیرا خداوند یار اطاعت‌کنندگان خود و شیطان یاور نافرمانان خداست. کارهای خود را با شکیبایی و استقامت در جهاد آغاز کنید و بدین وسیله آن چه را خدا به شما وعده داده، درخواست نمایید، هر چه را خداوند فرمان داده انجام دهید که من به هدایت شما سخت علاقه مندم. اختلاف و نزاع و دو دلی، کار انسان‌های عاجز و ناتوان است که خدا آن را دوست ندارد و بدان پیروزی و ظفر عنایت نمی‌کند.

مشرکان برای جنگی که به سرعت دامن زده شد، صف آرایی کردند ولی دیری نپایید که سپاه شرك پا به فرار گذاشت و چیزی نمانده بود که زنانشان به اسارت مسلمانان درآیند. پیروزی مسلمانان در میدان کارزار به خوبی روشن بود. اما شیطان برخی از تیراندازانی را که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بر فراز کوه تعیین کرده بود، به وسوسه انداخت؛ در صورتی که پیامبر بدانان سفارش فرموده بود نتیجه جنگ هر چه باشد، تا زمانی که فرمان جدیدی از آن حضرت دریافت نکرده اند، آن محل را ترك نکنند، ولی از فرمان رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نافرمانی کرده و در پی به دست آوردن غنایم، سنگرهای خود را ترك کردند. سپاه مشرکان يك بار دیگر به فرماندهی خالد بن ولید از گذرگاهی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از ترك آن نهی فرموده بود، بر مسلمانان یورش بردند.

مسلمانان از این رخداد سراسیمه گشته و جمعیت آن‌ها پراکنده شد و نیروهای فراری و شکست خورده قریش دیگر بار به جنگ باز گشتند و تعداد انبوهی از مسلمانان به شهادت رسیدند و مشرکان خبر کشته شدن پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را منتشر ساختند و اگر پایمردی علی بن ابی طالب و حمزة بن عبدالمطلب و سهل بن حنیف و اندک افرادی که در میدان کارزار ثابت قدم ماندند، نبود مجموعه‌هایی از سپاه دشمن به وجود مقدس پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) دست می‌یافتند، زیرا بقیه سپاه مسلمانان که برخی از بزرگان صحابه نیز در جمع آنان وجود داشتند، از صحنه گریختند^(۲۸۹) تا آن جا که

یکی از آنان در اندیشه بیزاری جستن از اسلام برآمد و اظهار داشت: کاش پیکری نزد عبد الله ابن ابی می فرستادیم تا از ابوسفیان بر ایمان امان نامه ای بستاند (۲۹۰).

در این نبرد حمزة بن عبد المطلب عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به شهادت رسید و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جراحت برداشت و دندان های پیشین فك زیرین آن حضرت شکست و لب وی شکافته شد و خون از چهره نازنینش جاری گشت. او در حالی که خون را از صورت مبارک خود پاک می کرد، فرمود:

مردمی که صورت پیامبر خود را از خون خضاب کردند، چگونه روی رستگاری می بینند، در صورتی که پیامبر، آن ها را به پرستش خدا دعوت می کند. (۲۹۱)

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در این نبرد به اندازه ای جنگید که کمانش قطعه قطعه شد و زمانی که ابی بن خلف به قصد کشتن پیامبر به آن حضرت حمله بُرد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با وارد کردن ضربتی بر او، وی را به هلاکت رساند و علی بن ابی طالب (علیه السلام)، از خود دلاوری و شجاعت بی نظیری نشان داد. وی هر کس را که به سمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پیش می آمد، از دم تیغ می گذراند. در این هنگام جبرئیل بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد و عرضه داشت:

ای رسول خدا! این معنای جانبازی است.

پیامبر فرمود:

«إِنَّهُ مِنِّي، وَأَنَا مِنْهُ»؛

او (علی) از من است و من از او.

جبرئیل گفت: و من از شمایم، سپس پیامبر صدایی شنید که می گفت:

«لَا سِيفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ»؛ (۲۹۲)

جوانمردی مانند علی و شمشیری چون ذوالفقار وجود ندارد.

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و بقیه مسلمانانی که با آن حضرت بودند به سمت

کوه

عقب نشستند و صحنه پیکار آرامش یافت و ابوسفیان با گفتن جمله «أَعْلَى هُبَلٍ»؛ سرافراز باد هبل. مسلمانان را به استهزا و تمسخر گرفت با این که در میدان کارزار شکست متوجه مسلمانان شده بود ولی به منظور اعلان پایداری در عقیده و استواری در ایمان به دستور پیامبر مسلمانان به ابوسفیان پاسخ دادند: «اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلٌّ»؛ خدا بزرگ تر و تواناتر است.

۲۹۰. بحار الأنوار ۲۰ / ۲۷ آیات قرآن در سوره آل عمران ۱۲۱-۱۸۰ به بیان این جنگ و گرایش های مسلمانان پرداخته است.

۲۹۱. تاریخ طبری ۳ / ۱۱۷؛ بحار الأنوار ۲۰ / ۱۰۲.

۲۹۲. تاریخ طبری ۳ / ۱۱۶؛ مجمع الزوائد ۶ / ۱۱۴؛ بحار الأنوار ۲۰ / ۷۱.

بار دوم پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمان داد به شعار ابوسفیان کافر که فریاد زد: «نحن لنا العزى ولا عزى لكم»؛ ما بت عزى داریم و شما چنین بتی ندارید. پاسخ دهند و بگویند: «الله مولانا ولا مولى لكم»؛^(۲۹۳) خدا مولای ماست و شما مولایی ندارید.

مشرکان به مگه باز گشتند و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان به دفن شهدا پرداختند و مشاهده منظره دردناکی که قریش با مُتله کردن بدن شهدا به وجود آورده بودند برایشان سخت ناگوار بود. وقتی چشم پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به بدن مبارك حضرت حمزة بن عبد المطلب افتاد که وسط بیابان افتاده بود و جگر او خارج شده و بدن پاکش به طرز وحشیانه ای مثله گردیده بود، سخت اندوهگین شد و فرمود: هرگز تا کنون چنین منظره خشم آوری ندیده بودم.

قربانیان فراوان و خسارت های زیاد میدان کارزار، عقیده مندان و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پیشوای مسلمانان را از ادامه دفاع از موجودیت اسلام و نظام نوپا، باز نداشت. روز بعد که به مدینه باز گشتند رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مسلمانان را برای جستجو و تعقیب دشمن فرا خواند و فرمود: «تنها افرادی که در این جنگ (احد) حضور داشته اند، حق شرکت در این کار را دارند» و مسلمانان با وجود جراحات فراوانی که بر بدن داشتند رهسپار منطقه حمراء الأسد شدند و بدین ترتیب، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای بیمناک ساختن دشمن، از شیوه جدیدی استفاده کرد و این کار سبب شد ترس و وحشت وجودشان را فرا گیرد و با سرعت به سمت مگه حرکت کنند.^(۲۹۴) رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان به مدینه باز گشتند و تا حد زیادی روحیه از دست رفته خود را باز یافتند.

۶. خیانت به مسلمانان

در جامعه ای که قدرت و زور شمشیر بر آن حاکم بود طبیعی به نظر می رسید که مشرکان پس از شکست مسلمانان در احد، به آنان چشم طمع دوخته باشند؛ ولی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بیدار بود و به کلیه تغییر و تحولات توجه و بر سلامت رسالت و قدرت آن پا فشاری داشت و در ایجاد دولت و حراست از آن کوشا بود. وی اخبار و اطلاعات را به دست می آورد و از تصمیمات دشمن آگاه می شد و به سرعت و پیش از آن که مشرکان به اهداف خود برسند بدانان پاسخ می داد. سرّیه ای به فرماندهی ابوسلمه

۲۹۳. سیره نبوی ۲ / ۹۴.

۲۹۴. مغازی ۱ / ۳۴۰.

برای سرکوب یورش بنی اُسد به مدینه، از شهر خارج شد و در مأموریتی که به وی محوّل شده بود، موفقیت حاصل کرد^(۲۹۵) و مسلمانان نیز توانستند مکر و حيله شرک را که برای هجوم به مدینه آماده می شد، دفع نمایند.

جمعی از دو قبیله «عضل» و «قاره» به حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) شرفیاب و از آن حضرت خواستار اعزام مبلغ شدند تا مسایل دینی را به آن ها بیاموزد و پیامبر رحمت نیز که در راستای گسترش رسالت اسلامی تلاش می کرد، به خواسته آنان پاسخ مثبت داد. گروهی از مشرکان توانستند با مسلمانان از در حيله و نیرنگ درآیند. این دست های خیانتکار در منطقه «ماء الرجیع» به مبلغان اسلام حمله برده و آن ها را به قتل رساندند. قبل از آن که خبر کشته شدن آن ها به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برسد، ابو براء عامری به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پیشنهاد کرد تا مبلغانی را برای تبلیغ دین اسلام به سرزمین «نجد» اعزام دارد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «من از مردم نجد بر جان آنان بیم دارم». ابو براء گفت: بیم نداشته باش آنان در پناه من هستند. در عُرف جزیره العرب پناه دادن به افراد، از ارزش و اهمیتی چون خویشاوندی نسبی برخوردار بود؛ از این رو، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از گفته وی اطمینان حاصل کرد و گروهی از مبلغان را جهت تبلیغ اعزام نمود. اما دست خیانت، آن ها را در کام خود فرو برد و عامربن طفیل و قبایل بنی سلیم در منطقه «بئر معونه» بر آن ها یورش بردند و آنان را به شهادت رساندند و غیر از عمرو بن امیه که وی را آزاد کردند، کسی از آن جمع زنده نماند. عمرو، ماجرا را به عرض رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رساند و در مسیر خود دو تن را به گمان این که از عامریان هستند، به قتل رساند، اما پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از این اتفاق اندوهگین شد و به او فرمود: بسیار کار ناپسندی انجام دادی، دو تن را که در پناه من بودند، به قتل رساندی قطعاً دیه آن ها را می پردازم.^(۲۹۶)

۷. غزوه بنی نضیر

گرفتاری هایی پیاپی بر مسلمانان سبب شد تا منافقان و یهودیان مدینه بپندارند قدرت و شوکت مسلمانان در هم شکسته شده است. رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) با حکمت سیاسی خود خواست چگونگی برخورد صحیح با یهود (بنی نضیر) را مشخص نماید و از مقاصد آن ها آگاه شود. از این رو، در پرداخت دیه دو نفری که کشته شده بودند، از

۲۹۵. مغازی ۱ / ۳۴۰.

۲۹۶. سیره نبوی ۳ / ۱۹۳ - ۱۹۵. این غزوه در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری اتفاق افتاد.

آنان همکاری خواست. یهودیان که قصد شومی در دل داشتند در نزدیکی خانه های خود به استقبال حضرت رفتند و به وی و همراهانش خوشامد گفتند و از حضرت خواستند تا زمان عملی شدن درخواست وی، در آن جا بماند. پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نیز نشست و به دیوار یکی از خانه های آن ها تکیه زد.

آنان - با استفاده از فرصت - به سرعت دست به کار شدند تا با پرتاب سنگی از بالا بر سر حضرت او را به قتل برسانند. فرشته وحی بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد و وی را از ماجرا آگاه ساخت. ناگهان حضرت از میان آنان ناپدید شد و صحابه را در جمع آنان باقی گذاشت. بنی نضیر با حالتی از اضطراب از مشاهده این قضیه مات و مبهوت و از کار ناپسندی که در پی انجام آن بودند به شدت نگران شدند. صحابه به سرعت خود را به مسجد رساندند و راز بازگشت حضرت را از او جویا شدند. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

یهودیان قصد کشتنم را داشتند که خداوند مرا از توطئه آنان آگاه ساخت و از جا برخاستم.^(۲۹۷)

از این رو، خداوند به این دلیل که آنان پیمان نامه صلح با پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را نقض و قصد جان آن حضرت را کرده بودند، خونشان را مباح شمرد. آنان چاره ای جز ترك مدینه نداشتند. عبد الله بن ابی رئیس منافقان و دیگران، بنی نضیر را برای عدم اطاعت از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و ایستادگی در برابر او ترغیب کردند. عبدالله به آنان وعده داد که خود و هوادارانش آن ها را در رویارویی با پیامبر یاری می رسانند و هرگز آن ها را تنها نخواهند گذارند.

بدین سان، بنی نضیر با نافرمانی از دستور رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در دژهای خود سنگر گرفتند.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) زمانی که از تصمیمات منافقان آگاهی یافت، این ام مکتوم را بر مدینه گمارد و برای محاصره بنی نضیر از شهر خارج شد. حضرت در برخورد با آنان از شیوه ای استفاده کرد که به گونه ای ذلت بار و تنها با حق حمل يك بار شتر از اموال خود، آنان را به تسلیم و خروج از مدینه مجبور ساخت.^(۲۹۸)

مسلمانان اموال و دارایی و اسلحه فراوانی را به غنیمت گرفتند ولی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با گرد آوردن مسلمانان به آن ها پیشنهاد کرد که غنایم موجود به مهاجران اختصاص یابد، تا بتوانند استقلال اقتصادی خودشان را بازیابند. بدین ترتیب،

۲۹۷. طبقات کبری ۲ / ۵۷؛ امتاع الأسماع ۱ / ۱۸۷.

۲۹۸. سوره مبارک حشر جریان بیرون رفتن بنی نضیر را توصیف کرده است.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تنها به سهل بن حنیف و أبو دجانة دو تن از فقراى انصار، مقداری از این غنایم بخشید(۲۹۹).

۸. درگیری نظامی بعد از احد

سکون و آرامش بر فضای مدینه حاکم گشت و منافقان از آشکار شدن نقشه های خود سخت به هراس افتادند و مطمئن شدند که مرحله بعدی، نوبت در هم شکستن آن ها خواهد بود. در همین شرایط به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) خبر رسید که قبیله غطفان در پی تدارك نیرو برای حمله به مدینه است. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان به سرعت برای رویارویی با آن ها از شهر خارج شدند، ولی ناگاه با دشمنی که مهبای رویارویی با آن ها شده بود روبه رو گشتند. هر يك از دو سپاه از مشاهده حریف به هراس افتاد و هیچ گونه درگیری میان آنان به وجود نیامد، در این غزوه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با مسلمانان نماز خوف به جا آورد، زیرا نمی توانستند لحظه ای از دشمن غفلت ورزند و مسلمانان بدون درگیری، به مدینه بازگشتند و این غزوه، «ذات الرقاع» نامیده شد.

و عده گاه در بدر

مسلمانان روزهای دشوار را به سرعت پشت سر نهادند و بر مهارت و تجربه جنگی خود افزودند و احکام دین بر آن ها نازل گشت و ارتباطاتشان سازمان یافت و امور زندگی آنان در تمام زمینه ها سرو سامان گرفت و ایمان در دلشان محکم و استوار گردید و نمونه های برجسته ای از پایداری و جان فشانی و از خود گذشتگی و اخلاص در راه اسلام و امت اسلامی به ظهور رسید؛ چیزی نمانده بود که آثار شکست احد از بین برود و محو شود. زمان تهدیدی که ابوسفیان، سرکرده کفر آن را در احد بر زبان آورده بود، فرا رسید. او در آن روز گفته بود: وعده ما و شما در بدر، منظور وی از این سخن این بود که انتقام کشته های روز بدر را باز ستاند. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به اتفاق ۱۵۰۰ تن از یاران رزمنده خود رهسپار آن منطقه گردید و مدت هشت روز در آن جا اردو زد. نه تنها تلاش های مشرکان در راستای تهدید مسلمانان و انصراف آن ها از حضور در کارزار، موفقیت آمیز نبود، بلکه وقتی از تصمیم پیامبر و

مسلمانان آگاه شدند؛ ابوسفیان مجبور شد در موعد معین، خود را به آن منطقه برساند ولی به بهانه قحطی و خشکسالی و تأثیر آن در آمادگی نظامی، عقب نشست و بازگشت و بدین ترتیب، لکه ننگ شکست و ترس بر تارک قریش نقش بست و روحیه مسلمانان بالا رفت و نیرو و قدرت خویش را باز یافتند.

پس از مدتی کوتاه خبر رسید که اهالی دومة الجندل، دست به راهزنی زده آماده حمله به مدینه شده اند، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با هزار تن از مسلمانان برای رویارویی با آنان از شهر خارج شد؛ ولی آنان به مجرد شنیدن خبر حرکت پیامبر به آن سامان، با به جای نهادن اموال غارت شده، فرار را بر قرار ترجیح دادند و مسلمانان بدون جنگ و درگیری به آن غنایم دست یافتند.^(۳۰۰)

۹. غزوه بنی مصطلق و نقش نفاق

اطلاعات جدید به دست آمده حاکی از این بود که حارث بن اُبی ضرار - رئیس قبیله مصطلق - خود را مهیای یورش به مدینه می کند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) طبق عادتش قبل از هر حرکتی، از درستی خبر اطمینان حاصل کرد و مسلمانان را برای نبرد با آنان فرا خواند و سپاه اسلام به سوی آن ها به حرکت درآمد و در منطقه آبگیری که «مریسیع» نامیده می شد، با آنان روبرو شد و جنگ درگرفت و مشرکان با به جای نهادن ده کشته پا به فرار گذاشتند و مسلمانان غنایم زیادی به دست آوردند و تعداد زیادی از خانواده های بنی مصطلق از جمله جویریة دختر حارث، به اسارت درآمد و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) وی را آزاد و سپس با او ازدواج کرد و مسلمانان به پاس احترام رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و جویریة، تمام اسیرانی را که از این قبیله در اختیار داشتند آزاد کردند.^(۳۰۱)

در این غزوه چیزی نمانده بود که به سبب برخی تعصبات قبیله ای، فتنه و آشوبی میان مهاجران و انصار چهره بنماید. وقتی رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از ماجرا اطلاع یافت، فرمود: این يك فتنه و آشوب است، آن را رها کنید.^(۳۰۲)

عبدالله بن اُبی سرکرده منافقان به سرعت در پی فتنه جوئی و دامن زدن به اختلاف برآمد و جمعی از مردم مدینه که مهاجران را پناه داده و یاری کرده و گرد او بودند را

۳۰۰. سیره نبوی از ابن کثیر ۳ / ۱۷۷؛ طبقات کبری ۲ / ۶۲.

۳۰۱. تاریخ طبری ۳ / ۲۰۴؛ امتاع الأسماع ۱ / ۱۹۵.

۳۰۲. سیره نبوی ۱ / ۲۹.

نکوهد؛ آن گاه گفت: به خدا سوگند! اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند راند. چیزی نمانده بود که تلاش های ابن ابی کارگر افتد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دستور داد مسلمانان فوراً به مدینه باز گردند، اما پیشنهاد عمر مبنی بر کشتن ابن ابی را پذیرا نشد و فرمود:

ای عمر! چگونه این کار را بکنم اگر مردم بگویند محمد یارانش را می کشد، نتیجه چه خواهد بود؟! (۳۰۳)
پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بی درنگ مسیر خود را ادامه داد و پس از يك شبانه روز به سپاهیانش اجازه استراحت داد. همگی از فرط خستگی به خواب عمیقی فرو رفتند و فرصتی برای سخن گفتن و اختلاف عمیق تر، دست نداد.

در دروازه مدینه عبد الله پسر عبد الله ابن ابی از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) اجازه خواست تا پدرش را با دست خویش به قتل برساند بی آن که مسلمانی دخالت کند تا مبادا در اثر دخالت دیگران احساساتی شود و در مقام انتقام خون پدر برآید؛ ولی پیامبر رحمت به او فرمود: تا زمانی که پدرت همراه با ماست با او خوش رفتاری و نیکی می کنیم.
سپس عبدالله (پسر) بر در دروازه ایستاد تا از ورود پدرش به مدینه جلوگیری کند مگر این که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به او اجازه ورود دهد (۳۰۴) و در این هنگام سوره منافقین نازل شد تا از رفتار و مقاصد این انسان های دو چهره پرده بردارد.

۱۰. خط بطلان بر آداب و رسوم جاهلیت

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با مهربانی زاید الوصف و قلب سرشار از محبتش به انسانیت، روزی به پا خاست و به قریش فرمود: حُضَار! گواه باشید که این زید پسر من است. (۳۰۵)

بدین ترتیب، زید (ابن حارثه) از قید و بند بردگی آزاد و به افتخار پسری برجسته ترین آفریده خدا نائل گردید، زیرا وی از نخستین روزهای بعثت مبارک حضرت ختمی مرتبت، به آن بزرگوار صادقانه ایمان آورده بود. روزها سپری شد و زید در پرتو توجهات نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به سن کمال رسید. آن حضرت با قاطعیت يك انقلابی بزرگ و مصلحی والا مقام، زینب دختر جَحش (دختر عمه خود) را به همسری زید برگزید. زینب با کوتاه نیامدن از جایگاه و منزلت اجتماعی و خاندان

۳۰۳. امتاع الأسماع ۱ / ۲۰۲.

۳۰۴. سیره نبوی ۲ / ۲۹۲.

۳۰۵. أسد الغابه ۲ / ۲۳۵؛ استیعاب ماده زید.

اصیل خود، از ازدواج با مردی که سابقه بردگی داشت، سرباز زد، ولی ایمان راستین وی، او را واداشت تا به فرمان خدای متعال پاسخ مثبت دهد که فرمود:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ)؛ (۳۰۶)

و هیچ مرد و زن مؤمنی در صورتی که خدا و رسول او درباره آن ها تصمیمی گرفتند، اختیاری از خود ندارند.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با این کار در جهت کشیدن خط بطلان بر آداب و رسوم جاهلی و پیاده کردن ارزش های رسالت جاودانی خویش، الگویی بسیار برجسته ارائه داد؛ ولی تفاوت فرهنگ و سرشت افراد، مانع موفقیت این عمل به عنوان یک تجربه پیشرو در جامعه ای شد که همواره از رسومات جاهلی رنج می برد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای اصلاح این جریان وارد عمل شد و تلاش کرد کار به بن بست نرسد و به زید فرمود: «همسرت را نگاه دار و از خدا بیم داشته باش.» ولی تکرار شکایت زید از زینب سبب شد که مسأله، به طلاق و جدایی بینجامد.

آن گاه فرمان الهی نازل گردید تا بر آداب و رسوم عرب که «پسر خوانده ها» را پسر واقعی می دانستند، خط بطلان بکشد آن جا که فرمود:

و فرزند خوانده های شما را فرزندان حقیقی شما قرار نداده است این سخن را شما بر زبان می آورید، اما خداوند حق را می گوید و به راه راست هدایت می کند. (۳۰۷)

و بدین سان، حق دوستی و برادری در دین را برایشان محفوظ نگاه داشت. با نازل شدن این آیات شریف بر پیامبر که او را بر کشیدن خط بطلان بر این رسم جاهلی تشویق کرد تا از مردم نهراسد بلکه با شجاعت تمام به اجرای احکام الهی بپردازد (۳۰۸)، در حقیقت خدای سبحان اراده فرمود این رسم باطل را از ریشه و بُن برگند. از این رو، به پیامبرش فرمان داد پس از آن که زینب با طلاق از زید جدا شد و عده اش پایان پذیرفت، وی را به ازدواج خویش درآورد.

۳۰۶. احزاب/ ۳۶.

۳۰۷. (وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ) احزاب/ آیه ۴.

۳۰۸. احزاب/ ۳۷ - ۴۰؛ تفسیر المیزان ۱۶ / ۲۹۰؛ مفاتیح الغیب ۲۵ / ۲۱۲؛ روح المعانی ۲۲ / ۲۳.

بخش سوم قدرت نمایی شرك و پاسخ دندان شکن الهی

هم پیمانی قوای کفر و غزوه خندق

در آستانه پایان پذیرفتن پنجمین سال هجرت، هدف از تمام رخدادها و تحرکات نظامی که مسلمانان درگیر آن شده بودند دفاع از موجودیت دولت نوپا و ایجاد امنیت بیشتر در محیط مدینه تلقی می شد. این حوادث موجب تنوع و تعدد جمعیت ها و گروه های مخالف دین و دولت اسلامی شد. یهودیان کوشیدند با بهره برداری از تنوع این دسته و گروه ها، آن ها را گرد آورند و با در اختیار نهادن مال و برانگیختن احساسات کینه توزانه آنان، اسلام را از جزیره العرب ریشه کن سازند. به همین منظور وقتی مشرکان پایه و درجه برتری اسلام بر شرك را از یهودیان جویا شدند، یهودیان، مشرکان را به اشتباه و گمراهی انداخته و در پاسخ اظهار داشتند: بت پرستی بهتر از دین اسلام است.^(۳۰۹) و به این ترتیب، توانستند قبایل مشرك را گرد هم آورده و به بسیج آنان پردازند و به سمت مدینه پایتخت دولت اسلامی گسیل دارند. این خبر به سرعت به گوش پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رهبر فرزانه همیشه بیداری که به وسیله عوامل اطلاعاتی مورد اعتماد خود، به تمام تحرکات سیاسی دشمن آگاهی داشت، رسید.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جهت چاره جویی برای این کار، با یارانش به مشورت نشست و در نهایت به این نتیجه رسیدند که با حفر خندقی، گذرگاه های مناطق باز و بدون مانع مدینه را سنگر بندی و تقویت کنند. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به اتفاق مسلمانان از شهر خارج شد تا در حفر آن خندق با مسلمانان شرکت جوید و کار حفر را بین خود تقسیم کردند و حضرت با این گفته خود آنان را تشویق به کار می کرد: «زندگی واقعی، زندگی آخرت است، پروردگارا! مهاجر و انصار را بیخشا.»^(۳۱۰)

۳۰۹. چنانکه در آیه ۵۱ سوره نساء آمده است.
۳۱۰. البدایه والنهایه ابن کثیر ۴ / ۹۶ و مغازی ۱ / ۴۵۳.

البته با وجود تلاش و کوشش و شور و شوقی که مسلمانان مخلص از خود ابراز داشتند، نمی توان نقش منافقان و آنانی که از زیر بار مسئولیت شانه خالی کردند، نادیده گرفت.^(۳۱۱)

نیروهای مشرکان با تعدادی بیش از ده هزار جنگجو، مدینه را به محاصره درآوردند؛ ولی خندق، مانع ورود آن ها به شهر گردید. این نیروها با مشاهده این شیوه دفاعی که برایشان نا آشنا بود، ترس و وحشت وجودشان را فرا گرفت. رسول گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم) به اتفاق سه هزار رزمنده از شهر خارج و در دامنه کوه سلع اردو زد و جهت برابری با موارد پیش بینی نشده وظائف و مسئولیت های افراد را مشخص نمود.

این احزاب، نزدیک به يك ماه هم چنان مدینه را در محاصره داشته، اما از ورود به آن عاجز و ناتوان بودند. عملکرد مسلمانان در این راستا بسیار در خور تحسین بود. علی بن ابی طالب (علیه السلام) یگانه دلاور مرد این عرصه، به شمار می آمد. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) زمانی که علی(علیه السلام) برای نبرد با یکی از پهلوانان نامی عرب به نام عمرو بن عبدود به میدان رفت و مسلمانان از حضور در میدان نبرد در برابر او خودداری کردند، در باره او فرمود:

«برز الأیمان کله الی الشریک کله»؛^(۳۱۲)

تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفته است.

و بدین ترتیب موضع گیری علی (علیه السلام) را در برابر عمرو ستود. با این که یهودیان بنی قریظه با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پیمان نامه امضا کرده بودند تا در جنگی بر ضد مسلمانان شرکت نکنند؛ ولی مشرکان کوشیدند از آنان کمک بخواهند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) مطمئن شد که یهودیان تصمیم شرکت در جنگ و گشودن جبهه ای داخلی بر ضد مسلمانان دارند، از این رو، سعد بن معاذ و سعد بن عباده را برای کسب خبر نزد آنان فرستاد و آن دو در بازگشت این خبر را مورد تأیید قرار دادند و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) تکبیر گویان فرمود: الله اکبر، ای مسلمانان! شما را به فتح و پیروزی مژده باد.^(۳۱۳)

۳۱۱. آیاتی از قرآن کریم نازل و از شیوه ذلت پذیری پرده برداشته و از مرکزیت عمل به رهبری رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) حمایت کرده است. احزاب/ ۱۲ - ۲۰.

۳۱۲. بحار الأنوار ۲۰ / ۲۱۵؛ شرح نهج البلاغه ۱۳ / ۲۸۳ و ۱۴ / ۲۹۱ - ۲۹۲ و ۱۹ / ۶۳ - ۶۴؛ سیره نبوی ۳ / ۲۸۱؛ مستدرک ۳ / ۳۲.

۳۱۳. مغازی ۱ / ۴۵۶؛ بحار الأنوار ۲۰ / ۲۲۲.

فشار بر مسلمانان

مسلمانان در اثنای محاصره، فشارهای متعددی متحمل شدند، مثل:

۱. کمبود مواد غذایی، به گونه ای که مسلمانان در آستانه قحطی و گرسنگی قرار گرفتند.^(۳۱۴)

۲. شرایط دشوار جوی و هوای سرد شب های دراز زمستانی.

۳. جنگ روانی دشواری که عناصر منافق، آتش آن را میان صفوف مسلمانان برافروخته بودند و آن ها را از جنگ دلسرد و از فرجام ادامه پایداری، بیمناک می ساختند.

۴. آماده باش مستمر در دوران محاصره، از بیم هجوم غافلگیرانه دشمن. این مسأله مسلمانان را با توجه به تعداد اندکشان در مقایسه با انبوه نیروهای احزاب، رنج می داد.

۵. خیانت بنی قریظه، که به راستی خطری جدی بود و نیروهای مسلمان را از داخل تهدید می کرد و بر اضطراب و نگرانی آن ها در مورد خانواده هایشان در مدینه می افزود.

شکست دشمن

نیروهای احزاب دارای مقاصد و اهداف گوناگونی بودند. از یکسو یهودیان در بازگرداندن نفوذ و قدرت خود در مدینه می کوشیدند، در حالی که انگیزه قریش، دشمنی با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و رسالت وی بود و غطفان و فزاره و دیگر احزاب، چشم طمع به محصولات خیبر که یهودیان به آن ها وعده داده بودند، داشتند و از سویی، شرایط دشوار محاصره، در درون نیروهای احزاب ایجاد ضعف و خستگی کرد. این حالت در کنار سنگربندی و قدرتی که مسلمانان از خود نشان داده بودند و عملی که «نُعَیم بن مسعود» انجام داد و میان هم پیمانان احزاب و یهود اختلاف ایجاد کرد، به وجود آمد. زیرا وی پس از اسلام آوردن خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) شرفیاب شد و عرضه داشت: هر فرمانی خواستی به من بده. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: تو میان ما يك تن بیش نیستی، بنابراین تا می توانی میان لشکر دشمن اختلاف بینداز، زیرا در جنگ، حيله به کار می رود.

خدای سبحان، تند بادی سرد بر احزاب فرستاد که در آن‌ها رعب و وحشت ایجاد نمود و خیمه‌های آنان را از جا برکند و دیگ‌های غذایشان را وارونه ساخت. ابوسفیان بر قریش فریاد زد و فرمان حرکت داد و آن مقدار که برایشان مقدور بود کالا با خود برگرفتند و پا به فرار گذاشتند و قبایل دیگر نیز در پی آن‌ها راه افتادند به گونه‌ای که صبح آن روز حتی يك نفر از آن‌ها در آن سرزمین باقی نمانده بود.

(وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ)؛^(۳۱۵) و خداوند مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت.

غزوه بنی قریظه و پاك سازی یهود مدینه

یهودیان بنی قریظه دشمنی و کینه‌ای را که از روز جنگ خندق در دل داشتند آشکار ساختند و اگر خدای متعال احزاب را به خواری و ذلت نکشاده بود، یهودیان بنی قریظه از پشت به مسلمان‌ها خنجر می‌زدند. بنابراین، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) باید برای مقابله با موضع خیانتکارانه آنان چاره‌ای می‌اندیشید. از این رو، فرمان داد مسلمانان به حرکت در آیند و یهودیان را در دژهای خود به محاصره درآورند و برای نشان دادن اهمیت این حرکت نظامی جدید، فرصت استراحت به مسلمانان نداد. جارچی در جمع مردم اعلان داشت: هر که گوش به فرمان رسول خداست، باید نماز عصر را در محل استقرار بنی قریظه بجا آورد.^(۳۱۶)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پرچم خود را به علی (علیه السلام) سپرد و مسلمانان با این که در اثر محاصره احزاب از گرسنگی و بی‌خوابی و خستگی رنج می‌بردند، در پی آن حضرت به حرکت درآمدند.

وقتی یهودیان خود را در محاصره سپاهیان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دیدند آشفتگی و ترس و وحشت آنان را فرا گرفت و اطمینان یافتند تا رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با آنان پیکار نکند از آن‌ها دست برنخواهد داشت.

به همین دلیل، یهودیان ابو لبابه بن عبدالمنذر هم پیمان اوسی خود را برای مشورت طلبیدند؛ ولی زمانی که یهودیان از کوچک و بزرگ با گریه و زاری نزد ابولبابه آمده وی آن‌ها را از سرنوشتی که در انتظارشان بود آگاه ساخت.^(۳۱۷) رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به جهت موضع‌گیری خیانتکارانه قبلی بنی قریظه، پیشنهاد آنان را مبنی بر

۳۱۵. شرح ماجرای روز خندق در سوره احزاب آمده است.

۳۱۶. طبری ۳ / ۱۷۹.

۳۱۷. طبری ۳ / ۱۷۹.

بیرون رفتن از مدینه بدون گوشمالی نپذیرفت تا تسلیم حکم خدا و رسول او گردند. قبیله اوس - بنا به درخواست یهودیان - کوشید نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برای آنان وساطت کند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) خطاب به یهودیان فرمود:

آیا راضی هستید میان خودم و هم پیمانانتان مردی از شما را داور قرار دهم؟

عرض کردند: آری. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«پس به آن ها بگویید هر کس را می خواهند از قبیله اوس انتخاب کنند.» یهودیان از بخت بد خود سعد بن معاذ^(۳۱۸) را به عنوان داور برگزیدند و این بدبختی از آن رو بود که سعد در روز گردهمایی احزاب نزدشان آمده و از آن ها خواسته بود موضعی بیطرفانه اتخاذ کنند، ولی آنان پیشنهاد وی را نپذیرفته بودند. سعد را با بدن زخمی نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آوردند، حضرت به وی خوشامد گفت و به اطرافیان خود فرمود:

به پا خیزید و به رئیس خود ادای احترام کنید.

آنان نیز فرمان رسول خدا را عملی ساختند و سپس معاذ، حکم به کشتن مردان یهود و اسارت زنان و کودکان و تقسیم اموال آنان بین مسلمانان داد. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به او فرمود: «طبق حکم خدا از بالای هفت آسمان داوری کردی.»^(۳۱۹)

آن گاه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پس از جدا کردن خمس، اموال و دارایی بنی قریظه بازمانده آن و نیز زنان و فرزندان آن ها را میان مسلمانان تقسیم کرد. برای هر سواره نظام سه سهم و به نیروی پیاده يك سهم پرداخت و سپس خمس اموال را به زید بن حارثه سپرد و دستور داد با آن پول برای مأموریت های بعدی اسب و سلاح و دیگر تجهیزات جنگی خریداری کند.^(۳۲۰)

۳۱۸. سیره نبوی ۲ / ۲۳۹؛ ارشاد ۵۰.

۳۱۹. سیره نبوی ۲ / ۲۴۰؛ مغازی ۲ / ۵۱۰.

۳۲۰. سیره نبوی ۲ / ۲۴۱.

قسمت پنجم

بخش نخست

زمانه پیروزی

بخش دوم

حضور اسلام خارج از جزیره العرب

بخش سوم

پاکسازی جزیره العرب از بت پرستی

بخش چهارم

واپسین لحظات عمر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

بخش پنجم

خطوط برجسته اسلام به عنوان آخرین آیین الهی

بخش ششم

میراث علمی خاتم پیامبران (صلی الله علیه وآله وسلم)

بخش نخست زمانه پیروزی

۱. صلح حدیبیه

سال ششم هجری که سال جهاد پیگیر و دفاع جانانه مسلمانان بود به پایان خود نزدیک می شد. مسلمانان به گسترش رسالت اسلامی و پرورش انسان و جامعه اسلامی و ایجاد تمدن اسلامی همت گماردند. ساکنان جزیره العرب با پی بردن به عظمت این دین، از بین بردن و نابودی آن را امری غیر ممکن دانستند. نبرد با قریش - که بزرگ ترین قدرت سیاسی و نظامی آن زمان بود - و جنگ با یهودیان و سایر نیروهای شرک، نتوانست از گسترش اسلام و درخشش تعالیم آن و رسیدن به اهدافش جلوگیری کند.

بیت الحرام، نه ملک کسی بود و نه در انحصار مذهب و طرفداران مَسَلِكِ مُشَخَّصِی قرار داشت. در این مکان مقدس بت های متعددی وجود داشت که معتقدان به آن ها، برای اجرای مراسم حج آهنگ آن دیار می کردند؛ ولی طغیان و گستاخی قریش، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان را از زیارت خانه خدا، محروم ساخت.

در این برهه، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) دریافت که قریش با موضع خود در قبال اسلام سخت در تنگنا قرار گرفته اند. از این رو، تصمیم گرفت همراه مسلمانان در سفری عبادی برای انجام عمره رهسپار مکه شود تا در ضمن آن، ادامه رسالت اسلامی خود را اعلان و تا حدّ امکان تعالیم اعتقادی و دستورات اسلام و مراتب احترام و تجلیل خود را به بیت الله الحرام روشن نماید. این حرکت حضرت، مرحله گشایش فضای دینی و نوین و دوران انتقال از مرحله دفاع به مرحله گسترش و تهاجم، به شمار می آمد.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و یارانش پس از پیمودن راهی بسیار سخت و ناهموار، در پهن دشتی به نام «حدیبیه» فرود آمدند. ناچه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) زانو به زمین زد، آن حضرت فرمود:

این ناچه چنین عادتی نداشت، ولی همان خدایی که فیل ها را از رفتن به سوی مکه باز داشت، این شتر را

نیز از حرکت باز داشته است. (۳۲۱)

حضرت به مسلمانان فرمان داد در آن مکان فرود آیند و فرمود:

اگر امروز قریش به من پیشنهادی بدهند که در آن، تحکیم روابط خویشاوندی وجود داشته باشد، درخواست آنان را خواهم پذیرفت. (۳۲۲)

ولی قریش هم چنان در کمین مسلمانان نشسته و سواران آن‌ها بر سر راه مسلمانان وجود داشتند. سپس «بدیل بن ورقا» را در رأس هیئتی از خزاعه نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرستادند تا هدف پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را از این سفر جویا شود و او را از ورود به مکه باز دارند. آن هیئت پس از بازگشت، سعی کرد قریش را متقاعد سازد که هدف پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تنها انجام دادن عمره است ولی قریش با برخوردی متکبرانانه، هیئت دیگری را به سرپرستی حلیم - رئیس احابیش - نزد آن حضرت اعزام نمود. وقتی چشم پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به او افتاد، فرمود: این شخص، از مردمی خدا شناس است.

حلیم با دیدن شترانی که مسلمانان برای قربانی کردن همراه داشتند بی آنکه با پیامبر دیدار کند، نزد قریش بازگشت، تا در این خصوص که پیامبر و مسلمانان برای انجام دادن عمره به این دیار آمده‌اند، آنان را قانع سازد. ولی این بار نیز قریش قانع نشد و مسعود بن عروه ثقفی را خدمت پیامبر اعزام نمود. عروه هنگامی دید مسلمانان برای تبرک جستن به قطرات پراکنده آب وضوی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر یکدیگر سبقت می‌گیرند، از مشاهده این منظره شگفت زده شد و نزد قریش بازگشت و اظهار داشت: ای قریشیان! من به دربار پادشاهانی چون کسری و قیصر و نجاشی بار یافته‌ام، ولی به خدا! هیچ پادشاهی را چون «محمد» در میان ملت خود مشاهده نکرده‌ام، زیرا من در این برخورد مردی را نظاره‌گر بودم که پیروانش حاضر نیستند با هیچ بهایی دست از او بردارند! بنابراین، دیدگاه من درباره وی همان است و شما خود دانید. (۳۲۳)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) طی سفر عبادی مسلمانان که جز سلاح همراه مسافر، سلاح دیگری با خود برنگرفته بودند، به جنبه احترامی که برای ماه‌های حرام قائل بود، اشاره فرمود و از قبایل مجاور غیر مسلمان دعوت کرد تا در این سفر، مسلمانان را همراهی کنند. حضرت با این عمل بر آن بود تا به همگان اعلان کند که ارتباط میان

اسلام و سایر قدرت ها بر پایه جنگ استوار نیست. آن بزرگوار حداقل ۱۴۰۰ مسلمان به این سفرگسیل داشت و تعداد هفتاد شتر قربانی پیشاپیش خود به حرکت درآورد.

خبر حرکت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان برای به جا آوردن عمره به قریش رسید و آنان سخت در تنگنا قرار گرفتند و تنها دو راه در برابرشان وجود داشت: یا به مسلمانان اجازه انجام عمره دهند که با این عمل، مسلمانان به آرزوی دیرینه خود، زیارت بیت الله الحرام، نایل شوند و مهاجران توفیق می یافتند با خانواده ها و بستگان خویش ارتباط برقرار کنند و چه بسا آن ها را به اسلام دعوت می کردند و یاز و ورود مسلمانان به مکه جلوگیری به عمل آورند که در این صورت، جایگاه و منزلت قریش متزلزل می شد و به سبب رفتار ناپسند آنان با کسانی که از سر صلح و آرامش تنها خواستار انجام مناسک عمره و ارج نهادن به کعبه بودند، مورد نکوهش دیگر قبایل قرار می گرفتند.

قریش، گستاخانه و از سر دشمنی، دسته ای از سواره نظام خود را که دویست تن تخمین زده می شد به فرماندهی خالد بن ولید، به نبرد با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان اعزام داشت. از آن جا که نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با لباس احرام و بدون قصد جنگ، آهنگ آن سامان کرده بود، فرمود:

وای بر قریش، جنگ، آن ها را به نابودی کشاند، چه می شد اگر مانع ارتباط من با سایر قبایل بت پرست نمی شدند چرا که اگر آن ها بر من پیروز می شدند، قریش به هدف خود دست می یافتند و اگر من بر آنان پیروز می گشتم، یا اسلام می آوردند و یا با قدرت و توان خود با من به نبرد برمی خاستند، قریش چه تصور می کند؟ به خدا سوگند! در راه تبلیغ رسالت الهی مبارزه خواهم کرد تا خدا آن را به پیروزی برساند و یا جان خود را بر سر این هدف بگذارم.

سپس رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به سپاهیان خود دستور داد، از مسیر سواره نظام قریش عقب بنشینند تا درگیر جنگی نشوند که قریش می خواهد آن را دستاویزی برای درستی موضع گیری هایش و مایه ای برای فخر و مباهات قرارش دهد. آن حضرت جهت مذاکره با قریش پیرامون این موضوع، «خراش بن امیه خزاعی» را نزد آنان فرستاد، ولی قریش با پی کردن شتر او، آهنگ کشتن وی را کردند. و بدین ترتیب، قریش هیچ گونه پایبندی به رعایت آداب و رسوم نشان نداد و دیری نپایید به پنجاه مرد جنگی مأموریت داد تا به تحریک مسلمانان پردازند، شاید از آن ها حرکتی مخالف صلح سر بزند ولی نقشه آن ها با شکست مواجه شد و مسلمانان موفق به دستگیری این گروه

شدند و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برای تأکید بر هدف صلح آمیز خویش، آنان را بخشید. (۳۲۴)

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تصمیم گرفت پیک دیگری نزد قریش بفرستد، ولی از آن جایی که علی(علیه السلام) با کشتن پهلو آنان قریش در نبردهای دفاع از اسلام، آنان را عزادار ساخته بود، نتوانست وی را به عنوان نماینده خود اعزام نماید. از این رو، به عمر بن خطاب نمایندگی داد ولی عمر با این که متهم به کشتن فردی از قریش نبود، برجان خویش ترسید و به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) پیشنهاد کرد عثمان بن عفان اموی تبار را که با ابوسفیان خویشاوندی داشت، بدان جا اعزام نماید. (۳۲۵)

باز گشت عثمان از نزد قریش به طول انجامید و خبر کشته شدن وی منتشر شد و این خود، برای شکست کلیه تلاش های مسالمت آمیز جهت ورود به مکه يك هشدار تلقی می شد و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) جز آماده شدن برای جنگ چاره ای ندید و بیعت رضوان در همین منطقه صورت گرفت. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) زیر درختی جلوس فرمود و یارانش بر استقامت و پایداری تا پای جان، با آن بزرگوار بیعت کردند. با بازگشت عثمان، ستیز و خشم مسلمانان به آرامش تبدیل شد و این بار قریش، سهیل بن عمرو را برای مذاکره با نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نزد آن حضرت فرستادند.

مواد پیمان نامه

به علت سختگیری «سهیل» در شروط قرارداد صلح، گفتوگوها در آستانه شکست قرار گرفت و در پایان، بر موادی چند از پیمان نامه توافق حاصل شد که عبارت بودند از:

۱. دوطرف متعهد شدند تا ۱۰ سال با یکدیگر به ستیز و جنگ برنخیزند و مردم در این مدت در امنیت و آرامش به سر برند و متعرض یکدیگر نشوند.
۲. اگر فردی از قریش بدون اجازه بزرگ تر خود نزد پیامبر آمد، وی را به قریش باز گردانند، ولی اگر کسی از طرفداران حضرت به قریش پیوست، او را نزد پیامبر باز نگردانند.
۳. هر کس به دلخواه خود می تواند با پیامبر و یا قریش پیمان بسته بدو بگردد.

۴ . رسول خدا در آن سال یارانش را به مدینه باز گرداند و حق ورود به مکه نداشته باشند، بلکه سال آینده بدانجا وارد شوند و مدت سه روز در مکه اقامت نمایند و جز سلاحی که مسافر با خود دارد اسلحه‌ای با خود حمل نکنند و شمشیرها در نیام باشد.^(۳۲۶)

۵ . کسی به دست برداشتن از آیین خود مجبور نشود و مسلمانان بتوانند در مکه آشکارا و آزادانه به پرستش خدا بپردازند و اسلام در مکه حاکم باشد و هیچ يك از مسلمانان مورد آزار و اذیت و نکوهش قرار نگیرند.^(۳۲۷)

۶ . دست به سرقت نزنند و به یکدیگر خیانت نورزند، بلکه دوطرف اموال یکدیگر را محترم بشمارند.^(۳۲۸)

۷ . قریش حق ندارد کسی را با نیروی انسانی و اسلحه، بر ضد پیامبر و یارانش یاری دهد.^(۳۲۹)

برخی مسلمانان از مواد پیمان نامه ناخرسند بودند و با این پندار که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در برابر قریش عقب نشینی کرده است، به آن حضرت اعتراض نمودند ولی برایشان قابل درک نبود کاری که آن بزرگوار انجام می دهد، از ناحیه خداست و آینده رسالت اسلامی و مصالح بسیار والای آن را، با دیدی آگاهانه می نگرد. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در پاسخ اعتراض کنندگان فرمود:

«أنا عبدالله ورسوله لن أخالف أمره ولن يضيئني»؛

من بنده و فرستاده خدایم و هرگز با فرمان او مخالفت نخواهم کرد و او نیز هیچ گاه دست حمایت خود را از من بر نمی دارد.

و مواردی را که برخی از مسلمانان از آن ناخرسند بودند برایشان تشریح نمود، ولی ماجرای تسلیم کردن ابوجندل به قریش^(۳۳۰)، در شرایطی که وضعیّت روانی برخی از مسلمانان به وخامت گراییده بود، هیجان جدیدی ایجاد کرد.

اما واقعیت این بود که برخلاف تصور بعضی از ظاهر مواد پیمان نامه، این صلح برای مسلمانان فتح و ظفری آشکار و بزرگ تلقی شد؛ زیرا دیری نپایید که مواد پیمان نامه به سود مسلمانان تمام شد.

۳۲۶ . سیره حلبی ۳ / ۲۱ .

۳۲۷ . بحار الأنوار ۲۰ / ۳۵۲ .

۳۲۸ . مجمع البیان ۹ / ۱۱۷ .

۳۲۹ . بحار الأنوار ۲۰ / ۳۵۲ .

۳۳۰ . سیره حلبی ۳ / ۲۱؛ سیره نبوی ۲ / ۲۱۸؛ بحار الأنوار ۲۰ / ۲۵۲ .

در راه بازگشت به مدینه آیاتی از قرآن کریم^(۳۳۱) نازل گردید که بر بُعد حقیقی پیمان صلح با سران بت پرست تأکید داشت و مسلمانان را نسبت به ورود به مکه در آینده ای نزدیک مژده دهد.

نتایج صلح حدیبیه

۱. قریش، نظام اسلامی را به عنوان قدرتی نظامی و سیاسی سازمان یافته و دولتی واقعی و جدید به رسمیت شناخت.
۲. بیم و هراس به دل مشرکان راه یافت و نقش آنان اندک و ضعف و ناتوانی آن ها در برابر مسلمانان آشکار شد.
۳. این صلح و آشتی فرصتی برای انتشار اسلام به دست داد و قبایل زیادی به اسلام گرویدند. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از آغاز حرکت خود که برخاسته از رسالت اسلامی اش بود، انتظار داشت قریش به او فرصتی دهد تا دیدگاه خویش را آزادانه بیان و اسلام را در فضایی آکنده از آرامش و امنیت برای مردم تشریح کند.
۴. مسلمانان با احساس امنیت از ناحیه قریش برای رویارویی با یهودیان و سایر مخالفان، تمام تلاش و کوشش خود را به کار گرفتند.
۵. مذاکرات صلح سبب شد با پی بردن هم پیمانان قریش به دیدگاه مسلمانان، به آنان تمایل نشان دهند.
۶. این پیمان نامه، به نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) فرصت داد تا با پادشاهان و سران کشورهای خارج از جزیره العرب مکاتبه کند و آنان را به اسلام فراخواند و به عنوان گامی در جهت انتقال اسلام به خارج از منطقه جزیره العرب، برای جنگ موته آماده شود.
۷. این صلح، زمینه را در مراحل بعدی برای فتح مکه - که مهم ترین مرکز و دژ بت پرستی در آن روزگار به شمار می آمد - مهیا ساخت.

۲. تحرکات رسالت در خارج مدینه

۳۳۱. به سوره فتح / ۱ - ۷ - و ۱۸ - ۲۸ مراجعه شود.

تلاش هایی که قریش در گذشته برای نابودی اسلام انجام داده بودند، سبب شد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان سال ها به جنگ های دفاعی و تحکیم مواضع و پا برجا ساختن ارکان دولت و جامعه اسلامی مشغول گردند و حضرت نتواند طی این سال ها با آزادی کامل، رسالت آسمانی جهانی را که آخرین آیین الهی به شمار می رفت، به مردم ابلاغ نماید.

ولی با امضای پیمان نامه حدیبیه، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از ناحیه قریش احساس امنیت کرد و این کار فرصت مناسبی به دست داد تا رسول معظم اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) فرستادگان خویش را نزد سران قدرت های بزرگ اطراف جزیره العرب و سران قبایل جزیره و خارج از آن اعزام و پس از بیان تعالیم و دستورات الهی، آنان را به اسلام دعوت نماید.

از آن بزرگوار روایت شده که به یاران خود فرمود:

مردم! خداوند مرا پیامبر رحمت برای همه مردم قرار داده است، آن گونه که حواریان درباره عیسی به اختلاف افتادند، شما درباره من گرفتار اختلاف نشوید.

برخی از یاران عرض کردند: ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) حواریون چگونه اختلاف ورزیدند؟ فرمود:

حضرت عیسی آنان را به همان چیزی که من شما را مأموریت می دهم، مأموریت داد، کسانی را که به جایی نزدیک اعزام کرد فرمان آن حضرت را پذیرا شدند ولی آنان که راه دوری در پیش داشتند اظهار ناخرسندی کرده واز رفتن به آن مأموریت خودداری کردند.^(۳۳۲)

و بدین سان، مبلغان رسالت و هدایت رهسپار نقاط مختلف جهان شدند، تا فرمان رسول اکرم را به مردم آن سامان ابلاغ نمایند.^(۳۳۳)

۳. غزوه خیبر^(۳۳۴)

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با تلاش هایی صادقانه و تدبیری والا و شجاعتی فوق العاده و با حمایت الهی، مسلمانان را بر نردبان آگاهی دینی و استقامت و نکوکاری بالا برد و روح صبر و شکیبایی و ارتباط با یکدیگر را در وجود آنان کاشت... و با

۳۳۲. سیره نبوی ۲/ ۶۰۶؛ طبقات کبری ۱/ ۲۶۴.

۳۳۳. دانشمندان اسلام نزدیک به (۱۸۵) نوشتار و نامه را برشمرده اند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آن ها را به سران کشورها فرستاد و آنان را به اسلام دعوت کرد، به مکاتیب الرسول، نوشته علی بن حسین علی احمدی مراجعه شود.

۳۳۴. غزوه خیبر در ماه جمادی الثانی سال هفتم هجرت رخ داد. به طبقات کبری ۲/ ۷۷ مراجعه شود.

اعزام فرستادگان و نوشتن نامه به سران قدرت های مجاور، رسالت آسمانی اش را به جهان انسانی خارج جزیره العرب منتقل ساخت.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در انتظار عکس العمل های گوناگون دشمن بود. برخی از این واکنش ها به صورت حمله نظامی به مدینه انجام می پذیرفت که با کمک بازمانده عناصر منافقان و یهودیانی که تاریخشان سرشار از پیمان شکنی و خیانتکاری بود، صورت می گرفت.

خبیر، برای یهودیان دژی محکم و مرکزی بزرگ به شمار می آمد. به همین دلیل پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تصمیم گرفت باقیمانده نیروی آنان را نابود سازد. لذا چند روز پس از بازگشت از حدیبیه بی درنگ به تدارک سپاهی بالغ بر ۱۶۰۰ رزمنده پرداخت و با تأکید، از آنان خواست به طمع دست یابی به غنیمت در جنگ شرکت نکنند و فرمود: «جز کسانی که علاقه مند به جهاند کسی با ما از شهر خارج نشود.»^(۳۳۵)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای پرهیز از گسترش دامنه جنگ، شیوه ای به کار برد تا هم پیمانان یهود به اشتباه افتند و با این ترفند آن ها را از همکاری با یهود خبیر، باز داشت.

بدین ترتیب، سپاه مسلمانان که پیشاپیش آنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) با پرچم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حرکت بود دژهای یهودیان را غافلگیرانه به محاصره خود درآوردند. یهودیان با نقشه حساب شده ای در دژهای خود پناه گرفتند و سپس درگیری های متعددی میان آن ها به وجود آمد و مسلمانان طی آن ها توانستند چند موضع مهم یهود را به اشغال خود درآورند. جنگ شدت گرفت و مدت محاصره طولانی شد و مسلمانان به گونه ای از شدت گرسنگی به رنج افتادند که ناگزیر به استفاده از غذاهای ناگوار شدند.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پرچم خویش را به برخی از صحابه سپرد تا فتح و پیروزی به ارمغان آورند ولی جز فرار و شکست چیزی نصیب آن ها نشد و زمانی که عرصه بر مسلمانان تنگ شد، پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله كرّار غير فرار لا

يرجع حتى يفتح الله على يديه»^(۳۳۶)

۳۳۵. طبقات کبری ۲ / ۱۰۶.

۳۳۶. سیره نبوی ۲ / ۳۳۷؛ صحیح مسلم ۱۵ / ۱۷۶ - ۱۷۷؛ فضایل الصحابه ۲ / ۶۰۳؛ مسند احمد ۳ / ۳۸۴؛ المواهب اللدنیّه ۱ / ۲۸۴؛ استیعاب ۳ / ۲۰۳؛ کنز العمال ۱۳ / ۱۲۳.

فردا پرچم را به دست فردی خواهم سپرد که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول نیز دوستدار اویند، او بر دشمن یورش می برد و هرگز پشت به دشمن نمی کند تا خداوند فتح و پیروزی را به دست توانای او قرار دهد.

روز بعد علی(علیه السلام) را خواست و پرچم را به او سپرد و فتح و پیروزی به دست با کفایت او به ارمغان آمد و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان شادمان گشتند. پس از تسلیم شدن یهودیان، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) بر سر دریافت نیمی از محصولات مزارع آن ها که به ملکیت مسلمانان درآمده بود، با آنان قرار داد صلح امضا کرد و آن گونه که با یهودیان بنی نضیر و بنی فینقاع و بنی قریظه رفتار کرد، با اینان عمل نکرد؛ زیرا حضور بازمانده نیروهای یهود، تأثیر چندانی در مدینه نداشت.

۴. نقشه ترور پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)

گروهی برای فرو نشانیدن شعله های حقد و کینه دیرینه و احساسات ستیزه جویانه خود، در نهان تصمیم به قتل رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) گرفتند. برای اجرای این هدف، زینب دختر حارث - همسر سلام بن مشکم یهودی - گوسفند بریان مسمومی را نزد پیامبر نهاد و از آن جا که می دانست رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به شانه و سر دست گوسفند علاقه دارد در همان قسمت، زهر بیشتری به کار برد.

هنگامی که گوسفند را مقابل پیامبر نهاد حضرت سر دست گوسفند را برداشت و از آن يك لقمه برگرفت و جوید هنوز آن را فرو نبرده بود که بیرون انداخت، ولی بشر بن براءبن معرور پس از فرو بردن لقمه دیگری، جان سپرد.

این زن پس از آن که مدعی شد قصد آزمودن صدق نبوت پیامبر را داشته به عمل خود اعتراف کرد و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از او گذشت و همدستان او را تحت تعقیب قرار نداد. (۳۳۷)

۵. تسلیم شدن اهالی فدک

آشیانه های خیانت در برابر قدرت حق و عدالت یکی پس از دیگری فروریخت، به مجرد این که نصرت الهی در خیبر به وقوع پیوست، خداوند در دل مردم فدک رعب و

وحشت ایجاد کرد. از این رو، با اعزام افرادی نزد رسول خدا از او خواستند تا در برابر پرداخت نیمی از محصولات کشاورزی فدک با آنان قرار داد صلح امضا کند و با فرمانبرداری و صلح و آرامش زیر پرچم حکومت اسلامی زندگی کنند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با این پیشنهاد موافقت فرمود.

بدین ترتیب، فدک به حکم قرآن به ملکیت ویژه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) درآمد، زیرا مردم آن سامان بدون لشکر کشی و تهدید و جنگ، تسلیم شدند و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فدک را به دخترش فاطمه زهرا (علیها السلام) بخشید (۳۳۸).

بدین سان، سرزمین جزیره العرب از بقیه عناصر خیانت پیشه پاکسازی شد و از شر فتنه های یهودیان که اینک خلع سلاح شده و تحت حمایت قانون و دولت اسلامی قرا گرفته بودند، رهایی یافت.

روز فتح خیبر، جعفر بن ابوطالب از سفر حبشه بازگشت. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به استقبال وی رفت و میان دو چشم او را بوسه زد و فرمود: «از فتح خیبر شادمان باشم یا از آمدن جعفر؟» (۳۳۹)

۶. عمره قضا

دوران صلح و آرامش سپری شد و پیامبر و مسلمانان همواره در پی تحکیم ارکان حکومت اسلامی می کوشیدند. پس از فتح خیبر تحرکات نظامی مهمی جز اعزام گروه های تبلیغی و یا مجموعه نیروهایی که برای گوشمالی برخی عناصر آشوب طلب، از شهر بیرون می رفتند، رخ نداد.

با گذشت يك سال از صلح حدیبیه، دوطرف پایبند به اجرای مواد قرارداد بودند. و اینک زمان آن فرا رسیده بود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان با پایان یافتن مدت قرارداد خود به زیارت بیت الله الحرام مشرف شوند. از این رو، جارچی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اعلام کرد که مسلمانان برای انجام عمره قضا آماده شوند. دو هزار تن از مسلمانان در این سفر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را همراهی می کردند و جز شمشیرهای نیام کرده، با خود هیچ گونه سلاحی نبرگرفتند. احتیاط و هوشمندی

۳۳۸. مجمع البیان ۳ / ۴۱۱؛ شرح ابن ابی الحدید ۱۶ / ۲۶۸؛ در المنثور ۴ / ۱۷۷.

۳۳۹. طبقات کبری ۲ / ۱۰۸؛ سنن کبری بیهقی ۷ / ۱۰۱؛ سیره نبوی ابن کثیر ۳ / ۳۹۸.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به اندازه ای بود که به جهت احتمال درگیری، گروهی مسلح را در (مرّ الظهران) گمارد تا به هنگام ضرورت، نیروی آماده ای جهت دفاع در اختیار داشته باشد.

زمانی که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به نوالحلیفه رسید، خود و یارانش مُحرم شدند و شصت شتر برای قربانی با خود داشتند و تعداد سوارانشان قریب به صد تن می رسید که آن ها را به فرماندهی محمد بن مسلمه قبل از دیگران اعزام نمود و سران قریش و هوا داران آن ها با این ادعا که خواهان چهره پیامبراکرم و یاران او نیستند، به قلّه های کوه و بلندی های مجاور مُشرف به مکه بالا رفتند، ولی شکوه و جلال نبیّ اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و عظمت منظره حضور مسلمانان که لبیک گویان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را در میان گرفته بودند چشمانشان را خیره ساخت و مبهوت و حیرت زده پیامبر و مسلمانان را که به مناسک خویش می پرداختند، نظاره گر بودند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) سوار بر شتر خود، که مهارش را عبد الله بن رواحه به دست داشت، اطراف کعبه طواف کرد و فرمان داد، مسلمانان با صدای بلند این شعار را سر دهند «لا اله الا الله وحده، صدق وعده و نصّر عبده و اعزّ جنده و همز الاحزاب وحده.»

صدای آنان در مکه و درّه های اطراف آن طنین انداخت و دل های مشرکان از بیم و وحشت، به لرزه افتاد و از مشاهده جلوه های نصرت الهی در مورد پیامبری که هفت سال پیش، از دیار آنان آواره گردید، خشم و کینه، وجودشان را فرا گرفت.

بدین گونه، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان اعمال عمره را انجام دادند و قریش به توان و قدرت اسلام و مسلمانان یقین حاصل کردند و اطمینان یافتند کسانی که به اطلاع آنان رسانده بودند، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و همراهانش با هجرت به مدینه، در تنگنای سختی قرار دارند، دروغ گفته اند.

بلال بر بام کعبه بالا رفت و در حالتی روحانی و روح افزا که سران کافر قریش را به خشم آورد، برای گذاردن نماز ظهر ندای توحیدی اذان سر داد ... آن روز در حقیقت مکه در اختیار مسلمانان قرار داشت.

مهاجران به اتفاق برادران انصار خود در شهر پراکنده شدند تا خانه و کاشانه ای را که برای رضای خدا ترک گفته بودند، از نزدیک ببینند و پس از جدایی طولانی از خانواده ها و بستگان خویش، با آنان دیدار کنند.

مسلمانان سه روز در مکه به سر بردند و سپس طبق مواد قراردادی که میان آنان و قریش برقرار شده بود آن شهر را ترک گفتند. قریش از بیم این که مبادا پیامبر با توقف

طولانی خود در مکه جامعه آنان را دستخوش شکاف نموده و دین اسلام در دل مردم نفوذ کند، درخواست پیامبر را مبنی بر برگزاری مراسم ازدواجش با میمونه، پذیرا نشدند و از آن جا که مسلمانان قبل از ظهر، مگه را ترك گفتند، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به ابو رافع مأموریت داد تا همسرش میمونه را شبانگاه بدو ملحق سازد(۳۴۰).

بخش دوم حضور اسلام خارج از جزیره العرب

۱. جنگ موته

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تصمیم گرفت امنیت را در شمال جزیره العرب گسترش دهد و مردم آن سامان را به اسلام فراخواند و به سوی شام حرکت کند. به همین دلیل حارث بن عمیر اُزْدی را نزد حارث بن ابو شمر غَسَّانی فرستاد که شَرَحْبیل بن عمرو غَسَّانی با وی درگیر شد و او را کشت.

در همین برهه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گروهی از مسلمانان را برای تبلیغ اسلام اعزام کرد، ولی اهالی منطقه «ذات اطلاق» (ناحیه ای از شام) با حمله به این گروه آنان را به قتل رساندند. با رسیدن خبر کشته شدن آن ها به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، حضرت از این رخداد فوق العاده متأثر شد و مسلمانان را جهت حرکت به آن سامان فرا خواند و سپاهی مرکب از سه هزار رزمنده مهیانمود و زید بن حارثه، جعفر بن ابوطالب و عبد الله بن رواحه را به فرماندهی این سپاه گمارد که در نبودن هر يك، دیگری جای وی را بگیرد و در جمع آنان به ایراد سخن پرداخت و فرمود:

با نام خدا نبرد کنید... آنان را به اسلام دعوت نمایید... اگر این کار را انجام دادند، از آن ها بپذیرید و از کشتن آن ها صرف نظر کنید... و اگر پذیرای اسلام نشدند دشمنان خدا و دشمنان خود را، که در شام به سر می برند، از دم تیغ بگذرانید، در آن سامان به جمعی راهب بر می خورید که در صومعه ها از مردم کناره گرفته اند، متعرض آنان نشوید. کسانی نیز هستند که به شیطان سر سپرده اند، سر از تن آنان بگیرید. زنان و کودکان شیر خوار و پیران سالخورده را به قتل نرسانید، هیچ نخل و درختی را نبرید و خانه ای را ویران نسازید. (۳۴۱)

سپس رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تا ثنیة الوداع آنان را بدرقه کرد. هنگامی که سپاه مسلمانان به منطقه «مشارق» رسید ناگهان با انبوه سپاه روم و ساسان و برگ آنان، که بالغ بر دویست هزار تن بودند، رو به رو شدند. از این رو، مسلمانان به سمت موته

۳۴۱. مغازی ۲ / ۷۵۸؛ سیره نبوی ۲ / ۳۷۴ مراجعه شود.
جنگ موته در جمادی الاول سال هشتم هجری اتفاق افتاد.

تغییر مسیر دادند و به نبرد با دشمن مصمم گشتند؛ ولی به علل و اسباب متعددی، آثار شکست در سپاه مسلمانان پدیدار شد و هر سه فرمانده به شهادت رسیدند.

از جمله عوامل شکست آنان نا آشنایی با منطقه و دوری از مرکز پشتیبانی بود و از سویی، نبرد آنان جنبه تهاجمی داشت؛ ولی جنگ رومیان با آن تعداد انبوه، صرفاً دفاعی بود، افزون بر این که در مهارت جنگی نیز با یکدیگر تفاوت داشتند. سپاهیان روم از قدرتی سازمان یافته برخوردار بودند و در جنگ های سخت شرکت کرده بودند ولی شمار سپاه نوپای مسلمانان کم و مهارت آن ها اندک بود.^(۳۴۲)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از کشته شدن جعفر بن ابوطالب سخت متأثر گشت و به شدت بر او گریست و در خانه جعفر حضور یافت و به افراد خانواده او تسلیت گفت و فرزندان او را مورد تفتد و دلجویی قرار داد و با آنان احساس همدردی نمود چنان که غم از دست دادن زید بن حارثه نیز آن بزرگوار را بسیار اندوهگین ساخت.^(۳۴۳)

۲. فتح مکه^(۳۴۴)

پس از جنگ موته نیروهای دشمن در منطقه از خود واکنش های گوناگونی نشان دادند. رومیان از عقب نشینی مسلمانان و عدم توان آن ها برای ورود به شام شادمان گشتند.

شادی و سرور، قریش را فرا گرفت و آن ها را نسبت به مسلمانان گستاخ نمود و کوشید با ایجاد نا امنی، صلح حدیبیه را نقض کنند. از این رو، قبیله بکر را بر ضدّ بنی خزاعه تحریک کرد. قابل ذکر است که در پی انعقاد پیمان صلح حدیبیه، قبیله بکر با قریش و قبیله خزاعه با رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) هم پیمان شده بودند. بدین ترتیب، قریش آن ها را مسلح ساخت و قبیله بکر، ناجوانمردانه بر قبیله خزاعه، که در شهر خود و در آرامش به سر می بردند و برخی در حالت عبادت بودند، حمله آوردند و تعدادی از آن ها را کشتند. آنان برای یاری خواهی، نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شکایت بردند و عمرو بن سالم، در حالی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در مسجد نشسته بود در برابر آن حضرت ایستاد و اشعاری سرود و در آن ها پیمان شکنی قریش را به عرض

۳۴۲. سیره نبوی ۲ / ۳۸۱.

۳۴۳. بحار الأنوار ۲۱ / ۵۴؛ مغازی ۲ / ۷۶۶؛ سیره حلبی ۳ / ۶۸.

۳۴۴. فتح مکه، در ماه رمضان سال هشتم هجری اتفاق افتاد.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)رساند. پیامبر اکرم از این حادثه سخت متأثر شد و فرمود:
«ای عمرو! تو را یاری خواهیم کرد.»

قریش با پی بردن به برخورد ناشایست خود از ناحیه مسلمانان به بیم و هراس افتاد و تصمیم گرفت با اعزام ابو سفیان به مدینه قرارداد صلح را تجدید کند و تمدید مدّت آن را از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)خواستار شود. ولی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به درخواست ابوسفیان اعتنایی نکرد و از او پرسید: ابوسفیان اتفاقی افتاده؟
ابوسفیان عرضه داشت: هرگز!

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در پاسخ وی فرمود: پس ما نسبت به قرارداد صلح و مدت آن پایبندیم. اما ابوسفیان آرامش خاطر نیافت و قانع نشد، بلکه او می خواست با حصول اطمینان، امان نامه ای از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)دریافت کند. از این رو، کوشید کسانی را که سخن آن ها نزد رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)خریدار داشت، به میانجیگری برانگیزد، ولی همگی درخواست او را ردّ کردند و به او بی اعتنایی نشان دادند. ابوسفیان چاره ای جز این نیافت که با ناکامی به مکه باز گردد.

با این تغییر شرایط، نیروهای شرک در تنگنای سختی قرار گرفته بودند؛ به همین دلیل، رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با سپاهی روز افزون که در ایمانشان پا برجاستر می شدند آهنگ فتح مکه نمود و قریش در اندیشه درخواست امان نامه و حفظ جان و مال خود بود. بدین ترتیب، برای نقض قرارداد، فرصت مناسبی به وجود آمده بود. آزادی مکه آخرین مرحله حاکمیت اسلام بر تمام جزیره العرب به شمار می آمد.

آن حضرت اعلان بسیج عمومی داد و مسلمانان از هر گروه و دسته ای به ندای وی پاسخ مثبت دادند و سپاهی نزدیک به ده هزار تن تدارک دیده شد. پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) کوشید تا تصمیم و هدف خود را جز از یاران خاص خویش، پوشیده نگاه دارد و به پیشگاه خداوند دعا کرد و عرضه داشت:

خدایا! خبر حرکت ما را از چشم جاسوسان و خبر چینان قریش پوشیده دار تا در دیارشان بر آن ها شبیخون زنیم.^(۳۴۵)

به نظر می رسد نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با استفاده از اصل غافلگیری، علاقه داشت بی آن که قطره خونی ریخته شود به سرعت پیروزی همه جانبه ای به دست آید، ولی این خبر به فردی رسید که تحت تأثیر عواطف و احساس خویش قرار گرفته بود و او ماجرا را طی نامه ای به قریش نوشت و توسط زنی نزد آنان فرستاد. وحی الهی نازل شد و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را در جریان امر قرار داد، پیامبر به علی(علیه

السلام) و زبیر فرمان داد خود را به سرعت به آن زن رسانده و نامه را از او بستانند. علی بن ابی طالب (علیه السلام) با ایمان بسیاری که نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) داشت، نامه را از آن زن گرفت (۳۴۶).

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با دریافت نامه، مسلمانان را در مسجد گرد آورد تا از سویی عزم و اراده آنان را تقویت کند و از خیانت کاری بر حذر دارد و از سوی دیگر اهمیت فرو نشانیدن عواطف و احساسات را در راه رضای خدا، برایشان تشریح نماید. مسلمانان، حاطب بن ابی بلتعنه فرستنده نامه را که سوگند به خدا خورده بود قصد خیانت نداشته، به این سو و آن سو می کشانند و عمر بن خطاب خشمگینانه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اجازه خواست تا وی را بکشد، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

ای عمر! تو از کجا می دانی؟ شاید خداوند بر اهل بدر توجهی نموده و بدانان فرموده باشد هر چه می خواهید انجام دهید من شما را بخشیده ام. (۳۴۷)

حرکت سپاه اسلام به سمت مکه

سپاه اسلام در دهم ماه رمضان سال هشتم هجری به سمت مکه مکرّمه حرکت نمود. هنگامی که به منطقه «کدید» رسیدند، حضرت آب خواست و در برابر دیدگان مسلمانان افطار نمود و به آن ها نیز فرمان افطار داد؛ ولی برخی از آنان با نا فرمانی از دستور رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و رهبر خویش، افطار نکردند. نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از نافرمانی این افراد به خشم آمد و فرمود: «اولئك العصاة»؛ آنان افرادی نافرمان اند. آن گاه دستور داد افطار نمایند (۳۴۸).

زمانی که پیامبر به مرّ الظهران رسید به مسلمانان فرمان داد در صحرا پراکنده شوند و هر يك آتشی برافروزند و با این کار، شب تاریک را روشن ساخت و مسلمانان بسان لشکری انبوه که تمام قدرت قریش در برابرش به نابودی کشیده می شد، جلوه گر شد.

۳۴۶. سیره نبوی ۳ / ۳۹۷؛ مغازی ۲ / ۷۹۶.

۳۴۷. امتاع الاسماع ج ۱ / ص ۳۶۳، المغازی ج ۲ / ص ۷۹۸. به نظر برخی محققان، این حدیث جعلی است. ربك: سیره المصطفی / ۵۹۲.

۳۴۸. وسائل الشیعه ۷ / ۱۲۴؛ سیره حلبی ۳ / ۲۹۰؛ مغازی ۲ / ۸۰۲ و صحیح مسلم ۳ / ۱۴۱ - ۱۴۲، کتاب روزه باب جایز بودن روزه و افطار در ماه رمضان برای مسافر در غیر معصیت، چاپ دار الفکر، بیروت.

این منظره عباس بن عبدالمطلب، آخرین مهاجری را که در منطقه جحفه به کاروان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پیوست نگران و پریشان خاطر ساخت و در جستجوی وسیله ای برای آگاهی قریش از ماجرا برآمد تا پیش از ورود سپاه اسلام، تسلیم شوند. ابن عباس در مسیر راه ناگهان صدای ابوسفیان را شنید که با شگفتی از حضور این نیروی سترگ در آستانه شهر مکه با «بدیل بن ورقاء» گفت و گو می کرد. وقتی ابن عباس، ابو سفیان را در جریان قرار داد که نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)سپاه خود را برای فتح مکه گسیل داشته، از بیم و هراس بدن ابوسفیان به لرزه افتاد و چاره ای جز این ندید که به اتفاق ابن عباس حضور رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)شرفیاب شود و از آن حضرت امان بخواهد.

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)، که سرچشمه عفو و بخشش و برخوردار از فضایل بلند اخلاقی بود، کجا می توانست امان خواهی عمویش را که به ابو سفیان پناه داده بود، پذیرا نشود از این رو، فرمود: «ما او را امان دادیم، می توانی بروی و فردا صبح او را نزدم آوری.»

تسلیم شدن ابوسفیان

وقتی ابوسفیان نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شرف حضور یافت، حضرت به او فرمود: «وای بر تو ابو سفیان! آیا وقت آن فرا نرسیده که بدانی معبودی جز خدا وجود ندارد؟» ابو سفیان عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، راستی که چقدر بردبار و بزرگواری و پیوند خویشی را پاس می داری! به خدا سوگند! من با خود می پنداشتم اگر معبودی غیر از خدا وجود داشت، تاکنون به داد من رسیده بود.

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «ابو سفیان! وای بر تو! آیا وقت آن نرسیده که بدانی من فرستاده خدایم؟»

ابوسفیان سخن قبلی خود را تکرار کرد و اظهار داشت: به خدا سوگند! هنوز در دلم اندکی شک و تردید در این باره وجود دارد^(۳۴۹).

عباس، برای این که ابوسفیان را برای اسلام آوردن تحت فشار قرار دهد، موقعیت را مناسب دانست لذا به او گفت: وای بر تو! قبل از این که کشته شوی، اسلام بیاور و گواهی بده که معبودی جز خدا نیست و محمد فرستاده اوست و ابو سفیان از بیم کشته شدن، شهادت به وحدانیت و رسالت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را بر زبان جاری ساخت و بدین سان در شمار مسلمانان درآمد.

پس از تسلیم شدن ابوسفیان، بقیه سران شرك نیز تسلیم شدند ولی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) برای وارد ساختن فشار کامل بر قریش و تسلیم شدن بدون خونریزی آنان، به عباس فرمود: «ای عباس! وی را در تنگه این دره روی دماغه کوه نگه دار تا لشکریان خدا بر او عبور کنند و وی آن ها را ببیند.»

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در جهت گسترش امنیّت و آرامش و اعتماد مردم به شفقت و دلسوزی رهبر اسلام و برای فرو نشاندن غرور ابوسفیان، که از خود سرسختی نشان ندهد، فرمود:

«هر کس به خانه ابوسفیان پناهنده شود و در خانه خود بماند و وارد مسجد الحرام شود، و سلاح را بر زمین بگذارد، در امان است.»

سپاهیان اسلام از تنگه عبور کردند و عباس گردان های در حال عبور را به ابوسفیان معرفی می کرد. وجود ابوسفیان را ترس و وحشت فرا گرفته بود لذا رو به عباس کرد و گفت: ای ابوالفضل! (کُنیه عباس) سلطنت برادرزاده ات خیلی بالا گرفته. عباس در پاسخ وی گفت: ابو سفیان! این نبوت است [نه سلطنت] ابوسفیان با تردید گفت: آری؛ همین گونه است و سپس به سمت مکه راه افتاد تا مردم آن سامان را از رویارویی با سپاه اسلام برحذر دارد و امانی را که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به آن ها داده بود اعلان نماید(۳۵۰).

ورود به مکه

رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) جهت تعیین مسیر ورود نیروها به مکه، دستورات حکیمانه خویش را صادر فرمود و تأکید کرد سپاهیان با مردم درگیر نشوند مگر جایی که به آنان تعرّضی صورت گیرد، ولی ریختن خون عدّه ای از مشرکان را در هر حالی، حتی اگر به پرده کعبه چنگ زده باشند، روا اعلام کرد زیرا این افراد جنایات بزرگی در حق اسلام و پیامبر مرتکب شده و سخت دشمنی ورزیده بود.

با نمایان شدن خانه های مکه، اشک در چشمان مبارک رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) حلقه زد. نیروهای پیرومند اسلام از چهار سمت مکه وارد شهر شدند. ورود آنان جلوه ای از سربلندی و پیروزی برسر تا سر شهر پوشانده بود. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به پاس لطف و عنایت و نعمتی که خدا بدو ارزانی داشته بود و به شکرانه این که پس از تحمل رنج و دشواری در مسیر اعتلا و بلند آوازه کردن کلمه حق، سرزمین ام

القری زیر فرمان رسالت و دولت آن بزرگوار درآمده بود، در حالی که در برابر عظمت خدا سر تعظیم فرود آورده بود وارد مگه شد.

به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) پیشنهادهای فراوانی شد که در منازل مردم مگه، حضور یابد ولی آن حضرت نزول اجلال در خانه کسی را پذیرا نشد. پس از استراحتی کوتاه غسل انجام داد و بر مرکب خویش سوار شد و تکبیر گفت و مسلمانان نیز با وی ندای تکبیر سر دادند. صدای تکبیر آنان در کوه و درّه ها - که برخی سران شرک از بیم اسلام و پیروزی آن - بدان جا گریخته بودند، طنین افکند. حضرت در حال طواف به هر يك از بت های موجود اطراف کعبه که اشاره می کرد و می فرمود: (قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) و بت ها به رو، بر زمین سقوط می کردند.

آن گاه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به علی(علیه السلام) فرمان داد تا بنشیند و حضرت برای شکستن بت های کعبه بر دوش او بالا رود ولی علی(علیه السلام) قادر نبود سنگینی بار نبوت وجود مقدس پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را بر دوش خویش کشد. از این رو، علی(علیه السلام) بر دوش پسر عمویش پیامبر بالا رفت و به شکستن بت ها پرداخت. سپس نبی مکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) کلیدهای کعبه را خواست و در آن را گشود و وارد کعبه شد و تصاویری را که در آن وجود داشت محو نمود و آن گاه بر در کعبه ایستاد و انبوه جمعیت را با ایراد خطبه فتح بزرگ مخاطب ساخت و فرمود:

معبودی جز خدای یکتا نیست و شریکی ندارد، وعده خویش را تحقق بخشید، بنده خود را یاری کرد و احزاب را به تنهایی نابود ساخت، بدانید! هر امتیاز یا خون یا مال مورد ادعا، زیر این دو گام من است، مگر پرده داری خانه کعبه و آب دادن حاجیان. ای قریشیان! خداوند نخوت و تکبر زمان جاهلیت و فخر و مباهات به پدران را از میان بُرد، همه مردم از آمدند و آدم از خاک آفریده شده است... (۳۰۱)

و سپس این آیه شریف را تلاوت فرمود:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ) (۳۰۲)؛

مردم! ما شما را از دو جنس نر و ماده آفریدیم و دسته دسته قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست، به راستی که خدا دانا و آگاه است.

و آن گاه فرمود: ای قریشیان! به عقیده شما من چگونه با شما رفتار خواهم کرد در پاسخ عرضه داشتند: تو، برادری بزرگوار و برادرزاده ای نیک خصال هستی حضرت فرمود:

«أذهبوا فأنتم الطلقاء»؛ (۳۰۳)

۳۰۱. مسند احمد ۱ / ۱۵۱؛ فراندالسمطین ۱ / ۲۴۹؛ کنز العمال ۱۳ / ۱۷۱؛ سیره حلبی ۳ / ۸۶.

۳۰۲. حجرات، آیه ۱۳.

شما آزادید می توانید بروید.

سپس بلال برای اعلان اذان نماز ظهر بر بام کعبه بالا رفت و مسلمانان نخستین نماز را پس از این فتح به امامت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در مسجد الحرام به جای آوردند.

بُهت و حیرتی آمیخته با ترس و وحشت، مشرکان را فرا گرفت. هنگامی که انصار، رفتار رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را با مردم مکه ملاحظه کردند، از این بیمناک شدند که مبادا رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به اتفاق آنان به مدینه باز نگردد و در این زمینه پرسش هایی در ذهنشان خُطور کرد. پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) که در حال مناجات با خدا بود از سخنانی که میان انصار رد و بدل می شد آگاه شد، از این رو متوجه آنان شد و فرمود:

«پناه به خدا می برم که چنان باشد من در کنار شما زندگی می کنم و در کنارتان می میرم.»

حضرت با این سخن اعلان داشت که مدینه، پایتخت اسلام باقی خواهد ماند. پس از آن، مردم جهت بیعت با پیامبر نزد حضرت شتافتند و مردان با او بیعت نمودند و عده ای از مسلمانان برای شفاعت کسانی که خونشان مباح دانسته شده بود، نزد حضرت واسطه شدند و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آنان را بخشید.

سپس زنان برای بیعت، نزد حضرت حضور یافتند و دست خود را به عنوان بیعت در ظرف آبی که پیامبر دست مبارکش را در آن نهاده بود، گذاشتند، [به گفته قرآن] با این شرط که شریکی برای خدا قرار ندهند و دزدی نکنند و عمل منافی عفت مرتکب نشوند و فرزندان خود را به قتل نرسانند و به یکدیگر تهمت و افترا نیندند و در کارهای خدا پسندانه با تو مخالفت نوزند.^(۳۰۴)

وقتی پیامبر شنید فردی از قبیله خزاعه - هم پیمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)- به یکی از مشرکان حمله کرده و او را به قتل رسانده است با اظهار خشم از این حادثه به پا خاست و فرمود: مردم! خداوند از آن روز که آسمان ها و زمین را آفرید مگه را در سرزمینی مورد احترام قرار داد و تا روز قیامت نیز چنین خواهد بود، هر فردی که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد، حق ندارد در این سرزمین خونی به زمین بریزد و یا درختی را از زمین برگذد... ای خزاعیان! اگر کسی به شما گفت چرا رسول خدا در این سرزمین به جنگ و نبرد پرداخته است، در پاسخ او بگویید: خداوند نبرد در این سرزمین را تنها برای فرستاده اش روا داشت و برای شما جایز ندانست.^(۳۰۵)

۳۰۳. بحار الأنوار ۲۱ / ۱۰۶؛ سیره نبوی ۲ / ۴۱۲.

۳۰۴. بحار الأنوار ۲۱ / ۱۱۳؛ و سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

۳۰۵. سنن ابن ماجه، حدیث ۳۱۰۹؛ کنز العمال، حدیث ۳۴۶۸۳؛ در المنثور ۱ / ۱۲۲ چاپ دارالفکر.

قریش از رفتار محبت آمیز رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و عطوفت و مهربانی و عفو و بخشش و ارج و احترامی که آن حضرت در مورد مکه وساکنان آن داشت به عظمت یاد کردند و دل های آنان به حضرت متمایل گشت و با آرامش و اطمینان، به اسلام رو آوردند.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برای از بین بردن سایر بت ها و مکان های بت پرستی، سریه هایی به اطراف و اکناف مکه فرستاد در این زمان بود که خالد بن ولید^(۳۵۶) با کشتن عدّه ای از قبیله بنی جذیمه که اسلام آورده بودند، به بهانه خونخواهی عمومی خود اشتباه بزرگی مرتکب شد. زمانی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از این ماجرا آگاه شد به علی(علیه السلام) فرمان داد اموالی را بگیرد و بدان سامان برود و دیه کشته شدگان را بپردازد؛ سپس رو به قبله ایستاد و دست های مبارك خود را بالا برد و عرضه داشت:

«اللّٰهُمَّ اِنِّى اَبْرَأُ اِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلَيْدِ»;

خدایا! از عملی که خالد بن ولید انجام داد به درگاهت بیزارى می جویم» و با این کار دل بنی جذیمه آرامش یافت^(۳۵۷).

۳. غزوه حنین و محاصره طائف^(۳۵۸)

نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) پانزده روز در مکه به سر برد و پس از گذشت برهه ای طولانی از شرك و بت پرستی، دورانی نوین از توحید و یکتا پرستی را در این شهر آغاز نمود. مسلمانان غرق در شادی و سرور بودند و امنیّت و آرامش بر ام القری حاکمیّت یافت. به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) خبر رسید که قبیله هوازن و ثقیف مهبای نبرد با اسلام شده اند با این پندار که خواهند توانست کاری را که دیگر نیروهای شرك و نفاق قادر بر انجام آن نشده اند، عملی سازند و اسلام را به نابودی بکشانند. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تصمیم گرفت برای رویارویی با آنان از شهر خارج شود ولی با شیوه ای که حضرت در هر فتح و پیروزی داشت، قبل از خروج خود به تحکیم پایه و ارکان اداره شهر مکه پرداخت. «معاذ بن جبل» را برای آموزش قرآن و احکام اسلام و «عتاب بن أسید» را برای نماز گزاردن و اداره امور مردم، بر شهر مکه گمارد.

۳۵۶. سیره نبوی ۲ / ۴۲۰؛ خصال ۵۶۲؛ امالی طوسی ۳۱۸.

۳۵۷. طبقات کبری ۲ / ۱۸۴.

۳۵۸. این جنگ در شوال سال هشتم هجری رخ داد.

آن حضرت با دوازده هزار رزمنده که مسلمانان تا آن روز نظیر آن را سراغ نداشتند از مگه خارج گردید و همین فزونی نیرو، سبب غرور و غفلت مسلمانان گردید تا آن جا که ابو بکر گفت: اگر، امروز با قبیله شیبان نیز رویارو شویم، از حیث نفرات، شکست نخواهیم خورد^(۳۵۹).

قبیله های «هوازن» و «ثقیف» با یکدیگر هم پیمان شده و با تمام تجهیزات به اتفاق زنان و کودکان خویش از طائف بیرون آمده و برای زمینگیر کردن مسلمانان موضع گرفتند. با رسیدن پیشقراولان سپاه مسلمانان به آن منطقه، دشمن موفق شد آنان را مجبور به فرار سازد به گونه ای که سایر نیروهای مسلمانان نیز از بیم پا به فرار گذاشتند و تنها نه تن از بنی هاشم که دهمین نفر را (ایمن) پسر ام ایمن تشکیل می داد در کنار رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) ثابت قدم ماندند و منافقان غرق در شادی و سرور شدند و ابوسفیان مسلمانان را به باد تمسخر و شماتت گرفت و گفت: مسلمانان تا کنار دریا عقب خواهند نشست و دیگری گفت: آگاه باشید! که امروز سحر و جادو باطل شد. و فرد دیگری تصمیم گرفت در آن اوضاع آشفته، وجود مقدس رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را به قتل برساند^(۳۶۰).

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به عمویش عباس دستور داد بر صخره ای بالا رود و نیروهای شکست خورده مهاجر و انصار را که از صحنه گریخته بودند فراخواند. ابن عباس با صدای بلند اعلان داشت: ای اصحاب سوره بقره، ای کسانی که زیر درخت رضوان با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت کردید، پیامبر خدا می فرماید: به سوی من آیید، به کجا می گریزید؟ پیامبر این جا حضور دارد!

پس از غفلت و شکست، گویی آگاهی و احساسی بین مسلمانان راه یافت و دوباره باز گشتند تا در دفاع از اسلام و پیامبر، به عهد و پیمان خویش وفا نمایند... رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با مشاهده شور و هیجان آنان، فرمود:

اکنون جنگ به شدت درگرفته من پیامبرم و هیچ گاه دروغ نمی گویم، من فرزند عبدالمطلبم.

و خداوند آرامش خود را بر دل های مسلمانان نازل فرمود و با پیروزی و ظفر، آنان را مورد حمایت قرار داد. بدین سان، سپاهیان کفر شکست خوردند و با به جای نهادن شش هزار اسیر و غنیمت های فوق العاده زیاد پا به فرار گذاشتند.^(۳۶۱) پیامبر(صلی

۳۵۹. طبقات کبری ۲ / ۱۵۰؛ مغازی ۲ / ۸۸۹.

۳۶۰. سیره نبوی ۲ / ۴۴۳؛ مغازی ۳ / ۹۹.

۳۶۱. آیات سوره توبه حمایت و یاری خدا را تشریح کرده و کسانی را که به نیرو و تجهیزات اعتماد ورزیده و آن ها را سبب پیروزی دانسته اند، مورد نکوهش قرار داده است.

الله علیه وآله وسلم) دستور داد از غنایم نگهداری و از اسیران مراقبت شود و سپس دشمن مهاجم را تا منطقه اوطاس و نخله و طائف تعقیب کردند.

وقتی ام سلیم از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) درخواست کرد آن دسته از کسانی را که از صحنه جنگ گریخته و حضرت را تنها گذاشته اند به قتل برساند، آن بزرگوار به جهت خوی والا و بخشش فراوان و رحمت گسترده ای که داشت، در پاسخ او فرمود: «ام سلیم خداوند مسلمانان را یاری کرد، عافیت الهی گسترده تر است.»

در جای دیگر که رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) اطلاع یافت برخی مسلمانان به جهت خشمی که از فرزندان مشرکان به دل داشته اند آنان را به قتل رسانده اند، به خشم آمد و فرمود:

چه شده افرادی در جنگ، کارشان به جایی رسیده که کودکان را به قتل می رسانند، آگاه باشید ما فرزندان را نمی کشیم.

أسید بن حُضیر عرضه داشت: مگر آنان فرزندان مشرکان نیستند؟ حضرت فرمود: «أولیس خيارکم اولاد المشرکین، کل نسمة تولد علی الفطرة حتی یعرب عنها لسانها وأبواها یهودانها او ینصرانها؛^(۳۶۲)

آیا نخبگان امروزه شما مشرک زاده نیستند، هر انسانی بر سرشت پاک متولد می شود تا زبانش از واقعش خبر دهد این پدران و مادرانند که، فرزندان خود را یهودی یا نصرانی تربیت می کنند.

سپاه اسلام دشمن را تا طائف تعقیب کرد و بیش از بیست روز در محاصره قرار داد. دوطرف دیوارها و باغ ها را پناه قرار داده و به یکدیگر تیراندازی می کردند، سپس رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به علی چند، از حمله به طائف منصرف شد.

وقتی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به جَعْرانه (محل گردآوری اسیران و غنایم) رسید، جمعی از قبیله هوازن به پا خاستند و از حضرت تقاضای عفو و بخشش نمودند و عرضه داشتند: ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در جمع این اسیران عمه ها و خاله های شما وجود دارند که در کودکی از شما پرستاری می کردند - با این یادآوری که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) دوران شیر خوارگی خود را میان قبیله سعد تیره ای از هوازن سپری نمود - اگر ما با حارث بن ابی شمر و یا نعمان بن منذر نان و نمک خورده بودیم و برای آن دو، ماجرای نظیر ماجرای شما پیش می آمد، از آن ها انتظار لطف و محبت داشتیم در صورتی که شما از همه برترید. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آنان را بین انتخاب اسیران و اموالشان مخیر ساخت و آن ها اسیران را انتخاب کردند. سپس فرمود:

«سهم من و فرزندان عبد المطلب از آن شماس» و مسلمانان نیز از رهبر خود پیروی کردند و سهمیه خود را بدانان بخشیدند (۳۶۳).

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با توجه به شناخت کاملی که از سرشت انسان ها داشت و تلاشی که برای هدایت مردم و فرونشاندن آتش جنگ داشت، عفو و بخشش را به عنوان تدبیری صحیح و راهکاری استوار برگزید و حتی بر «مالک بن عوف» آتش افروز این جنگ، منت نهاد و فرمود: «به مالک اطلاع دهید اگر اسلام آورد و نزد من آید، خانواده و اموالش را به او باز گردانده و صد شتر به او می بخشم.» و مالک به سرعت اسلام آورد (۳۶۴).

تقسیم غنایم

مسلمانان، با زیر فشار قرار دادن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و با اصرار زیاد خواستار تقسیم غنایم شدند به گونه ای که او را به کنار درختی کشاندند و ردای مبارکش را برگرفتند. حضرت فرمود: ردایم را پس بدهید به خدا سوگند! اگر به تعداد درختان تهامه شتر [گاو و گوسفند...] در اختیار داشته باشید، آن [غنیمت] را میان شما تقسیم می کنم، و آن گاه پی خواهید بُرد که من بخیل و ترسو و دروغگو نیستم.

سپس به پا خاست و مقداری از پشم کوهان شتری برگرفت و آن را میان دو انگشت خود قرار داد و بالا بُرد و فرمود:

«ایها الناس والله ما لی فی فینکم ولا هذه الوبرة الا الخمس، والخمس مردود علیکم»;

مردم! به خدا سوگند! من از غنایم شما حتی از این پشم شتر جز خمس حقی ندارم و خمس را نیز به شما باز خواهم گرداند.

و آن گاه دستور داد تمام غنایم، در يك جا جمع گردد تا به گونه ای عادلانه تقسیم گردد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تقسیم غنایم را با دادن سهمیه «مؤلفه قلوبهم» (کسانی که محبتشان جلب شود) چون ابوسفیان، پسرش معاویه، حکیم بن حزام، حارث بن حارث، سهیل بن عمرو، حویطب بن عبد العزّی و صفوان بن امیه و دیگران که تا گذشته ای نه چندان دور از سران کفر و شرک به شمار آمده و با وی سر جنگ و ستیز داشتند، آغاز نمود و پس از آن حق خود از خمس را نیز میان آنان قسمت کرد. این عملکرد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حقد و کینه برخی از مسلمانانی را که از مصالح

اسلام و اهداف نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) بی اطلاع بودند، برانگیخت تا آن جا که یکی از آنان با اعتراض به رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) اظهار داشت: شما عادلانه عمل نکردی. حضرت فرمود:

وای بر تو! اگر من عدالت به خرج ندهم پس چه کسی به عدالت رفتار می کند.
عمر بن خطاب خواست شخص اعتراض کننده را به قتل برساند، ولی پیامبر اجازه این کار را به او نداد و فرمود: «او را به خود واگذار، زیرا او در آینده از پیروانی برخوردار خواهد شد و چندان در دین تعمق می کنند که مانند رها شدن تیر از چله کمان، از دین و آیین خویش بیرون خواهند رفت.»^(۳۶۵)

اعتراض انصار

سعد بن عباده به مصلحت دید رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را در جریان مطالبی که میان انصار رد و بدل می شد قرار دهد، زیرا آنان با خود می گفتند: رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با دیدن قوم خود، انصار را به فراموشی سپرده است. به همین دلیل سعد، انصار را گرد آورد و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در جمع آنان حضور یافت و پس از حمد و ثنای پروردگار با آن ها چنین سخن گفت:

ای جماعت انصار! این چه سخنی بوده که از شما برایم نقل شده و چرا نگرانید؟! آیا شما درگمراهی به سر نمی بردید که خداوند به وسیله من شما را هدایت بخشید، فقیر بودید، بی نیازتان ساخت و با یکدیگر دشمن بودید، شما را با هم مهربان ساخت؟ عرض کردند: آری! خدا و رسولش برترند، سپس فرمود: آیا به من پاسخ نمی دهید؟

عرض کردند: ای رسول خدا! چه پاسخی بدهیم؟ فرمود:

به خدا سوگند! اگر شما این گونه سخن بگویید سخنی صحیح بر زبان آورده اید؛ شما حق دارید به من بگویید: زمانی که همه تو را تکذیب کردند، ما شما را تصدیق نمودیم، تو را یاری نکردند، یاری ات کردیم، تو را بیرون راندند، ما پناحت دادیم، تهنی دست بودی، تو را کمک کردیم...
ای جماعت انصار! شما تنها در مورد مقداری از مال دنیوی که من به برخی افراد دادم تا به اسلام گرایش یابند و شما را به اسلام خود واگذارم، نگران شدید؟ آیا راضی نیستید آنان با خود گوسفند و شتر ببرند ولی شما پیامبر را با خود به سرزمینتان باز گردانید؟ به خدایی که جانم در دست اوست! اگر هجرت در کار نبود من نیز فردی از انصار به شمار می آمدم و اگر همه مردم به راهی بروند و انصار در راهی دیگر گام بردارند، من مسیر انصار را انتخاب خواهم کرد.^(۳۶۶)

۳۶۵. السیرة النبویة: ۴۹۶/۲، وراجع المغازی: ۹۴۸/۳.
۳۶۶. سیرة نبوی ۴۹۶/۲؛ به مغازی ۹۴۸/۳ مراجعه شود.

این کلمات، احساس و عواطف انصار را برانگیخت و دریافتند که در تصوّر خود نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دچار اشتباه شده اند از این رو، همه گریه کنان عرضه داشتند: ای رسول خدا! ما به همان سهم خویش راضی هستیم.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در ماه ذی قعدة به اتفاق همراهان خود از جعرانه رهسپار مکه گردید و پس از انجام عمره از احرام خارج شد و با گماردن عتاب بن أسید و معاذ بن جبل بر مکه، به اتفاق مهاجران و انصار، متوجه مدینه شد (۳۶۷).

۴. غزوه تبوك (۳۶۸)

دولت اسلامی به نظامی تبدیل شد که همه قدرت ها از آن حساب می بردند و مسلمانان باید به حراست از مرز و بوم و سرزمین این نظام می پرداختند تا رسالت اسلامی به سراسر گیتی راه یابد.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مسلمانان را از سراسر نقاط سرزمین دولت اسلامی جهت آمادگی برای جنگ با روم فرا خواند، زیرا اخبار و اطلاعات رسیده تأکید داشت که رومیان خود را برای حمله به جزیره العرب و ساقط کردن دولت و از بین بردن دین اسلام، مهیا ساخته اند. اتفاقاً آن سال با خشکسالی و کمبود محصولات و تابستانی گرم، مصادف شد که خود، بر دشواری خروج از شهر و رویارویی با دشمن نیرومند و کار آزموده، که از ساز و برگ و نیروی فراوانی برخوردار بود، می افزود. افراد سست عنصر و بی روحیه، از رفتن به جنگ خودداری کردند و يك بار دیگر نفاق چهره خود را آشکار ساخت تا در تصمیم و اراده مردم خلل ایجاد کند و دست از یاری دین خدا بر دارند. برخی در اثر وابستگی شدید به دنیا، دسته ای دیگر به بهانه شدت گرما، از پیوستن به سپاه، خودداری کردند و گروهی به جهت عدم توانایی و قدرت و اندک بودن امکانات موجود رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای همراه بردن آنان، از رفتن باز ماندند، با این که مؤمنان راستین، اموال و دارایی خود را برای جهاد در راه خدا هزینه کرده بودند.

به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خبر رسید منافقان در خانه یکی از یهودیان گرد آمده و مردم را از تصمیم خود منصرف می کنند و آنان را از جنگ می ترسانند. حضرت به

۳۶۷. سیره نبوی ۲ / ۴۹۸؛ مغازی ۳ / ۹۵۷.

۳۶۸. غزوه تبوك در رجب سال نهم هجری اتفاق افتاد.

شدت با آنان برخورد کرد و به عده ای مأموریت داد تا خانه ای را که منافقان در آن دست به توطئه می زدند بر سرشان خراب کنند تا برای دیگران درس عبرت شود. خداوند با فرو فرستادن آیاتی، از نقشه های منافقان پرده برداشت و خودداری کنندگان از جنگ را نکوهش کرد و افراد ضعیف را معذور دانست. تعداد سپاهیان اسلام - حد اقل - به سی هزار رزمنده بالغ گردید. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با کاردانی و حُسن تدبیر و یقین بالایی که از علی بن ابی طالب (علیه السلام) سراغ داشت وی را جانشین خود در مدینه قرار داد، زیرا از اعمال تخریب گرانه منافقان در مدینه، بیمناک بود. از این رو، به علی (علیه السلام) فرمود:

«یا علی إن المدینة لا تصلح إلا بی او بك»؛^(۳۶۹)

ای علی! اداره امور مدینه تنها به دست من یا تو سامان می یابد

بیان جایگاه علی (علیه السلام) نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

منافقان و بیمار دلان در مورد حضور علی بن ابی طالب (علیه السلام) در مدینه، دست به شایعه پراکنی زدند و گفتند: چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از علی افسرده خاطر و به او بی اعتنا شده، وی را با خود نبرده است. اینان به امید این که فضای مدینه برایشان باز بماند، دست به این تحریکات زدند. به همین سبب، علی (علیه السلام) در نزدیکی مدینه خود را به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رساند و عرضه داشت: «ای پیامبر خدا! منافقان مدعی اند که حضور مرا ناگوار دانسته خواسته ای مرا با خود همراه ببری و بدین ترتیب به من بی اعتنایی کرده ای.»

حضرت فرمود:

«کذبوا! ولكننی خلفتک لما ترکت ورائی فاخلفنی فی أهلی وأهلك، أفلا ترضی یا علی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدی؟»^(۳۷۰)؛

آنان دروغ گفته اند، من تو را برای رسیدگی به کارهایی که به جای نهادم، جانشین خود ساختم، اکنون به مدینه باز گرد و در خانواده من و خانواده خود، جانشینم باش مگر خشنود نیستی که نسبت تو به من نسبت هارون به موسی باشد، با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد آمد؟

۳۶۹. ارشاد مفید ۱ / ۱۱۵؛ انساب الأشراف ۱ / ۹۴ - ۹۵؛ کنز العمال ج ۱۱ باب فضائل علی ۷.
 ۳۷۰. امتاع الاسماع ۱ / ۴۹۹؛ صحیح بخاری ۳ / ۱۳۵۹؛ حدیث ۳۵۰۳؛ صحیح مسلم ۵ / ۲۳؛ حدیث ۲۴۰۴؛ سنن ابن ماجه ۱ / ۴۲؛ حدیث ۱۱۵.

سپاه «عسرت» (سختی)

سپاه مسلمانان در مسیری ناهموار و طولانی به حرکت در آمد و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر خلاف جنگ های گذشته، هدف از این حرکت را برای آنان روشن ساخت. در مسیر راه یکی از کسانی که از مدینه وی را همراهی می کرد، از راه باز ماند. حضرت به یاران خود فرمود: او را به حال خود وانهد، اگر در او خیری باشد خدا وی را به شما ملحق خواهد کرد و اگر نباشد، خداوند شما را از وجود او راحت کرده است.»

زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به ویرانه های قوم صالح رسید، سپاه خود را به سرعت عبور داد و با پند و موعظه یاران خود را مخاطب ساخت و فرمود: به خانه های ویران ستم پیشگان وارد نشوید، مگر این که از بیم دچار شدن سرنوشتی مانند سرنوشت آنان، گریان شوید.

حضرت، آنان را از برداشتن آب از آن منطقه نهی فرمود و از اهمیت شرایط جوی آن سامان بدانان هشدار داد.^(۳۷۱) این سپاه به جهت مشکلات و دشواری هایی که در خصوص آب و غذا و هزینه و مرکب با آن روبه رو بود، «جیش العسرة» نامیده شد.

مسلمانان به سپاه روم که دچار از هم پاشیدگی شده بودند، دست نیافتند، از این رو، فرستاده خدا و رهبر مسلمانان، برای گزینش یکی از دوکار: تعقیب دشمن یا بازگشت به مدینه، با یارانش به مشورت پرداخت، آن ها در پاسخ عرضه داشتند: اگر برای تعقیب دشمن، مأموریت داری، ما حاضریم. حضرت فرمود: «اگر مأمور به انجام این کار بودم با شما مشورت نمی کردم».^(۳۷۲) بدین ترتیب، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تصمیم گرفت به مدینه باز گردد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با فرمانروایان مناطق شمالی جزیره العرب ارتباط برقرار ساخت و با آنان پیمان عدم تعرض بست و از بیم این که مبادا فرمانروای «دومة الجندل» در هجومی دیگر دست همکاری به رومیان دهد، خالد بن ولید را به سوی آنان گسیل داشت. و مسلمانان در این درگیری موفق شدند فرمانروای آنان را دستگیر کنند و غنیمت های فراوانی با خود همراه بیاورند.^(۳۷۳)

نقشه ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

۳۷۱. سیره نبوی ۲ / ۵۲۱؛ سیره حلبی ۳ / ۱۳۴.

۳۷۲. مغازی ۳ / ۱۰۱۹.

۳۷۳. طبقات کبری ۲ / ۱۶۶؛ بحار الأنوار ۲۱ / ۲۴۶.

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان پس از اقامتی بیش از ده روز در تبوک، به مدینه باز گشتند. در این فاصله شیطان، جمعی از کسانی را که به خدا و رسول او ایمان نیاورده بودند به وسوسه انداخت و تصمیم به ترور رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) گرفتند. نقشه آنان این گونه بود که هنگامی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از نزدیک آن ها عبور می کند شتر او را رم دهند تا حضرت در درّه موجود در مسیر راه سقوط کند.

سپاه اسلام به گردنه (بین مدینه و شام) که رسید رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هر يك از شما بخواهد می تواند مسیر خود را از وسط درّه که وسیع تر است انتخاب کند. و خود، راه گردنه را برگزید، مهار شتر حضرت در دست عمار یاسر بود و از پشت سر حذیفه یمانی شتر را می راند.

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در روشنایی مهتاب، سواران نقابداری را مشاهده کرد که در حرکتی مشکوک از پشت سر، خود را به وی رساندند. حضرت به خشم آمد و بر آن ها بانگ زد و به حذیفه فرمان داد شتران آن ها را دور کند؛ رعب و وحشت بر سواران چیره شد و دریافتند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از تصمیم و توطئه آن ها آگاه شده است از این رو، به سرعت گردنه را ترك کردند تا به میان مردم رفته و هویت آن ها مشخص نشود.

حذیفه که آنان را از شترهایشان شناخته بود از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) درخواست کرد شخصی را جهت کشتن آنان اعزام دارد ولی پیامبر رحمت آنان را مورد عفو و بخشش قرار داد و به خدا واگذار نمود^(۳۷۴).

نتایج غزوه تبوک

۱. مسلمانان به عنوان قدرتی بزرگ و سازمان یافته که از اعتقادی راستین برخوردار بودند، ظاهر شدند. کشورهای مجاور و دیگر ادیان از آن ها حساب بردند و این خود، برای قدرت های خارج و داخل سرزمین های اسلامی، زنگ خطر و هشدار جدی تلقی می شد تا مسلمانان و اسلام را مورد تعرض قرار ندهند.

۲. مسلمانان از طریق امضای قرارداد، با فرمانروایان مناطق مرزی (شمال)، امنیت این منطقه را تضمین نمودند.

۳ . مسلمانان از قدرت و توان خویش برای بسیج سپاهی گران از نیروی انسانی و تجهیزات، بهره بردند و در زمینه سازمان دادن و آماده سازی، مهارت آنان افزایش یافت و سفر به تبوك به منزله كسب خبر عملیاتی شمار می آمد كه مسلمانان توانستند در مراحل بعدی از آن بهره بگیرند.

۴ . غزوه تبوك، آزمونی برای روحیه مسلمانان و شناخت منافقان وجداسازی آن ها از مسلمانان به شمار می آمد.

۵ . مسجد ضرار

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با آوردن دین یکتاپرستی و آیینی باگذشت، کوشید طبق دستورات الهی انسان هایی شایسته و جامعه ای سالم تربیت کند. آن بزرگوار برای زدودن پلیدی شرك و وسوسه های شیطانی و بیماری های روحی از انسان، دشواری ها و مصیبت ها و نبردها را به جان خرید.

احساسات کینه توزانه و حسد، در جمعی از منافقان تحريك شد و به ادعای ایجاد معبدی برای عبادت سالخوردگان و بیماران در شب های بارانی، در مقابل مسجد «قُبا» دست به بنای مسجدی زدند و نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شتافتند و از او خواستند در آن مسجد نماز بگزارد تا به عمل آن ها مشروعیت بخشد. از آن جا كه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آماده حرکت به تبوك بود، پاسخ به درخواست آن ها را به تأخیر انداخت و در بازگشت از این سفر وحی الهی نازل شد و او را از نماز گزاردن در آن مسجد نهی فرمود، زیرا این جایگاه، خود عاملی برای پراکنده ساختن مسلمانان و آسیب رساندن به آنان به شمار می آمد و میان مسجدی كه بر اساس تقوا و مسجدی كه بر پایه آسیب رسانی به مسلمانان بنا شده بود، تفاوتی بسیار بود، به همین دلیل، پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمان به تخریب و سوزاندن آن داد(۳۷۵).

۶. سال ورود هیئت ها

حاکمیت اسلام بر جزیره العرب، به روشنی پدیدار شد و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از اتمام حجت و بیم دادن مردم، هیچ گاه به اعمال قدرت و جنگ متوسل نمی شد بلکه جنگ مسلمانان در بیشتر درگیری ها، جنبه دفاعی داشت، وانگهی برخی از قدرت های شرک، جز با زور و قدرت و تهدید و بیم دادن، گوش حق شنوا نداشتند و به راه راست رهنمون نمی شدند.

زمانی که مسلمانان به مرکز دولت خود - مدینه منوره - باز گشتند، رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) دسته هایی از سپاهیان خود را جهت پاکسازی سرزمین اسلامی از پایگاه های بت پرستی، به گوشه و کنار اعزام داشت.

به سبب پیروزی های پیایی و قدرتی که مسلمانان به دست آورده بودند و همه قبایل و سران جزیره العرب با گوش شنوا ندای اسلام و اهداف روشن آن را شنیدند، از این رو، برای اظهار اسلام خود نمایندگان خود را به صورت هیئتی به حضور رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)، در مدینه فرستادند پیامبر اسلام از این نمایندگان استقبال کرد و در حق آنان نیکی روا داشت و افرادی را به دیار آنان فرستاد تا دستورات اسلام را به آنان بیاموزند. لذا آن سال «عام الوفود» (سال ورود هیئت ها) نامیده شد.

اسلام آوردن قبیله ثقیف

شرایطی که نصرت الهی بر آن حاکم بود، هر انسان عاقلی را وامی داشت تا در کار خود بیندیشد و در راستای درک مفاهیم اسلام، عقل خویش را داور قرار دهد. روزی بود که قبیله ثقیف پس از تعقیب، به طائف پناه بردند و رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با تدبیر استوار خود، فتح آن شهر را به تأخیر انداخت، اینک امروز همان قبیله سرسخت و کینه توز که «عروه بن مسعود ثقفی» یکی از سران خود را به جرم مسلمانی و فراخواندن آنان به آیین جدید، به قتل رسانده بودند، هیئت نمایندگی اش را به مدینه اعزام کرده است.

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) ضمن استقبال از هیئت نمایندگی ثقیف دستور داد در ناحیه ای از مسجد برای آنان خیمه ای برپا کنند و خالد بن سعید را برای انجام مراتب

تشریفات مأموریت داد. این هیئت درگفت وگوهای خود با رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)، برای پذیرش اسلام شرط کردند که:

حضرت، مدتی دست از بت های قبیله آنان بردارد؛ ولی پیامبر جز یکتاپرستی خالصانه خدا، شرطی را پذیرا نشد، آنان رفته رفته از خواسته های خود صرف نظر کرده تا سرانجام پذیرفتن اسلام را به این مشروط کردند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آنان را از شکستن بت هایشان به دست خود و نیز از نماز خواندن، معاف دارد. حضرت فرمود: «**لا خیر فی دین لا صلاة فیه**»؛ در دینی که نماز وجود نداشته باشد، هیچ گونه خیری نیست.

بدین ترتیب، پذیرای اسلام شدند. این هیئت برای آموختن احکام دین، مدتی نزد پیامبر ماند و سپس آن حضرت به ابوسفیان بن حرب و مغیره بن شعبه مأموریت داد برای انهدام بت های طائف راهی آن سامان شوند^(۳۷۶).

۷. در سوگ ابراهیم

در اوج شادی و سرور پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) که با پیروزی اسلام و گسترش آن، مردم دسته دسته به دین خدا وارد می شدند؛ ابراهیم فرزند رسول خدا که دو بهار از عمرش سپری شده بود بیمار گشت و مادرش (ماریه) به پرستاری او پرداخت ولی به حالش سودی نبخشید. به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) خبر دادند فرزندش در حال احتضار است. زمانی که حضرت به خانه رسید ابراهیم در آغوش مادر در حال جان دادن بود، وی او را از مادرش گرفت و فرمود:

«یا ابراهیم انا لن نغنی عنک من الله شیئاً انا بک لمحزونون تبکی العین و یحزن القلب ولا نقول ما یسخط الرب ولولا أنه وعد صادق وموعود جامع فان الآخر منا یتبع الاول لوجدنا علیک یا ابراهیم وجداً شديداً ما وجدناه»؛^(۳۷۷)

ابراهیم! برای نجات تو کاری از ما ساخته نیست، در سوکت اندوهگین هستیم، چشم ها گریان و دل اندوهبار است، ولی هرگز سخنی بر خلاف رضای حق بر زبان جاری نخواهیم ساخت، اگر وعده

۳۷۶. سیره نبوی ۲ / ۵۳۷؛ سیره حلبی ۳ / ۲۱۶.
۳۷۷. سیره حلبی ۳ / ۳۱۱؛ بحار الأنوار ۲۲ / ۱۵۷.

راستین و انجام شدنی الهی نبود که ما نیز در پی تو خواهیم آمد، در فراق تو بیش از این که اندوهگین هستیم، بیتابی می کردیم.

نشانه های حزن و اندوه بر چهره مبارك نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) ظاهر گشت، به حضرت عرض شد: مگر شما ما را از این عمل نهی نمی کردی؟ حضرت فرمود: «من از حزن و اندوه نهی نکردم، بلکه از خراشیدن صورت و چاک زدن گریبان و داد و فریاد و ناله شیطان نهی نمودم.»^(۳۷۸)

و روایت شده که فرمود:

«انما هذه رحمة، ومن لا یرحم لا یرحم»؛^(۳۷۹)

این، خود نوعی رحمت است و هر کس رحم نکند، به او رحم نمی کنند.

برخی از مسلمانان با توجه به جایگاه با عظمت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در پیشگاه خدا و معجزاتی که برای جهانیان پدیدار ساخت تا به او ایمان آورند، پنداشتند گرفتن خورشید در روز وفات ابراهیم از نشانه های خدا، در مرگ اوست ولی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از بیم این که مبادا این گونه خرافات توسط افرادی نادان به سنت و باور، تبدیل شود به سرعت بر این پندار غلط، خط بطلان کشید و فرمود: «مردم! خورشید و ماه دو نشانه قدرت الهی هستند و هیچ گاه برای مرگ و یا تولد کسی نمی گیرند.»^(۳۸۰)

۳۷۸. سیره حلبی ۳ / ۳۱۱.

۳۷۹. بحار الانوار ۲۲ / ۱۵۱.

۳۸۰. تاریخ یعقوبی ۲ / ۸۷.

بخش سوم پاکسازی جزیره العرب از بت پرستی

۱. بیزاری از مشرکان

پس از گسترش دین و آیین با گذشت الهی در گوشه و کنار جزیره العرب بسیاری از مردم بدان گرویدند و جز اندک افرادی در این سرزمین، کسی بر آیین شرك و بت پرستی باقی نماند. در این جا لازم بود در موسم انجام مناسک بزرگ ترین گردهمایی عبادی سیاسی، اعلانی صریح و قاطع صورت گیرد تا تمام مظاهر شرك و بت پرستی در هم ریزد.

وقت مناسبی دست داده بود که دولت اسلامی آرمان و اهداف خود را در همه جا آشکار سازد و مرحله پیشین که مبتنی بر مدارا و جذب دل ها بود پایان برسد. بنا بود آیات ابتدای سوره برائت که به صراحت بیانگر برائت از همه مشرکان بود به همراه اعلامیه برائت، توسط ابو بکر در دهم ذی حجه در منطقه «منی» خوانده شود. مواد برائت به شرح ذیل است:

۱. هیچ کافری وارد بهشت نخواهد شد.
 ۲. کسی نباید با بدن عریان کعبه را طواف کند، چه این که پیش از آن آداب و رسوم جاهلیت چنین اجازه ای را به آن می داد.
 ۳. از امسال به بعد هیچ مشرکی حق ادای حج نخواهد داشت.
 ۴. هر کس با پیامبر قرار و پیمانی بسته تا پایان مدتش، از اعتبار برخوردار است. مشرکان تنها چهار ماه مهلت دارند به اسلام بگروند و پس از گذشت این مدت هر مشرکی در سرزمین اسلامی دیده شود، به قتل خواهد رسید.
- وحی الهی بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شد و این اصل مهم را به آن حضرت ابلاغ نمود که:

«أَنَّهُ لَا يُوَدَىٰ عِنكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ»؛^(۳۸۱)

۳۸۱. کافی ۱ / ۳۲۶؛ ارشاد ۳۷؛ واقعی ۳ / ۱۰۷۷؛ خصایص نسایی ۲۰؛ صحیح ترمذی ۳ / ۱۸۳؛ مسند احمد ۳ / ۲۸۳؛ فضائل الخمسه من الصحاح الستة ۲ / ۳۴۳.

موضوع برانیت از مشرکان را باید خود ابلاغ کنی، و یا کسی از خودت، ابلاغ نماید. این جابود که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)، امیرمؤمنان(علیه السلام) را برای این مأموریت اعزام فرمود. علی بن ابی طالب(علیه السلام) نیز میان انبوه جمعیت حاجیان به پا خاست و با قدرت و بی پروایی که با قاطعیت و روشنی پیام، متناسب بود به قرانیت آن پرداخت و مردم با توجه و دقت به آن گوش فرا دادند. تأثیر این پیام بر مشرکان به گونه ای بود که همگی اسلام آورده و حضور پیامبر شرفیاب شدند.

۲. مباحله نصارای نجران

سران و اندیشمندان مسیحیان نجران در يك گردهمایی نامه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) را که حضرت در آن، آنان را به پذیرش اسلام دعوت کرده بود، مورد بررسی قرار دادند، ولی به نتیجه ای نهایی دست نیافتند. آن ها نوشته هائی در اختیار داشتند که بر ظهور پیامبری پس از حضرت عیسی(علیه السلام) تأکید داشت و اموری که از محمد سر زده بود به پیامبری او اشاره داشت. از این رو، تصمیم گرفتند برای دیدار و گفت و گو با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هیئتی را نزد وی اعزام دارند. پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) با آن هیئت بلند پایه دیدار کرد ولی از آن جا که ظواهر آنان رنگ بت پرستی داشت و لباس های دیبا و ابریشم بر تن داشتند و زیور آلات و صلیب به گردن آویخته بودند، برای حضرت ناخوشایند آمد. فردای آن روز با تغییر ظواهر خود، بار دیگر حضور پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) رسیدند، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) این بار به آنان خوش آمد گفت و ارج و احترام نهاد و به آنان فرصت داد تا مراسم دینی خویش را بر پا دارند. (۳۸۲)

سپس اسلام را بر آن ها عرضه کرد و آیاتی از قرآن برایشان تلاوت فرمود؛ ولی آن ها از پذیرش اسلام سر باز زدند و بحث و مناقشات فراوانی میان آنان صورت گرفت. سرانجام به این نتیجه رسیدند که نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به فرمان خدای عزّ وجلّ با آنان به مباحله بپردازد و روز بعد را برای انجام مباحله تعیین کردند.

فردای آن روز رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در حالی که حسین را در آغوش و دست حسن را در دست داشت و پشت سر او دخترش فاطمه و پسر عمویش علی بن ابی

طالب(علیهم السلام) در حرکت بودند، برای امتثال فرمان خدای متعال در محل تعیین شده حضور یافت. و قرآن حکیم به روشنی این ماجرا را یادآور شده و فرموده است:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ); (۳۸۳)

هر گاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده باز هم کسانی با تو به ستیز برخیزند، به آن ها بگو: بیایید ما و شما فرزندان و زنان و نفوس خویش را فرا بخوانیم و آن گاه مباحله انجام دهیم و لعنت خدا را نثار دروغگویان سازیم.

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) غیر از افراد یاد شده هیچ يك از مسلمانان را با خود همراه نبرد تا بدین وسیله پیامبری و رسالت راستین خود را برای همه ثابت کند. در این جا کشیش نجران به همراهان خود گفت: ای هم کیشان! من اکنون نظاره گر چهره هایی هستم که اگر از خدا درخواست کنند کوهی را از جا برگند، آن را عملی خواهد ساخت. بنابراین، اگر شما با آنان مباحله کنید به هلاکت رسیده و يك نفر مسیحی بر روی زمین باقی نخواهد ماند.

وقتی مسیحیان از مباحله با پیامبر و اهل بیت او (صلوات الله علیهم اجمعین) سرباز زدند، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به آنان فرمود:

اگر از مباحله منصرف شده اید، اسلام بیاورید و از امتیازاتی که مسلمانان برخوردارند، بهره مند شوید و حقوقی را که مسلمانان باید رعایت کنند شما نیز رعایت کنید.

ولی پذیرا نشدند. حضرت فرمود: بنابراین، با شما خواهم جنگید. آنان در پاسخ گفتند: ما در برابر عرب از توان جنگی برخوردار نیستیم ولی با شما قرارداد صلح امضا می کنیم که اگر به ما حمله نکنید و ما را از دین و آیین خود برنگردانید، سالیانه دو هزار لباس، نیمی را در ماه صفر و نیمی در رجب و تعداد سی زره معمولی آهنین، به شما تحویل دهیم.

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با پذیرش این پیشنهاد با آنان قرارداد صلح بست و فرمود:

به خدایی که جانم در دست اوست! هلاکت نجرانیان نزدیک شده بود و اگر مباحله انجام داده بودند به صورت بوزینه و خوک در می آمدند و سرزمینشان بر آن ها آتشی بر می افروخت که مردم نجران و

حتی پرنندگان بر درخت را طعمه خویش می ساخت و سال، به پایان نرسیده بود که همه نصارا به هلاکت می رسیدند.^(۳۸۴)

و بدین سان و بی آنکه اسلام آورند به دیار خود باز گشتند نقل شده دیری نپایید دو تن از سران نصارا به نام های عاقب و سید پس از حرکت، نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) باز گشتند و اسلام آوردند.^(۳۸۵)

۳ . حجة الوداع

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) برجسته ترین الگوی بشریت به شمار می آمد، آیات الهی را به مردم می رساند و آن ها را تفسیر می کرد و با بیانی روشن، به تشریح احکام آن می پرداخت. انبوه مسلمانان، مشتاق بودند در گفتار و کردار، از آن حضرت پیروی کنند. با فرا رسیدن ماه ذی قعدة سال دهم هجری، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) جهت آشنا ساختن مردم با احکام الهی در حج، تصمیم برانجام مراسم حج گرفت. گفتنی است که پیامبر قبلاً حج انجام نداده بود، لذا هزاران مسلمان از شهرهای بزرگ و صحرائشینان و قبایل مختلف، دسته دسته به مدینه رو آوردند و خود را برای همراهی با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در سفر حج، آماده ساختند به گونه ای که تعداد آن ها به مرز صد هزار نفر رسید.

دوستی و محبت راستین و برادری اسلامی و پاسخگویی به ندای رهبرشان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)، مسلمانان را در يك مكان گرد آورد با این که در گذشته های نه چندان دور با هم دشمن بودند و بر یکدیگر فخر و مباهات می کردند و در نادانی و کفر به سر می بردند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) همه همسران خود و دخت گرامی اش فاطمه زهرا(علیها السلام) را با خود همراه بُرد و همسر او علی بن ابی طالب(علیه السلام) را به مأموریتی اعزام نمود و ابودجانه انصاری را بر مدینه گمارد.

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در ذوالحلیفه با دو قطعه پارچه سفید احرام بست و هنگام احرام چنین گفت:

«لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك لبيك، إن الحمد والنعمة لك والملك، لا شريك لك لبيك.»

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) چهارم ذی حجه به شهر مکه نزدیک شد و تلبیه (لبیک گفتن) را قطع کرد. سپس در حالی که حمد و ثنای خدا را فراوان به جا می آورد وارد مسجد الحرام شد و حَجَر را استلام کرد و هفت دور طواف نمود و در مقام ابرهیم دو رکعت نماز خواند و آن گاه سعی بین صفا و مروه انجام داد و سپس رو به حاجیان کرد و فرمود: «کسانی که قربانی با خود نیاورده اند می توانند از احرام خارج شوند و حجشان را به عمره تبدیل کنند و آنان که قربانی آورده اند بر احرام خود باقی بمانند.»

بعضی از مسلمانان با این پندار که آنان نیز باید مانند رهبرشان رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) هم چنان محرم باشند، با فرمان آن بزرگوار مخالفت کردند. پیامبر از این کار به خشم آمد و فرمود: «اگر قربانی به همراه نیاورده بودم، خود نیز همان گونه که به شما دستور دادم عمل می کردم.»^(۳۸۶)

علی بن ابی طالب(علیه السلام) از سفر یمن به مکه باز گشت تا به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بپیوندد و ۳۴ قربانی با خود آورده بود. در نزدیکی مکه یکی از افراد خود را بر سپاهیان گمارد و شتابان وارد مکه شد. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از دیدن علی و موفقیت چشم گیری که در یمن نصیب وی شده بود، شادمان گشت و بدو فرمود: «رهسپار مسجد الحرام شو و کعبه را طواف نما و مانند یاران از احرام خارج شو.»

حضرت علی(علیه السلام) عرضه داشت: «من مانند شما تهلیل (لا اله الا الله) بر زبان آوردم. من هنگامی که احرام بستم عرضه داشتم: خدایا! همان گونه که پیامبر و فرستاده ات حضرت محمد تهلیل گفت، تهلیل می گویم.»

سپس رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به او دستور داد نزد سپاهیان خود باز گردد و آن ها را به سمت مکه همراهی کند. وقتی این افراد خدمت پیامبر رسیدند و از آن جا که علی (علیه السلام) آنان را بر کار اشتباهی که در غیاب وی انجام داده بودند، مورد نکوهش قرار داده بود؛ از وی به پیامبر شکایت کردند. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در پاسخ آنان فرمود:

«ایها الناس لا تشکوا علیاً فوالله إنه لأخشن فی ذات الله من أن یشتکی»؛^(۳۸۷)

مردم! از علی شکوه نکنید وی در راه خدا سختگیرتر از آن است که کسی از او شکایت کند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) روز نهم ذی حجه به اتفاق انبوه مسلمانان، رهسپار عرفات گردید و تا غروب روز نهم در عرفات درنگ کرد و با فرا رسیدن تاریکی شب

۳۸۶. بحار الأنوار ۲۱ / ۳۱۹.

۳۸۷. سیره نبوی ۲ / ۶۰۳؛ بحار الأنوار ۲۱ / ۳۸۵.

سوار بر ناقه رهسپار مزدلفه گردید. پاسی از شب را در آن جا سپری نمود و از طلوع فجر تا طلوع خورشید هم چنان در مشعر الحرام توقف نمود و روز دهم به سمت «مِنى» حرکت کرد و اعمال آن از جمله: رمی جمرات و قربانی و سر تراشیدن را انجام داد سپس برای ادای بقیّه اعمال حج، راهی مکه شد.

این حج بدان جهت که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن با مسلمانان خدا حافظی کرد و به نزدیک بودن وفات خود اشاره نمود «حجة الوداع»، و بدین سبب که فرمان الهی را در زمینه جانشینی پس از خود به مردم ابلاغ کرد «حجة البلاغ» نامیده شد و برخی آن را بدین جهت که نخستین حج پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) تلقی می شد و حضرت در آن به بیان احکام ثابت اسلام در خصوص مناسک حج پرداخته بود، «حجة الاسلام» نامیدند.

سخنان پیامبر در حجة الوداع

روایت شده رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در حجة الوداع خطبه ای بلند ایراد کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«ایها الناس اسمعوا منی اُبیین لكم فانی لا ادری لعلى لا القاکم بعد عامی هذا فی موقفی هذا. ایها الناس إن دمانکم واموالکم علیکم حرام إلی أن تلقوا ربکم کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا. ألا هل بلّغت؟ اللهم اشهد. فمن كانت عنده امانة فلیؤدها إلی الذی انتمنه علیها وإنّ ربا الجاهلیة موضوع، وإنّ أوّل رباً ابدأ به ربا عمی العباس بن عبد المطلب. وإنّ دماء الجاهلیة موضوعة، وإنّ أوّل دم ابدأ به دم عامر بن ربیعة بن الحارث بن عبد المطلب وإنّ مآثر الجاهلیة موضوعة غیر السدانة والسقایة، والعمد قود، وشبه العمد ما قتل بالعصا والحجر ففیه مائة بعیر فمن زاد فهو من اهل الجاهلیة.

ایها الناس إن الشیطان قد ینس ان یُعبد فی ارضکم هذه ولكنه رضی أن یطاع فیما سوی ذلك مما تحتقرون من اعمالکم.

ایها الناس انما النسیء زیادة فی الکفر یضلل به الذین کفروا یحلّونه عاماً ویحرمونه عاماً لیواطنوا عدّة ما حرّم الله. وإنّ الزمان استدار کهیئته یوم خلق الله السماوات والأرض وإنّ عدّة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً فی کتاب الله یوم خلق الله السماوات والأرض منها اربعة حرم، ثلاثة متوالیات و واحد فرد: ذو القعدة و ذوالحجة والمحرّم ورجب الذی بین جمادی و شعبان. ألا هل بلّغت؟ اللهم اشهد.

ایها الناس إن نساءكم عليكم حقاً وإن لكم عليهن حقاً. لكم عليهن أن لا يوطننّ فرشكم غيركم ولا يدخلن أحداً تكرهونه بيوتكم إلا بإذنكم ولا يأتين بفاحشة فإن فعلن فإن الله قد أذن لكم أن تعضلوهن وتهجروهن في المضاجع وتضربوهن ضرباً غير مبرح، فإن انتهين وأطعنكم فعليكم رزقهنّ وكسوتهنّ بالمعروف، وإنما النساء عندكم عوار لا يملكن لأنفسهنّ شيئاً، اخذتموهنّ بأمانة الله واستحللتم فروجهنّ بكلمة الله فاتقوا الله في النساء واستوصوا بهنّ خيراً.

ایها الناس انما المؤمنون إخوة فلا يحلّ لامرئ مال أخيه إلا عن طيب نفس. ألا هل بلّغت؟ اللهم اشهد.

فلا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض؛ فإني قد تركتُ فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتي اهل بيتي ألا هل بلّغت؟ اللهم اشهد.

ایها الناس إن ربکم واحد، وان أباکم واحد، کلکم لآدم، وآدم من تراب، أکرکم عند الله أتقاکم، ليس لعربيّ علی عجميّ فضل إلا بالتقوى، ألا هل بلّغت؟ قالوا: نعم. قال(صلى الله عليه وآله وسلم) فليبلغ الشاهد منكم الغائب^(۳۸۸). ایها الناس ان الله قد قسم لكل وارث نصيبه من الميراث ولا يجوز لوارث وصية في اكثر من الثلث، والولد للفراش وللعاهر الحجر، من ادعى الى غير ابيه او تولى غير موالیه فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين، لا يقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً... والسلام عليكم ورحمة الله»؛^(۳۸۹)

مردم! سختم را بشنوید تا مطالبی را برایتان بیان دارم، چه این که نمی دانم شاید سال بعد شما را در چنین مکانی نبینم. مردم! جان و مال شما تا آن گاه که به دیدار خدا می روید، مانند این روز و این ماه و این سرزمینتان بر یکدیگر حرام است، آیا ابلاغ کردم: خدایا! گواه باش.

هر کس امانتی نزد اوست آن را به صاحبش باز گرداند، ربای دوران جاهلیت ساقط است و نخستین ربایی که آن را ساقط می کنم، ربای عمویم عباس پسر عبد المطلب است. خون هایی که در جاهلیت ریخته شده نادیده گرفته می شود، و نخستین خونی را که نادیده می گیرم خون عامر پسر ربیعہ پسر حارث پسر عبدالمطلب است. امتیازات جاهلیت به جز پرده داری کعبه و آب دادن حاجیان، از درجه اعتبار ساقط است. قتل عمد باید قصاص شود، و هر چه به وسیله عصا و سنگ کشته شود، شبه عمد است و باید صد شتر دیه داده شود، آن کس که بر این مقدار بیفزاید، اندیشه ای جاهلی دارد.

۳۸۸. بحار الأنوار ۲۱ / ۴۰۵.

۳۸۹. عقد الفرید ۴ / ۵۷؛ طبقات کبری ۲ / ۱۸۴؛ خصال ص ۴۸۷ بحار الأنوار ۲۱ / ۴۰۵؛ این خطبه در منابع سیره و تاریخ با اختلاف در زیادی و کاستی، وارد شده است.

مردم! شیطان از این که در سرزمین شما مورد پرستش قرار گیرد، مأیوس گشته ولی جز پرستش راضی است در اعمالی که آن ها را کوچک می شمارید، از او فرمان ببرید.

مردم! تأخیر ماه حرام، افزایش در کفر است، آنان که کافرند بدان گمراه می گردند، يك سال، آن را حلال و سالی دیگر حرام می کنند تا با این کار تعداد ماه هایی که خداوند حرام کرده یکسان گردانند. زمان به همان گونه که خدا آن را در روز آفرینش آسمان ها و زمین، ایجاد کرد، در گردش است، شماره ماه ها نزد خدا آن روز که به آفرینش آسمان ها و زمین پرداخت، دوازده ماه است، از جمله: چهار ماه حرام که سه ماه ذی قعدة و ذی حجه و محرم پیایی و یکی ماه رجب که منفرد است و میان جمادی و شعبان قرار دارد، آیا ابلاغ کردم؟ خدایا! گواه باش.

مردم! زنانان بر شما حقی دارند و شما نیز متقابلاً بر آنان حقی دارید، حق شما بر آنان این است که غیر شما کسی را به بستران راه ندهند و کسی را که از او کراهت دارید بی اجازه شما به خانه هایتان نیاورند و کار زشت انجام ندهند و اگر مرتکب کار خلافی شدند، خدا به شما اجازه داده آن ها را تأدیب نمایید و بسترشان را ترك کنید، و آن ها را به اعتدال تنبیه کنید، اگر دست برداشتند هزینه زندگی و لباس آن ها، به شکلی شایسته بر عهده شماست، زنان نزد شما اسپرند و از خود اختیاری ندارند، آن ها را به امانت خدا گرفته اید و به سخن الهی بر خود حلال ساخته اید، درباره زنان از خدا بیم داشته باشید و با آن ها به نیکی رفتار کنید.

مردم! مؤمنان با یکدیگر برادرند، برای هیچ کس مال برادرش جز، به رضایت وی حلال نیست. مردم! آیا ابلاغ کردم؟ خدایا! گواه باش.

پس از من به کفر باز مگردید که در اثر آن یکدیگر را گردن بزنید، زیرا من میان شما چیزی به ودیعه نهادم که اگر بدان متمسك شوید، هرگز به گمراهی دچار نمی شوید؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیت، آیا ابلاغ نمودم؟ خدایا! گواه باش.

مردم! پروردگار شما یکی و پدرتان نیز یکی است، همه فرزند آمید و آدم از خاک آفریده شده است، گرامی ترین فرد شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست، عرب بر غیر عرب جز به پرهیزکاری برتری ندارد، آیا ابلاغ کردم؟ خدایا! گواه باش.

عرض کردند: آری؛

فرمود: بنابراین، حاضران سخنانم را به غایبان برسانند.

مردم! خداوند برای هر وارثی سهم وی را از میراث تقسیم کرده است و وصیت، بیش از ثلث، برای وارث نافذ نیست، فرزند متعلق به بستر شوهر است و زنا کار باید سنگسار شود، هر کس به غیر پدرش خوانده شود و یا به غیر از موالی خویش، بستگی جوید لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد، خداوند از او عوض و همتایی نمی پذیرد... سلام و رحمت خدا بر شما باد.

۴. تعیین جانشین

مسلمانان با حلقه زدن پیرامون شمع وجود رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، حج اکبر را به انجام رساندند و احکام خود را از آن بزرگوار آموختند. سپس پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تصمیم گرفت به مدینه باز گردد. زمانی که کاروان های بزرگ حاجیان به منطقه «رابع» نزدیک «غدیر خم» رسید، پیش از آنکه حاجیان پراکنده شده و از این منطقه رهسپار سرزمین های خود شوند، وحی الهی آیه تبلیغ را همراه با هشدار نازل کرد:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ); (۳۹۰)

ای فرستاده ما، آن چه را از ناحیه پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان اگر این را عملی نسازی، رسالت خویش را ابلاغ نکرده ای و خداوند تو را از آسیب دشمنان مصون خواهد داشت. این خطاب الهی فرمان فوق العاده مهمی با خود داشت. انجام کدام تبلیغ مهمی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درخواست شده که حضرت تا آن زمان به انجامش همت نگمارده بود؟ در صورتی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نزدیک به ۲۳ سال آیات و احکام الهی را به مردم رسانده و آنان را به آیین حق دعوت کرده بود! و در این راستا رنج و گرفتاری و دشواری های فراوانی را به جان خریده بود، بنابراین چگونه به او گفته می شود: رسالتش را ابلاغ نکرده؟

این جا بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمان به توقف کاروان ها داد تا آنان که جلوتر رفته اند باز گردند و عقب ماندگان به جمعیت بپیوندند. آفتاب سوزان آن روز به گونه ای بود که از شدت گرما هر نفر، بخشی از ردای خود را بالای سر و قسمتی را زیر پا می نهاد تا رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمان الهی را به آنان ابلاغ کرده و تبلیغ آخرین رسالت را به انجام برساند. حکمت الهی بود که این تبلیغ در این مکان و در چنین شرایطی صورت پذیرد تا در وجدان امت ماندگار شود و جهت حفظ و حراست از رسالت و امت اسلامی، با گذشت زمان در خاطره ها زنده باقی بماند.

با گردآوری جهاز شتران منبری از آن ها تهیه گردید و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از آن که با انبوه مسلمانان نماز گزارد، بر فراز آن قرار گرفت و حمد و سپاس خدا را به جا آورد و با صدای بلند به گونه ای که تمام حاضران می شنیدند فرمود:

«ایها الناس یوشک أن أدعی فأجیب وانی مسؤول وأنتم مسؤولون فما انتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنك بلغت ونصحت وجاهدت فجزاك الله خيراً. قال(صلی الله علیه وآله وسلم)أستم تشهدون أن لا اله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله وأن جنته حق وأن الساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من فی القبور؟ قالوا: بلى نشهد بذلك قال(صلی الله علیه وآله وسلم) اللهم اشهد. ثم قال(صلی الله علیه وآله وسلم): فانی فرطکم علی الحوض وانتم واردون علی الحوض وإنّ عرضه ما بین صنعاء وبُصرى فيه أقداح عدد النجوم من فضة فانظروا كيف تخلفوني فی الثقلین.

فنادى مناد و ماالتقلان یارسول الله؟ قال(صلی الله علیه وآله وسلم) الثقل الأكبر کتاب الله طرف بيد الله عزّ وجلّ وطرف بأیدیکم فتمسکوا به لا تضلّوا. والآخر الأصغر عترتی. وإن اللطیف الخبیر نبأنی أنّهما لن یفترقا حتى یردا علی الحوض فسألت ذلك لهما ربّی فلا تقدّموا فتهلکوا ولا تقصّروا عنهما فتهلکوا»;

مردم! به زودی دعوت حق را لبیک می گویم; من و شما مورد پرسش قرار می گیریم، نظرتان چیست؟

عرض کردند: گواهی می دهیم که شما رسالت خود را ابلاغ و در حق ما خیرخواهی نمودی و در راه خدا مبارزه کردی، خداوند به شما پاداش خیر عنایت کند. فرمود: آیا گواهی می دهید که معبودی جز خدا نیست و محمد، بنده و فرستاده اوست و بهشت حق است و قیامت بی تردید خواهد آمد و خداوند مردگان را از قبرهایشان بر می انگیزاند؟

عرض کردند: آری! بدان گواهی می دهیم. عرضه داشت: خدایا! گواه باش و آن گاه فرمود: من قبل از شما بر حوض وارد می شوم و شما در کنار حوض نزد من خواهید آمد عرض آن حوض به اندازه فاصله میان صنعاء و بُصری است، در آن جا به تعداد ستارگان آسمان ظرف هایی از نقره وجود دارد، بنگرید پس از من چگونه با ثقلین رفتار می کنید.

فردی صدا زد: ای رسول خدا! منظور از ثقلین چیست؟ فرمود: ثقل اکبر کتاب خداست که يك سمت آن به دست قدرت خدای عزّ وجلّ و سمت دیگرش در دست شماسست، پس بدان چنگ زنید تا گمراه نشوید. و ثقل اصغر، عترت منند، خدای لطیف و آگاه مرا مطلع ساخته که آن دو از یکدیگر جدایی نپذیرند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، من این را برای آن دو از خدا خواستم. شما از آنان پیش نیفتید که نابود خواهید شد و از آنان بازماند که به هلاکت خواهید رسید.

سپس دست علی بن ابی طالب(علیه السلام) را گرفت و بالا بُرد به گونه ای که سفیدی زیر بغل هر دو پدیدار شد و همه مردم امام را شناختند آن گاه فرمود:

«ایها الناس! من أولى الناس بالمؤمنین من انفسهم؟»;

مردم! چه کسی از خود مؤمنین به آنان سزاوارتر است. عرض کردند: خدا و رسولش آگاه ترند. حضرت فرمود:

«ان الله مولای وأنا مولی المؤمنین وأنا أولى بهم من انفسهم فمن كنت مولاه فعلى مولاه»؛

خدا مولا و سرپرست من، و من مولا و سرپرست مؤمنینم و از خودشان به آن ها سزاوارترم و سه بار فرمود:

«من كنت مولاه فعلى مولاه»؛

هر که من سرپرست اویم، علی سرپرست اوست.

سپس فرمود:

«اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضه وانصر من نصره واخذل من خذله وأدر الحق معه حيث دار، ألا فليبلغ الشاهد الغائب»؛

خدایا! دوستدارانش را دوست و دشمنانش را دشمن بدار، آن کس را که به او محبت می‌ورزد مورد محبت خود و هر کس خشم و کینه اش را بدل دارد، مورد خشم خود قرار ده، کسانی را که یاری اش می‌کنند یاری فرما و آنان که تنهائش می‌گذارند در تنهائی رهایشان ساز و حق را بر محور وجودش به گردش درآور، آگاه باشید! سخنانم را حاضران به غایبان برسانند.

هنوز پراکنده نشده بودند که فرشته وحی الهی این آیه شریف را نازل

فرمود:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)؛ (۳۹۱)

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را دین و آیین شما پذیرفتم.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«الله اكبر على اكمال الدين واتمام النعمة ورضى الرب برسالتى والولاية لعلى بعدى»؛

الله اكبر! بر كامل شدن دين و تمام گشتن نعمت و خشنودى پروردگار از رسالتم و ولايت على پس از خودم.

آن گاه دستور داد خیمه ای برای علی(علیه السلام) برپا گردد و مسلمانان دسته دسته به حضور او بار یابند و به عنوان امیر مؤمنان به او ادای احترام نمایند. همه، فرمان رسول خدا را عملی ساختند. پیامبر نیز به همسران خود و همسران مؤمنان دیگر که با آن بزرگوار بودند دستور داد همین کار را انجام دهند.

ابوبکر و عمر پیشاپیش مردم هر يك با این جمله: «بر تو تهنیت باد ای فرزند ابوطالب، که مولا و سرور من و هر زن و مرد مؤمن گشتی» به آن حضرت مبارکباد و شادباش گفتند. (۳۹۲)

۵. پیامبران دروغین

انبوه جمعیت حاجیان از منطقه غدیرخم رهسپار عراق و یمن گشتند و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) راهی مدینه شد. حاجیان همه حامل سفارش رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) درباره جانشینی و رهبری دست پرورده اش علی بن ابی طالب(علیه السلام) بودند تا حرکت رسالت اسلامی به همان شیوه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) ادامه یابد و پس از رحلت نخستین رهبر، موانع را پشت سر بنهد. به همین منظور رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن روز تاریخی جاودان، علی را به مردم معرفی کرد، بلکه از آن زمان که در ماجرای «یوم الدار» او را وزیر، مشاور و برادر و پشتیبان و بازوی یاریگر خویش برشمرد، جانشین خود ساخت و پس از رحلت پیامبر اکرم باید مردم از چنین جانشینی پیروی کنند و او را رهبر و پیشوای خود به شمار آورند.

پس از گسترش حاکمیت دین و قدرت گرفتن کانون امنیت و آرامش در مدینه، برگشتن گروهی از دین و یا افرادی که از پذیرش دستورات نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) سر برتافتند و یا عده ای که در نواحی دور از مدینه، عنصر دین و سیاست را ابزار دست یابی به آرزو و آمال و تمایلات بیمار خود می پنداشتند، مسأله چندان مهمی تلقی نمی شد.

از همین رهگذر، مسیله به دروغ ادعای پیامبری کرد و در نامه ای به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) یاد آور شد که وی نیز به پیامبری برانگیخته شده و برای حاکمیت یافتن بر زمین، از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) درخواست مشارکت نمود. وقتی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از مضمون نامه اطلاع حاصل نمود رو به نامه رسانان کرد و فرمود: «اگر بدین جهت نبود که پیک و نامه رسان نباید کشته شود، شما دو تن را گردن می زدم زیرا شما قبلاً اسلام آورده و رسالت مرا پذیرفته بودید بنابراین چرا از این احمق پیروی کردید و دست از دین و آیین خود برداشتید؟»

سپس در پاسخ مسیله کذاب نامه ای بدین مضمون مرقوم فرمود

۳۹۲. به تاریخ یعقوبی ۳ / ۱۱۲؛ مسند احمد ۴ / ۲۸۱؛ البداية والنهاية ۵ / ۲۱۳ و الغدير ۱ / ۴۳، ۱۶۵، ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۷، ۳۷۹، ۳۹۲، ۴۰۲، و جلد ۱۱ / ۱۳۱ مراجعه شود.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَسِيلِمَةَ الْكَذَّابِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛^(۳۹۳)

به نام خداوند بخشنده مهربان. نامه ای است از محمد فرستاده خدا به مسیلمه کذاب، درود بر پویندگان راه هدایت، زمین از آن خداست به هر يك از بندگانش بخواهد آن را به میراث می دهد و سرانجام نیک از آن پرهیزکاران خواهد بود.

مسلمانان در سرکوب حرکت های ارتدادی که برخی حقه بازان مانند أسود عنسی و مسیلمه و طلحه، سلسله جنبانان آنان بودند، به موفقیت دست یافتند.

۶. بسیج عمومی در نبرد با روم^(۳۹۴)

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به حراست از مرزهای شمالی دولت اسلامی که دولت سازمان یافته روم با سپاهی نیرومند در آن سامان قرار داشت توجه زیادی مبذول می نمود و از آن جا که نشانه های سقوط دولت فارس هویدا بود نمی توانست تأثیر نگران کننده ای بر دولت اسلامی داشته باشد. از سویی دولت فارس مانند مسیحیان روم، برخوردار از آرمان های معنوی نبود که به دفاع از آن برخیزد. به همین دلیل تنها دولت روم می توانست برای نظام نوپای اسلامی خطر به شمار آید، به ویژه که برخی از عناصر نفاق و آشوب طلبی که از قلمرو دولت اسلامی رانده شده بودند، رو به شام آورده و افراد دیگری نیز به آنان پیوسته بودند و حضور نصاری نجران نیز برای وادار کردن روم به همکاری آنان، عاملی سیاسی تلقی می شد.

با این همه، امور یاد شده عوامل تازه و جدیدی نبودند که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) توجه نشان دهد و دست به تدارك سپاهی گران بزند که جز علی(علیه السلام) و برخی یاران مخلص او، سایر بزرگان صحابه در آن حضور داشته باشند.

در حقیقت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) با این کار خواست در فضای سیاسی، از عواملی که باعث تأخیر انتقال قدرت به علی بن ابی طالب می شد جلوگیری کند تا امام بتواند به وظایف و مسئولیت های جانشینی پس از پیامبر به خوبی عمل نماید.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) با وجود تأکید مداوم بر رهبری امام علی(علیه السلام) به ویژه پس از بیعت غدیر و بیان شایستگی آن حضرت جهت به پایان رساندن راهش، از سوی برخی افراد احساس نگرانی نمود. از این رو، هدفش این بود که مدینه عاری از

۳۹۳. سیره نبوی ۲ / ۶۰۰.

۳۹۴. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در ماه صفر سال ۱۱ هجری پرچم جنگ را برای اسامه بست.

اوضاع آشفته سیاسی باشد تا امام علی(علیه السلام) پس از او بتواند بدون درگیری و مشاجره، زمام امور دولت را به دست گیرد. به همین دلیل، حضرت خود پرچم رزم را بست و به اسامه بن زید سپرد و با اشاره ای رسا، به شایستگی و لیاقت این فرمانده جوان تصریح کرد و بزرگان مهاجر و انصار را تحت فرماندهی او قرار داد و بدو فرمود:

«سِرُّ اِلَى مَوْضِعِ قَتْلِ اَبِيكَ، فَاَوْطَنَهُمُ الْخَيْلَ فَقَدْ وَاَيْتَكَ هَذَا الْجَيْشُ فَاَغْزِ صَبَاحاً عَلٰى اَهْلِ

أَبْنِي»؛ به محل شهادت پدرت رهسپار شو و بر دشمن بتاز. تو را به فرماندهی این سپاه منصوب نمودم، سحر گاهان بر اهالی «أبنا» یورش ببر.

ولی وجود روح گستاخی و طمع دست یابی به پُست و قدرت و فقدان انضباط لازم، برخی از افراد را وادار به مخالفت کامل با فرمان نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) ساخت و بعید به نظر نمی رسید این افراد از اهدافی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) دنبال می کرد اطلاع داشتند، به همین سبب کوشیدند حرکت سپاه اسامه را که در منطقه «جرف» اردو زده بود، به تأخیر اندازند. این خبر به گوش مبارک رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) رسید، حضرت به خشم آمد - و در حالی که حوله ای بر دوش کشیده و به جهت سر درد ناشی از تب، دستمالی به سر بسته بود - رهسپار مسجد گشت و بر فراز منبر قرار گرفت و پس از حمد و ستایش خداوند چنین فرمود:

مردم! شنیده ام برخی از شما در مورد نصب اسامه به فرماندهی سپاه از طرف من، انتقاد داشته اید. اگر امروز در مورد انتصاب وی به فرماندهی اعتراض می کنید، پیش از آن نیز همین سخن را در مورد پدرش بر زبان رانیدید. به خدا سوگند! پدرش شایسته آن منصب بود و پسرش نیز از چنین شایستگی برخوردار است. من بیش از همه به او علاقه مندم، همه خوبی ها در این پدر و پسر جمع است. در حق او به نیکی سفارش کنید، زیرا او از نیک مردان شماست.^(۳۹۵)

با این که تب رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شدت یافت ولی سختی بیماری، وی را از توجه فراوان به حرکت سپاه باز نداشت. به همین سبب، به هر يك از یارانش که به عیادت وی می آمدند می فرمود: «سپاه اسامه را حرکت دهید.»^(۳۹۶) و بر اعزام این سپاه پا فشاری داشت و می فرمود:

«جَهِّزُوا جَيْشَ اَسَامَةَ لَعَنَ اللهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ»؛^(۳۹۷)

۳۹۵. طبقات کبری ۲ / ۱۹۰ چاپ دار الفکر.

۳۹۶. همان.

۳۹۷. ملل و نحل ۱ / ۲۳.

سپاه اَسامه را برای حرکت مهیا سازید، خداوند کسانی را که از حضور در این سپاه خود داری کنند مورد لعن خویش قرار دهد.

برخی مسلمانان خبر وخامت وضعیّت جسمی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را به اردوگاه سپاه در منطقه «جرف» رساندند. به همین دلیل، اَسامه برای وداع با پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به مدینه بازگشت و به حضور رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شرفیاب شد و حضرت او را جهت پیگیری هدفی که برایش ترسیم نموده بود، تشویق کرد و به او فرمود: «با اعتماد بر خیر خواهی خداوند، صبحگاهان حرکت نما.»

اَسامه به سرعت خود را به سپاه خویش رساند و آن ها را برای حرکت و توجه به انجام وظایفی که بدان ها محوّل شده بود، تشویق کرد. جمعی که از حضور در سپاه امتناع ورزیده و سودای خلافت در سر داشتند، با این که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بر سرعت بخشیدن حرکت سپاه و عدم شك و تردید در وظیفه ای که آن را به سپاه اَسامه محوّل نموده بود، تأکید داشت، توانستند به این بهانه که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در حال احتضار است، در حرکت سپاه اَسامه، مانع تراشی کنند.

بخش چهارم واپسین لحظات

۱. جلوگیری از نوشتن وصیت

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با وجود شدت تب و درد ناشی از بیماری به کمک علی (علیه السلام) و فضل بن عباس از منزل خارج شد تا با مردم نماز بگزارد و با این کار، راه را بر سود جویانی ببندد که با برنامه ریزی جهت به یغما بردن خلافت و ریاستی که از پیش، چشم طمع بدان داشتند، لحظه شماری می کردند، و برای رسیدن به این هدف به سادگی، از دستورات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مبنی بر حرکت سپاه آسامه سر برتافتند. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) - پس از نماز - رو به مردم کرد و فرمود:

«يا ايها الناس سَعُرَتِ النَّارُ و اقبلت الفتن كقطع الليل المظلم واني والله ما تمسكون

علي بشيءٍ اِنِي لَم اَحَلَّ اِلَّا ما اَحَلَّ اللهُ، و لَم اَحْرَمَّ اِلَّا ما حَرَّمَ اللهُ»؛^(۳۹۸)

مردم! آتش فتنه بر افروخته شده و فتنه ها مانند پاره های شب تاریک رو آورده است شما هیچ گونه

دستاویزی بر ضد من ندارید، چرا که من فقط حلال خدا را حلال و حرام او را حرام ساختم.

حضرت با این سخنان دیگر بار به آنان هشدار داد که نافرمانی اش نکنند، چرا که در آن افق مقاصد شومی رخ می نمود که در صورت قرار گرفتن زمام امور، به دست ناهلان امت، حوادث ناگواری را برای امت در پی داشت.

با شدت یافتن بیماری رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) یاران حضرت در خانه اش گرد آمدند و کسانی که از حضور در سپاه آسامه خودداری کردند نیز به آنان پیوستند و نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) این افراد را به جهت عدم حضور در آن سپاه مورد نکوهش قرار داد و آن ها با بهانه هایی پوچ و واهی به عذر تراشی پرداختند. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سعی کرد به گونه ای دیگر، امت را از لغزش و سقوط مصونیت بخشد از این رو، به آنان فرمود:

«ایتونی بدواة و صحيفة اكتب لكم كتاباً لا تضلون بعده»؛

دوات و کاغذی برایم بیاورید برایتان وصیتی بنگارم تا پس از آن به گمراهی دچار نشوید.

عمر بن خطاب بی درنگ گفت: بیماری رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شدت یافته [که چنین سخن می گوید] شما که قرآن را در اختیار دارید، همان کتاب خدا برای ما کافی است^(۳۹۹). و بدین ترتیب، بین حاضران نزاع و اختلاف در گرفت. زنان از پشت پرده صدا زدند: خواسته رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را برآورده سازید؛ عمر در پاسخ آنان گفت: ساکت باشید شما همان زنان همراه یوسفید هر وقت پیامبر بیمار شود اشکباران می شوید و آن گاه که بهبودی یابد بر او مسلط می گردید. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اظهار داشت: آن ها بهتر از شمایند^(۴۰۰) و سپس فرمود: از پیشم بروید، در حضور من نزاع و کشمکش روا نیست.

ملاحظه کنید تا چه پایه امت نیازمند این سفارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، که ابن عباس هرگاه از این ماجرا یاد می کرد می گفت: اندوهبارترین مصیبت، آن بود که از نگارش وصیت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) جلوگیری کردند^(۴۰۱).

پیامبر مهربان از بیم این که مبدا حاضران به اسائه ادب خویش ادامه داده و به انکار موضوع مهم تر از آن برآیند، در مورد نوشتن آن وصیت و سفارش پافشاری نشان نداد، زیرا حضرت از مقاصد آن افراد به خوبی آگاه بود و زمانی که برای بار دوم برای نوشتن وصیت، بدان حضرت مراجعه کردند، فرمود: آیا پس از آن سخنانی که گفتید (چنین درخواستی از من دارید)^(۴۰۲)؟! و سپس آنان را به سه چیز سفارش کرد، ولی کتب تاریخی تنها دو سفارش، یکی بیرون راندن مشرکان از جزیره العرب و دیگری اعطای جایزه به هیئت ها را، همان گونه که خود بدان ها جایزه می داد، یاد آور شده اند.

آقای محسن امین عاملی با نقدی بر این مطلب می گوید: اگر کسی در این موضوع دقت نماید تردیدی به خود راه نمی دهد که محدثان نه از سر فراموشی بلکه به طور عمد از بیان سومین سفارش آن حضرت که درخواست دوات و استخوان شانه جهت نگارش وصیتی برای آنان بود، سکوت کرده اند. و در حقیقت، سیاست، آن ها را به سکوت و فراموشی، مجبور ساخت.^(۴۰۳)

۳۹۹. صحیح بخاری، کتاب العلم، باب کتابة العلم و کتاب الجهاد، باب جوائز الوفد.

۴۰۰. طبقات کبری ۲ / ۲۴۴؛ کنز العمال ۳ / ۱۸۳.

۴۰۱. صحیح بخاری کتاب العلم ۱ / ۲۲ و ۲ / ۱۴؛ ملل و نحل ۱ / ۲۲؛ طبقات کبری ۲ / ۲۴۴.

۴۰۲. بحار الأنوار ۲۲ / ۴۶۹.

۴۰۳. اعیان الشیعه ۱ / ۲۹۴؛ صحیح بخاری باب مرض النبی.

۲ . دیدار زهرا (علیها السلام) با پدر

حضرت زهرا (علیها السلام) با دنیایی از حزن و اندوه وارد خانه شد و به چهره پدر که در آستانه لقای پروردگار خویش قرار داشت خیره شده بود. او با دلی شکسته و چشمی اشکبار در کنار پدر نشست و این شعر را زمزمه کرد.

آن چهره درخشان و نورانی که به احترامش، از ابر درخواست باران می شود، شخصیتی که حامی یتیمان و پناه بیوه زنان است. (۴۰۴)

در این لحظات، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) چشمان مبارک خود را گشود و با صدایی ضعیف فرمود: دخترم! سخن عمویت ابوطالب را تکرار کردی، اکنون به جای آن بگو:

(و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم
وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ); (۴۰۵)

محمد، فقط فرستاده خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز وجود داشتند، آیا اگر او از دنیا برود و یا کشته شود، شما واپس گرا خواهید شد، هر کس به آیین پیشینیان خود باز گردد هرگز به خدا آسیبی نمی رساند و خداوند سپاس گزاران را پاداش خواهد داد.

گویی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با این کار می خواست دخترش فاطمه (علیها السلام) را برای تحمل حوادث دردناک آینده، مهیا سازد، به همین دلیل، سخن رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت به سخن ابوطالب رضوان الله علیه تناسب بیشتری داشت.

سپس حضرت به دُخت دلبنده زهرا اشاره کرد به وی نزدیک شود تا با او سخن بگوید، زهرا اندکی خم شد و حضرت در گوش او رازی گفت و فاطمه گریان شد. بار دوم نیز در گوش وی سخنی گفت: این بار خندید، این پدیده حس کنجکاوای برخی از حاضران را برانگیخت و راز آن را از او جویا شدند، زهرا فرمود: من راز رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را فاش نخواهم ساخت.

ولی پس از وفات پدر بزرگوارش، راز این ماجرا را از او پرسیدند، در پاسخ فرمود:

«أخبرني رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) أنه قد حضر أجله وانه يقبض في وجعه هذا،
فبكت ثم أخبرني أني أول اهله لحوقأبه فضحكت»؛ (۴۰۶)

رسول خدا به من خبر داد که وفاتش نزدیک است و در اثر این بیماری دنیا را وداع خواهد گفت، من گریستم ولی پس از آن که آگام ساختن من نخستین کسی از خانواده اش هستم که به وی می پیوندم، خندان شدم.

۳. آخرین لحظات عمر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

علی (علیه السلام) تا آخرین لحظات زندگی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) سایه وار در کنار آن بزرگوار قرار داشت. پیامبر سفارشات خود را به او می گفت و علم و دانش به او می آموخت و رازهایش را به او می سپرد. پیامبر در واپسین لحظات فرمود: برادرم را فرا بخوانید.

از آن جا که پیامبر مأموریتی به علی (علیه السلام) سپرده بود، در غیاب وی برخی از مسلمانان [به جای او] خدمت حضرت رسیدند، ولی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به آنان اعتنایی نکرد تا آن که علی خود وارد شد، حضرت به او فرمود: نزدیک بیا، علی (علیه السلام) به او نزدیک شد، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به سینه مبارک او تکیه زد و هم چنان در آن حال با وی سخن می گفت تا این که نشانه های احتضار در وجود مقدس او پدیدار گشت^(۴۰۷). روح مطهر پیامبر والا مقام اسلام (علیه السلام) در آغوش علی بن ابی طالب (علیه السلام) به ملکوت اعلی پیوست، چنان که شخص امام علی (علیه السلام) در یکی از خطبه های^(۴۰۸) معروف خود آن را یادآور شده است.

۴. وفات و مراسم دفن

در آخرین لحظات عمر شریف پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) و بنی هاشم و همسران رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) کسی اطراف وی حضور نداشت، با بلند شدن صدای شیون و زاری از خانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، مردم از وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آگاه شدند. دل ها به خاطر از دست دادن برجسته ترین آفریده خدا بی قرار و ناشکیبا بود، خبر وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مانند آتشی که در گیاهان خُشک بیفتد، همه جا منتشر شد و با این که حضرتش برای چنین روزی زمینه سازی کرده و پی در پی از وفات خویش خبر داده بود و امت را به

۴۰۷. طبقات کبری ۲ / ۲۶۳.

۴۰۸. نهج البلاغه خطبه ۱۹۷.

اطاعت از ولیّ و جانشین پس از خویش علی بن ابی طالب(علیه السلام)سفرارش فرموده بود، ولی مردم هم چنان در اضطراب و سراسیمگی بودند.

وفات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)مصیبتی فوق العاده بزرگ بود که وجدان و نهاد مسلمانان را به لرزه وامی داشت، مدینه و ساکنانش به خروش آمدند و در برابر جمله ای که عمر بن خطاب بر زبان آورد، بر شگفتی و حیرت کسانی که اطراف خانه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)گرد آمده بودند، افزوده شد. وی در حالی که مردم را با شمشیر تهدید می کرد گفت: برخی از منافقان ادعا می کنند رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفته است به خدا سوگند! او از دنیا نرفته بلکه مانند موسی بن عمران به پیشگاه پروردگار خویش رفته است(۴۰۹).

قابل ملاحظه است (در مقایسه ای که عمر انجام داد) هیچ گونه شباهتی بین غیبت حضرت موسی(علیه السلام) و وفات پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) وجود نداشت ولی عملکرد بعدی عمر، از پافشاری وی بر این مقایسه، پرده بر می دارد.

آری! عمر هم چنان در تب و تاب بود تا ابو بکر از منطقه «سنح» آمد و وارد خانه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شد و پارچه از چهره مبارک پیامبر برگرفت و به سرعت از خانه بیرون رفت و گفت: مردم! آنان که محمد را می پرستند بدانند که وی از دنیا رفته و آنان که خدا را مورد پرستش قرار می دهند آگاه باشند که خداوند زنده است و هرگز نمی میرد و این آیه شریف را تلاوت کرد: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ) این جا بود که جوش و خروش عمر فرو نشست و مدعی شد که به وجود چنین آیه ای در قرآن کریم توجه نداشته است(۴۱۰).

ابوبکر و عمر به مجرد این که خبر یافتند در سقیفه گردهمایی اضطرابی در مورد جانشینی پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) تشکیل شده، با فراموش کردن جانشینی علی بن ابی طالب(علیه السلام) و بیعتی که خود، با او کرده بودند و بی آن که از این اهانت، که جنازه مقدس رسول خدا را رها ساخته اند، پرواکنند؛ با جمعی از همدستان خود به سرعت به سقیفه بنی ساعده شتافتند.

ولی علی بن ابی طالب(علیه السلام) و خاندانش به امور دفن پیکر مطهر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)مشغول بودند، علی(علیه السلام)جسم شریف پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)را از زیر لباس غسل داد و عباس بن عبد المطلب و پسرش فضل او را در این کار

۴۰۹. الکامل فی التاریخ ۲ / ۳۲۳؛ طبقات کبری ۲ / ۲۶۶؛ سیره نبوی، زینی دحلان ۲ / ۳۰۶.

۴۱۰. طبقات کبری ۲ / بخش دوم ۵۳ - ۵۶.

همراهی می کردند. امیرمؤمنان(علیه السلام) در حال غسل دادن فرمود: «پدر و مادرم فدایت، در زندگی و پس از مرگ چه اندازه پاکیزه و خوشبویی.»

آن گاه بدن مطهر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را روی تختی قرار دادند و علی(علیه السلام)فرمود: رسول خدا در زندگی و پس از مرگ، پیشوا و رهبر ماست اکنون مسلمانان دسته دسته وارد شوند و بدون امام جماعت بر پیکر مطهرش نماز بگذارند و خارج شوند. بدین ترتیب، امام علی و بنی هاشم و پس از آنان انصار، نخستین افرادی بودند که بر بدن پاک پیامبر نماز گزارند(۴۱).

علی(علیه السلام) مقابل پیکر مقدس رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) قرار گرفت و عرضه داشت:

«سلام عليك ايها النبي و رحمة الله وبركاته اللهم إنا نشهد أنه قد بلغ ما أنزل اليه ونصح لأُمَّته وجاهد في سبيل الله حتى اعز الله دينه وتمت كلمته، اللهم فاجعلنا ممن يتبع ما أنزل الله اليه وثبتنا بعده، واجمع بيننا وبينه»;

درو و رحمت و برکات خدا بر تو ای رسول خدا، خدایا! ما گواهی می دهیم پیامبرت دستوراتی را که بر او نازل شده بود به مردم ابلاغ کرد و امت خویش را پند و موعظه نمود و برای آنان خیر خواهی نمود و در راه خدا تلاش و کوشش کرد تا این که خداوند دین خود را قدرت بخشید و دستوراتش عملی گشت، خدایا! ما را از کسانی قرار ده که پیرو دستورات او هستند و پس از او ما را ثابت قدم بدار و با او محشورگردان.

و مردم آمین گفتند. در این جریان، نخست مردان و سپس زنان و بعد کودکان بر پیکر مقدس رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)نماز گزارند.

بدن مطهر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در همان خانه ای که روحش به آسمان ها پر کشید به خاک سپرده شد و زمانی که علی(علیه السلام) خواست بدن مبارك آن حضرت را داخل قبر بنهد، صدای انصار از پشت دیوار بلند شد که: ای علی! خدا را به یاد شما می آوریم که امروز حق ما نسبت به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) ضایع نگردد، به يك تن از ما اجازه ورود ده تا از ثواب خاك سپاری پیکر مقدس رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بهره ای نصیبمان شود. حضرت به اوس بن خولی که از رزمندگان بدر و از بزرگان بنی عوف به شمار می رفت، اجازه ورود داد. علی(علیه السلام)داخل قبر رفت و

چهره مقدس رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را باز کرد و صورت مبارکش را بر خاک نهاد و سپس بر جسم شریف او خاک ریخت.

صحابه ای که به سقیفه رفته بودند هیچ يك در مراسم دفن پیکر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شرکت نداشتند.

«سَلامَ عَلَیکَ یا رَسولَ اللَّهِ یومَ وُلدتَ وِیومَ مَتَّ وِیومَ تُبعِثُ حَیاً.» درودت باد ای پیامبر خدا آن روز که زاده شدی و آن روز که از این جهان رفتی و روزی که برانگیخته شوی.

بخش پنجم خطوط برجسته اسلام به عنوان آخرین آیین الهی

چرا پیامبر برانگیخته شد؟ (۴۱۲)

خدای متعال، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را به عنوان آخرین پیامبر و نسخ کننده تمام آیین های قبل از خود در برهه ای برای همه بشر - سیاه و سفید، عرب و عجم - برانگیخت که مدت ها از انقطاع رسالت و بعثت پیامبران پیشین می گذشت و آن بزرگوار يك تنه در برابر تمام جهان قد برافراشت و همه را به سوی ایمان به معبودی یکتا، آفریدگار و روزی دهنده ای فراخواند که مالك هر چیز است و سود و زیان در دست اوست؛ خدایی که نه شریکی در حکومت دارد و نه از سر ناتوانی و ناچاری، حامی و سرپرستی، نه همسری برای خود برگزیده و نه فرزندی، زاده نشده و همتایی ندارد.

خداوند او را برانگیخت تا مردم را به پرستش ذات بی شریکش فراخواند و بر پرستش بت هایی که سود و زیان و عقل و خرد و گوش شنوا نداشتند و قادر بر دفع ضرر و جور و ستمی از خود و دیگران نبودند، خط بطلان بکشد و سجایای اخلاقی را کامل و مردم را بر آراستگی به صفات پسندیده تشویق کند و به هر کار نیکی فرمان دهد و از هر عمل زشتی باز دارد.

آیین سهل و ساده

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به همین بسنده نمود که مردم «لا اله الا الله محمد رسول الله» بگویند و نماز به پادارند و زکات بپردازند و روزه بگیرند و حج خانه خدا به جای آورند و پایبند احکام اسلام باشند. بر زبان جاری ساختن همین دو کلمه «لا اله الا الله، محمد رسول الله» حقوق متقابل بین مسلمانان را برای گوینده این جملات، ضمانت می کرد.

تعالیم والای اسلام

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بر پایه تساوی حقوق میان تمام آفریدگان و عدم برتری فردی بر دیگری جز به تقوا و برقراری برادری و برابری میان مؤمنان - از جهت حرمت یکسان خونشان و ارزشمند بودن پیمانشان - و عفو عمومی نسبت به گروندگان، برانگیخته شد.

آن حضرت آیینی درخشان و قانونی عادلانه، که آن را از خدا دریافت کرده بود، بنا نهاد. قانونی که تمام احکام عبادات و داد و ستدها و امور مورد نیاز دنیا و دین مسلمانان را در برداشت، قانونی عبادی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی که از بیان هیچ مسأله ای که امکان وقوع آن در زندگی آینده بشر مطرح و بشر بدان نیازمند باشد، فرو نگذارده است. از دیدگاه مسلمانان حکم هر حادثه و رخدادی از ریشه های قانونی آیین اسلام قابل تشخیص است که باید بدان رجوع کرد.

عبادات، در دین مقدس اسلام تنها جنبه عبادی ندارند بلکه از فواید جسمی و اجتماعی و سیاسی نیز برخوردارند [مثلاً] طهارت، پاکیزگی و نظافت را به ارمغان می آورد و در نماز، جنبه های معنوی و جسمی انسان تقویت می شود و در نماز جماعت و حج فواید اجتماعی و سیاسی آشکاری وجود دارد، روزه دارای فواید بهداشتی غیر قابل انکاری است و به يك سخن، پی بردن به راز و رمز ظاهری احکام اسلام امری ناممکن و دشوار است تا چه رسد به فواید نهانی آن ها که به مراتب دشوارتر است. از آن جا که دین اسلام دستوراتی پسندیده و احکامی سازگار با عقل و خرد دارد و سهل و ساده است و بر طرف کننده تنگناها و به ابراز شهادتین اکتفا می کند و تعالیم و دستوراتش عالی و قاطع و جدی است، مردم دسته دسته به این آیین گرویدند و مسلمانان بر بزرگ ترین ممالک زمین، سروری یافتند و نورانیت این دین، شرق و غرب گیتی را درنوردید و تمام سرزمین های آن زیر پرچم اسلام درآمد و همه ملت ها از هر نژاد و زبان در برابر آن سرتسلیم فرود آوردند.

دیری نپایید همان مردی که روزی از مکه نهانی بیرون رفت و یارانش مورد آزار و شکنجه و جور و ستم قرار می گرفتند و در راه دین و آیین خویش، دچار رنج و گرفتاری بودند، گاهی پنهانی رهسپار حبشه می شدند و گاهی به صورت ناشناس رهسپار مدینه، اکنون با همین یاران، برای ادای عمره قضا آشکارا وارد مکه شده و دشمنان قادر بر باز گرداندن و جلوگیری از او نبودند و پس از اندک مدتی پیروزمندانه وارد مکه گردید و بی آن که خونی به اندازه شاخ حجامت و حتی قطره ای خون به زمین

بریزد، بر مردم آن سامان سیطره یافت و آنان با میل و رغبت و یا بی میلی، پذیرای اسلام شدند و سران عرب به حضور وی شرفیاب گشته و به اطاعت او درآمدند و پیش از این فتح، قدرت پیامبر به پایه ای رسیده بود که فرستادگان و سفیران خویش را نزد پادشاهان جهان چون کسری و قیصر و مقامات پایین تر از آنان اعزام و آن ها را به پذیرش اسلام فراخواند و با وجود مسافت زیاد، به سرزمین قیصر یورش برد و همان گونه که پروردگارش در سوره نصر و فتح و دیگر سوره ها وعده به آن را بیان فرموده، دین خود را بر همه آیین ها غالب ساخت که کتب تاریخی گویای آن است. آن گونه که بدخواهان ترسیم می کنند دین اسلام با زور شمشیر بر پانصد بلکه آن گونه که خدای متعال فرمان داده بودگسترش یافت:

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)؛ (۴۱۳)

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما و با آنان به روشی که نیکوتر است استدلال و مناقشه نما.

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) تا زمانی که مردم مکه و سایر اعراب با او به مبارزه برنخاسته و آهنگ کشتن وی نکردند و او را بیرون نراندند، با آنان نجنگید؛ ادیانی را که دارای کتب آسمانی بودند به حال خود وانهاد و پیروان آنان را به پذیرش اسلام مجبور نساخت.

قرآن کریم

آن گاه که خدای متعال فرستاده خویش را به پیامبری برگزید، قرآنی به زبان عربی و بیانگر، که باطلی در آن راه ندارد، بر او نازل کرد که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به وسیله آن سرآمد فصیحان و بلیغان عرب را به هموردی طلبید و به عجز و ناتوانی واداشت؛ این کتاب عزیز که از پیشگاه خدای حکیم دانایی نازل شده، در برگیرنده احکام دین و سرگذشت پیشینیان و تهذیب اخلاق است و به عدالت فرمان داده، از جور و ستم بازداشته و به بیان هر چیز پرداخته و همین ویژگی آن را از سایر کتب حتی کتب آسمانی متمایز ساخته است. این کتاب عزیز همواره تلاوت می شود و هم چنان تازه و شاداب است و با بیان خود، عقل و خرد را مبهوت می سازد و هر اندازه تلاوت شود و زمان بر آن بگذرد، ملال آور نیست.

قرآن کریم با ایجاد انقلابی علمی و فرهنگی در تاریکی های دوران جاهلیت، اعجاز خود را به نمایش گذارد. پایه و ارکان نهضت خود را بر شیوه علمی صحیحی استوار ساخت و مردم را به کسب علم و دانش، تشویق کرد و آن را نخستین عامل ترقی انسان به سوی کمال درخور او، قرار داد و به تفکر و اندیشیدن و تجربه و تحقیق و بررسی پدیده های طبیعت و ژرف نگری در آن در جهت کشف رموز و فرمول های آن ترغیب کرد و کسب هر گونه علم و دانشی را، که زندگی اجتماعی انسان بدان وابسته باشد، واجب شمرد و به علوم نظری کلام، فلسفه، تاریخ، فقه و اخلاق توجه خاصی مبذول داشت و مردم را از تقلید در اعتقادات و پیروی از ظن و گمان باز داشت و پایه های تمسک به دلیل و برهان را تحکیم بخشید.

قرآن، مردم را به تلاش و کوشش و پیشی گرفتن در کارهای نیک تشویق کرد و از بیکاری و تنبلی نهی فرمود و به وحدت و دوری از پراکندگی فراخواند و بر تعصبات نژادی و قبیله ای جاهلی خط بطلان کشید.

آیین اسلام، عدالت را در آفرینش و هستی، قانونگذاری، مسئولیت پذیری، مجازات و پاداش به عنوان يك اصل پذیرفته است. اسلام، نخستین آیینی است که ندای حق مساوات در برابر قانون و دین الهی را بین انسان ها سر داده و تقسیم مردم به دسته های گوناگون و نژاد پرستی را محکوم کرده است و ملاک برتری در پیشگاه خدا را امری معنوی، یعنی همان تقوا و پیشی گرفتن در کارهای نیک، مقرر داشته بی آن که این برتری را سبب امتیاز طبقاتی میان افراد جامعه بشری قرار دهد.

دین مقدس اسلام زمینه های لازم استقرار امنیت و عدالت را تحکیم بخشیده و کیفر را به گونه ای که با آزادی عطا شده به انسان سازگار باشد، آخرین راه چاره برای مداوای این گونه بیماری های اجتماعی مقرر داشته است و در حفظ امنیت و حراست از جان و مال و آبرو و نوامیس مردم و تعیین کیفرهای شدید برای عاملان سلب امنیت، نهایت توجه و دقت را مبذول داشته است. وبه راستی که امر قضاوت در آیین اسلام، با همه ضمانت های لازم بر ایجاد عدالت و امنیت و احقاق حقوق مشروع، استوار است.

دین اسلام به حفظ صحت و سلامت جسم و روح انسان فوق العاده توجه کرده و تمام قوانین خود را با این اصل مهم زندگی انسان هماهنگ و منطبق ساخته است.

واجبات و محرمات در اسلام

واجبات و محرمات در آیین اسلام بر پایه های فطری واقعی و اموری که زمینه ساز اهداف بلند این آیین است استوار گردیده، چرا که دین اسلام برای خارج ساختن این انسان از تاریکی های جاهلیت و هدایتش به نور حق و کمال آمده است.

آیین اسلام، هر چیزی را که جامعه انسانی به عنوان پایه اتکای کمال بشر بدان نیازمند باشد، برانسان لازم شمرده و راه های دست یابی به آن را برایش مهیا ساخته است و هر چیزی را که مانع دست یافتن انسان به سعادت حقیقی مورد نظر وی باشد، تحریم کرده و همه گذرگاههای سقوط به پرتگاه شقاوت و بدبختی را بسته است.

روزی های پاکیزه و لذایذ و پیرایه های زندگی دنیوی را تا آن جا که به اصول و ارزش های دین و آیین و درجات کمال بشر لطمه ای وارد نسازد، بر وی حلال شمرده و آن گاه که به تعیین اهداف بلند پرداخته راه های دست یابی به آن امور را نیز معین کرده است. آن چه را مایه زیان بود تحریم کرده و آن چه را سزاوار بوده انسان انجام دهد، واجب ساخته است.

افزون بر همه، آیین اسلام سجایای اخلاقی را اهدافی اساسی دانسته که می سزد انسان هوشیار و عاقل در زندگی دنیوی بدان ها دست یابد تا بدینوسیله به سعادت دنیوی نایل و در آخرت به حیاتی ابدی و جاودانی برسد.

دین اسلام به زن توجه خاصی مبذول داشته و او را پایه و رکن خانواده و در زندگی زناشویی اساس سعادت برشمرده است و حقوق و وظایفی برای او تعیین کرده که ضامن عزت و سربلندی و احترام اوست و سعادت مندی وی و فرزندان و جامعه انسانی اش را در پی دارد.

خلاصه این که، اسلام از وضع هر قانونی که جامعه بشری در مسیر تکامل و ترقی بدان نیاز دارد، غفلت نورزیده است.

بخش ششم

میراث علمی خاتم پیامبران (صلی الله علیه وآله وسلم)

خدای متعال فرمود:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ);^(۴۱۴)

او کسی است که میان جمعیت درس نخوانده ای که در گمراهی آشکاری به سر می بردند پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن ها می خواند و آنان را تزکیه می کند و به آنان کتاب و حکمت می آموزد.

از بررسی تاریخ اسلام، در مورد بعثت الهی خاتم پیامبران حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نتایج سترگی جلوه گر است:

۱. آوردن رسالتی الهی و جهان شمول که آن را به تمام بشریت ابلاغ نمود.
 ۲. تربیت امتی مسلمان که مشعل دار رسالت و حامل نسیم خوشبوی نبوت به سایر امت هاست.
 ۳. به پا نمودن دولتی اسلامی با موجودیتی سیاسی و مستقل و نظامی الهی و منحصر به فرد.
 ۴. رهبری معصومی که جانشین پیامبر شد و بهترین جانشین برای او بود.
- با نگاهی گذرا بر آثار و روایاتی که از آن حضرت شنیده شده و یا به نگارش و تدوین درآمده است، می توان میراث آن بزرگوار را کلیه دستوراتی دانست که به صورت خواندن و نوشتن به انسان ها و امت اسلامی عطا نموده است، در این صورت قادریم آن چه را پیامبر اکرم به آنان ارائه داده به دو محور اصلی دسته بندی کنیم.

۱. قرآن

۲. سنت

این دو موهبت از این جهت مشترکند که هر دو از الطاف الهی اند و پیامبر عظیم الشان اسلام آن دو را به انسان، عرضه کرده، زیرا هر دو وحی الهی بر قلب پیامبری هستند که هیچ گاه از سر هوا و هوس سخن نگفته است.

نخستین امتیاز قرآن، شکل و محتوا (متن و مضمون) آن به شمار می آید که با هم، از ناحیه خدای متعال است. بنابراین، ترکیب آن نیز مانند مضمونش الهی و معجزه است زیرا گردآوری و تدوین آن - چنان که از مسلمات تاریخ است - در دوران خود رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) بوده که متن آن به طور کامل و بدون تحریف به دست ما رسیده است.

اسناد تاریخی که بر تدوین متن قرآن در زمان رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) دلالت دارد، اندک نیست و ما در این جا تنها به دو متن قرآنی و غیر قرآنی اکتفا می کنیم:
نخست: فرموده خدای متعال:

(وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اٰكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا);^(۴۱۵)

و گفتند: این همان افسانه های پیشینیان است که وی آن ها را باز نویسی کرده و هر صبح و شام بر او املا می شود.

دوم: روایت وارد از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب(علیه السلام) که فرمود:

... هر آیه ای از قرآن که بر رسول خدا نازل گردید آن را برایم خواند و بر من املا نمود و با دست خط خویش آن را نگاشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من آموخت و از خداوند درخواست نمود که توان درک و حفظ آن را به من عنایت کند، به همین دلیل از آن زمان که پیامبر اکرم در حقم دعا فرمود، نه آیه ای را از کتاب خدا فراموش کردم و نه علوم دیگری را که حضرت بر من املا فرمود از یاد بردم.^(۴۱۶)

همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) قرآن را به طور کامل ابلاغ فرمود و قرآنی که امروزه در دسترس مسلمانان است بی کم و کاست همان قرآنی است که در دوران پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) رایج بوده است.

سنت شریف و احادیث نبوی ترکیب و ساختاری بشری و مضمونی الهی دارد و فصاحت کامل، از امتیازات آن به شمار می آید و عظمت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و کمال و عصمت آن بزرگوار و تأییدات الهی از وی، در آن نمودار و جلوه گر است.

۴۱۵. فرقان/ ۵.

۴۱۶. کافی ۱ / ۶۲ - ۶۳، کتاب فضل العلم - باب اختلاف الحدیث.

از همین رو، قرآن کریم نخستین منبع قانونگذاری و سرچشمه اصلی معارفی است که بشر در طول زندگی بدان نیازمند است. خدای متعال فرمود:

(قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ)؛ (۴۱۷)

بگو: هدایت الهی، تنها هدایت است و اگر از هوا و هوس های آنان پیروی کنی بعد از آن که آگاه شده ای، هیچ سرپرست و یآوری از ناحیه خدا نخواهی داشت.

قرآن کریم، سنت شریف را دومین منبع قانونگذاری الهی می داند. راز این که سنت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از قرآن منبع قانونگذاری به شمار می آید این است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مفسر قرآن کریم و بهترین سرمشق و الگوی شایسته پیروی به شمار می آید که مردم باید به دستورات آن بزرگوار عمل و از نواهی او دوری جویند (۴۱۸).

ولی متأسفانه - سنت نبوی - پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به ویژه در دوران خلفای نخستین، وضعیت نامطلوبی به خود گرفت، چرا که ابو بکر و عمر از تدوین احادیث رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جلوگیری به عمل آورده و روایاتی را که برخی صحابه گرد آورده بودند به بهانه حفظ قرآن کریم در آتش سوزاندند زیرا به ادعای این دو - به ویژه عمر - گرد آوری احادیث رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و توجه به آن ها موجب می شد که روایات با قرآن مشتبه و خلط شوند و به تدریج دستخوش تباهی گردند. ولی اهل بیت و پیروان آن ها و بسیاری از مسلمانان با الهام از قرآن کریم در مورد سنت، احترام و قداستی در خور شأن آن قائل شده اند و از همین جا با وجود ممنوعیت رسمی تدوین حدیث، آن ها را با حفظ و نقل و گرد آوری و پیاده کردن، رواج دادند. انگیزه این ممنوعیت - ظاهراً - غیر از اسباب و علل یاد شده است زیرا دانشمندان و خلفا، بعدها با ممنوعیت تدوین، به مخالفت پرداخته و مردم را به گرد آوری و تدوین احادیث، تشویق و ترغیب نمودند.

علی بن ابی طالب (علیه السلام) پرورش یافته مکتب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و جانشین او نخستین فردی بود که به گردآوری سنت شریف پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) همت گمارد و بدان توجهی فوق العاده مبذول داشت و خود فرمود:

روزی يك بار و شبانگاه نیز يك بار بر رسول خدا وارد می شدم آن حضرت با من به خلوت می نشست و با او به گفتگو می پرداختم، یاران رسول خدا به خوبی می دانستند که آن حضرت با من

۴۱۷. بقره/ ۱۲۰.

۴۱۸. نحل/ ۴۴؛ احزاب/ ۲۱؛ حشر/ ۷؛ نقل به مضمون

رفتاری غیر از دیگران دارد... هر گاه از آن بزرگوار پرسشی داشتم به من پاسخ می داد و هرگاه پرسش هایم پایان می پذیرفت با من آغاز سخن می کرد. هر آیه ای از قرآن بر رسول خدا نازل گردید آن را برایم تلاوت و بر من املا نمود و با دست خط خویش آن را نگاهشتم و تأویل و تفسیر آن را به من یاد داد... از آموختن هر گونه حلال و و امر و نهی در اطاعت و معصیت، که خداوند به پیامبران پیش از او فرستاده بود، به من دریغ نکرد و من بی آن که يك حرف از آن ها را فراموش کنم، همه را حفظ نمودم...^(۴۱۹)

موضوعاتی را که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بر علی (علیه السلام) املاء فرمود و حضرت به گردآوری آن ها پرداخت در مجموعه ای به نام «کتاب علی» یا «جامعه» یا «صحیفه» تجسم یافته است.

ابوالعباس نجاشی (متوفای ۴۵۰ هـ) به نقل از محمد بن جعفر (نحوی تمیمی استاد خود در اجازه روایت) با اسناد به عذافر صیرفی، اظهار داشت: من با حکم بن عتیبه خدمت ابو جعفر (علیه السلام) شرفیاب بودم وی از امام پرسش هایی داشت و امام (علیه السلام) نیز نسبت به او ارج و احترام قایل بود، در موضوعی با یکدیگر دچار اختلاف نظر شدند، ابو جعفر (علیه السلام) فرمود: فرزندم! به پا خیز و کتاب علی (علیه السلام) را بیاور، او کتابی بزرگ و تا شده آورد و گشود و در آن نگریست تا مسأله مورد نظر را یافت. ابو جعفر (علیه السلام) فرمود: این خط علی (علیه السلام) و املائی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است و رو به حکم نمود و فرمود:

ای ابو محمد به خدا سوگند! اگر تو و سلمه و ابو مقدم شرق و غرب گیتی را زیر پا بنهید، علمی را به این پایه از استواری و اعتماد نزد کسانی که جبرئیل برای آن ها وحی آورده، نخواهید یافت.^(۴۲۰)

ابراهیم بن هاشم با ذکر سندش به حضرت باقر (علیه السلام) از آن جناب نقل می کند

که:

«فی کتاب علی کل شیء یحتاج الیه حتی أرش الخدش»؛^(۴۲۱)

در کتاب علی هر چیز مورد نیاز جامعه حتی بیان مقدار دبه خراشیدگی وجود دارد.

صحیفه علی یا جامعه، نوشتار گردآوری شده دیگری از علی (علیه السلام) است که بر قطعه پوستی به طول هفتاد ذراع به نگارش درآمده. از ابو بصیر روایت شده امام صادق (علیه السلام) در سخنانی به او فرمود:

۴۱۹. بصائر الدرجات ۱۹۸ و کافی ۱ / ۶۲ - ۶۳.

۴۲۰. تاریخ التشریح الاسلامی ۳۱.

۴۲۱. همان ۳۲.

«وانّ عندنا الجامعة صحيفه طولها سبعون ذراعاً بذراع رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) واملانه من فلق فيه و خط على (عليه السلام) بيمينه فيها كل حلال وحرام وكل شيء يحتاج اليه الناس حتى الأرش في الخدش»^(٤٢٢);

ما کتاب جامعه را در اختيار داريم، صحيفه ای که طول آن هفتاد ذراع از ذراع رسول خدا و املاي آن بزرگوار از دهان مبارکش و دست خط علی است. کليه مسائل حلال و حرام و هر چه مردم بدان نیاز دارند حتی بیان مقدار ديه خراشيدگی در آن وجود دارد.

آن چه یاد آوری شد بیان دیدگاه اهل بیت در مورد سنت شریف است. ولی موضع رسمی حکومت در خلافت شیخین (ابو بکر و عمر) در این خصوص آثار منفی بزرگی بر جای نهاد به گونه ای که ممنوعیت [تدوین حدیث] حد اقل يك قرن ادامه یافت و به تباه شدن بسیاری از احادیث انجامید و راه را برای ورود اسرائیلیات به منابع فرهنگی مسلمانان گشود و از سویی نتیجه آن باز شدن دروازه رأی و استحسان بود تا آن جا که رأی به عنوان یکی از منابع قانونگذاری مطرح شد بلکه برخی، آن را بر روایات شریف نبوی مقدم داشتند، تا جایی که بسیاری از روایات نتوانستند در برابر نقد علمی، پایدار بمانند و این موضوع به نوبت خود به بی ارزش شدن روایات صحیح نبوی نزد اهل سنت و عدم پاسخگویی آن ها به نیازمندی های امت در دوره های بعدی، انجامید.

ولی اهل بیت (علیهم السلام) با قاطعیت تمام در برابر این موج بنیان گن ایستادند و با رهنمودهای خود و طبق اقتضای امامت و خلافت قانونی خود، توانستند با جهت دادن های خود از تباهی سنت شریف در بین مؤمنان مراقبت نمایند، زیرا مهم ترین وظیفه پیشوا و خلیفه واقعی حفظ و نگاهداری دین و روایات مربوط به آن از تباهی و نابودی است.

از این رو، پژوهشگران سنت نبوی در تحقیق و بررسی خود باید به منابع سنت، که در اختیار اهل بیت (علیهم السلام) و پیروان آن هاست، مراجعه کنند، زیرا اهل خانه به آن چه در خانه است آگاه تر از دیگرانند.

سنت شریف از دیدگاه اهل بیت، تمام مباحث مربوط به اعتقادات، فقه، اخلاق، تربیت و نیازمندی های بشر در همه عرصه های زندگی را پوشش می دهد.

امام صادق (علیه السلام) نواده رسول اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) با تصریح به این حقیقت فرموده است:

«ما من شيء إلا وفيه كتاب او سنة»^(٤٢٣);

در باره هر چیز مورد نیاز مردم، آیه یا روایتی آمده است.

٤٢٢. تاریخ التشریح الاسلامی ٣١.

٤٢٣. کافی ١ / ٤٨.

گلچینی از میراث خاتم پیامبران (صلی الله علیه وآله وسلم)

خرد و دانش

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به عقل و خرد توجهی فوق العاده داشت و با شناساندن جایگاه عقل، وظیفه و نقش آن را در زندگی در تمام سطوح تکلیف و مسئولیت و کار و پاداش و نیز عوامل رشد و تکامل، تشریح کرد و فرمود:

۱. «ان العقل عقال من الجهل، و النفس مثل اخبث الدواب، فان لم یعقل حارت، فالعقل عقال من الجهل وان الله خلق العقل فقال له: اقبل فأقبل وقال له: أدبر فأدبر، فقال له الله تبارك وتعالى: و عزتی و جلالی ما خلقتُ خلقاً اعظم منك ولا اطوع منك، بك ابدی وأعيد، لك الثواب و عليك العقاب.

فتشعب من العقل الحلم، ومن الحلم العلم، ومن العلم الرشده، ومن الرشده العفاف، ومن العفاف الصيانة، ومن الصيانة الحياء، ومن الحياء الرزانه، ومن الرزانه المداومه على الخير و كراهية الشر و من كراهية الشر طاعة الناصح.

فهذه عشرة اصناف من انواع الخير ولكل واحد من هذه العشرة الاصناف عشرة انواع...»؛ (۴۲۴)

۱. خرد، قید و بندی از گرویدن به جهل و نادانی است و نفس به مرکبی سرکش می ماند که اگر به قید و بند کشیده نشود سر به طغیان می کشد، بنابراین، عقل و خرد، قید و بند از جهل و نادانی است، خداوند عقل را که آفرید بدو فرمان داد: بیا، آمد. فرمود: برو، رفت. خدای تبارک و تعالی فرمود: به عزت و جلالم سوگند! آفریده ای با عظمت تر و مطیع تر از تو نیافریده ام با تو آغاز می کنم و به وسیله تو از سر می گیرم تو را در فرمانبرداری پاداش داده و به جهت نافرمانی به کیفر می رسانم. بردباری از عقل، علم و دانش از بردباری، آگاهی از علم و دانش، پاکدامنی از آگاهی، خویشتن داری از عفت، شرم و حیا از خویشتن داری، وقار و آرامش از شرم و حیا، استمرار بر انجام کار نیک و دوری از کار ناپسند از وقار و اطاعت انسان مخلص و دلسوز از دوری نمودن از کار ناپسند، سرچشمه می گیرد.

۴۲۴. این حدیث را به طور کامل در تحف العقول باب مواظب النبی و حکمه می یابید. روایت شده که شمعون بن لاری مسیحی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید و با او بحث و مناقشاتی طولانی داشت و سپس اسلام آورد. وی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسید عقل چیست؟ و چگونه است؟ و بخش هایی که از آن جدا می شود یا نمی شود و اقسام آن را برایم توصیف نما. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود عقل قید و بند جهل است. تا آخر

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به علم و دانش عنایت فراوان داشت و نقش علم و ارزش و اهمیت آن را در زندگی در مقایسه با انواع دیگر کمالات، تبیین کرد و فرمود:

۲. «طلب العلم فريضة على كل مسلم، فاطلبوا العلم من مظانه واقتبسوه من اهله، فان تعليمه لله حسنة، وطلبه عبادة، والمذاكرة به تسبيح، والعمل به جهاد، وتعليمه من لا يعلمه صدقة، وبذله لأهله قرابة الى الله تعالى؛ لأنه معالم الحلال والحرام، ومنار سبل الجنة، والمونس في الوحشة، والصاحب في الغربة والوحدة، والمحدث في الخلوة، والدليل على السراء والضراء والسلاح على الأعداء، والزين عند الاخلاء، يرفع الله به اقواماً فيجعلهم في الخير قادة، تُقبس آثارهم، ويُهتدى بفعالهم، وينتهي الى رأيهم، وترغب الملائكة في خلّتهم، بأجنتها تمسحهم، وفي صلاتها تبارك عليهم، يستغفر لهم كل رطب ويابس، حتى حيتان البحر وهوامه، و سباع البرّ و انعامه، إن العلم حياة القلوب من الجهل، وضياء الأبصار من الظلمه، وقوة الأبدان من الضعف، يبلغ بالعبد منازل الأخيار، و مجالس الأبرار، والدرجات العلى في الدنيا والآخرة، الذكر فيه يُعدّل بالصيام، ومدارسته بالقيام، به يطاع الرّب، وبه توصل الأرحام، وبه يُعرف الحلال والحرام، العلم إمام العمل والعمل تابعه، يلهمه السعداء، ويحرمه الأشقياء، فطوبى لمن لم يحرمه الله منه حظّه.

و صفة العاقل أن يحلم عمّن جهل عليه، ويتجاوز عمّن ظلمه، ويتواضع لمن هو دونه، ويسابق من فوّه في طلب البرّ. وإذا اراد أن يتكلم تدبّر، فان كان خيراً تكلم فغنم، وإن كان شراً سكت فسلم، وإذا عرضت له فتنة استعصم بالله، وامسك يده ولسانه، وإذا رأى فضيلة انتهز بها، لا يفارقه الحياء، ولا يبدو منه الحرص، فتلك عشر خصال يُعرف بها العاقل.

وصفة الجاهل أن يظلم من خالطه، ويتعدّى على من هو دونه، ويتناول على من هو فوّه، كلامه بغير تدبّر إن تكلم اثم، وإن سكت سها، وإن عرضت له فتنة سارع اليها فأردته، وإن رأى فضيلة أعرض عنها وابطأ عنها، لا يخاف ذنوبه القديمة، ولا يرتدع فيما بقى من عمره من الذنوب، يتوانى عن البرّ ويبطىء عنه، غير مكترث لما فاتته من ذلك اوضيعة، فتلك عشر خصال من صفة الجاهل الذي حُرّم العقل»؛ (٤٢٥)

۲. کسب علم و دانش بر هر مسلمانی واجب است، علم را از جایگاه و سرچشمه آن درخواست نمایید و از اهلش بگیرید. آموختن علم، ثواب، و کسب آن عبادت، مباحثه اش ذکر و عمل بدان جهاد و آموختن آن به کسی که از آن آگاهی ندارد، صدقه و هدیه کردن آن به اهلش، موجب نزدیکی و تقرب به خدای متعال است. زیرا دانش، وسیله شناخت حلال و حرام و مشعل نورانی راه بهشت و همدم آدمی در ترس و وحشت و یار غربت و تنهایی است. همزبان خلوت ها و راهنمای سود و زیان و سلاح بر ضد دشمن و پیرایه و زیور نزد دوستان به شمار می آید، خداوند با علم و دانش، گروهی را سربلندی و عظمت بخشید و آن ها را پیشگامان کارهای نیک قرار داد که از آثارشان بگیرند و از آنان پیروی شود و سخنشان فصل الخطاب باشد. فرشتگان شیفته دوستی آنانند و با بال های خود آن ها را لمس می کنند و در نمازهایشان بر آن ها درود می فرستند. هر موجودی حتی ماهیان و جانوران دریا و درندگان و حیوانات خشکی، برای آنان آمرزش می خواهند.

علم و دانش زنده کننده دل ها از جهل و نادانی و روشنایی بخش دیدگان از تاریکی و قدرت بخش بدن ها از ضعف و سستی است. علم و دانش، فرد را به رتبه و جایگاه نیکان و درجات بلند دنیا و آخرت بالا می برد، سخن گفتن درباره دانش به منزله روزه و مطالعه آن به سان شب زنده داری است.

با دانش، پروردگار اطاعت و صله ارحام عملی و حلال و حرام شناخته می شود. دانش، پیشوای عمل و عمل پیرو دانش است. خداوند آن را به سعادت‌مندان عطا می کند و شقاوتمندان را از آن محروم می سازد، خوش به حال کسی که خدا او را از علم و دانش بی بهره نگرداند.

ویژگی انسان خردمند این است، در برابر کسی که به نادانی با او رفتار کند، بُرداری نشان دهد و از هر کس بر او ستم روا دارد، می گذرد و نسبت به فرو دستان، فروتنی و بر فرادستان خود در کارهای خیر، پیشی می گیرد، هر گاه خواست سخن بگوید، می اندیشد که اگر امر پسندیده ای است سخن گوید و بهره ببرد و اگر ناپسند است، سکوت کند تا سالم بماند. هرگاه فتنه ای برایش پیش آید به خدا پناه ببرد و دست و زبان خویش را نگاه دارد و اگر فضیلتی مشاهده کرد آن را غنیمت شمرد، شرم و حیا هیچ گاه از او جدا نشود، آز و طمع از او پدیدار نمی گردد، آن چه یاد شد، صفات ده گانه شناخت خردمند است.

ویژگی انسان جاهل این است با هر کس معاشرت کند به او ستم روا دارد و نسبت به فرو دست خود جور و تعدی کند و نزد فرا دستان گردنکشی نماید، بدون اندیشه سخن بر زبان آورد، اگر سخنی گوید گناه ورزد و اگر سکوت کند غافل گردد و اگر فتنه ای برایش رخ دهد به سوسش بشتابد و خود را به کام مرگ فرستد، اگر فضیلتی دید از آن رو گردان شده و در پی کسب آن برنیاید. از گناهان گذشته اش پروایی ندارد. در بقیه عمرش از انجام دادن گناه باز نمی ایستد، در انجام دادن کار نیک

تنبلی کرده و آن را به تأخیر می اندازد و بر فرصت های از دست داده اندوه به خود راه نمی دهد و اهمیت و ارزشی قائل نیست، آن چه بیان شد، ده ویژگی از صفات انسان جاهل و نادانی است که از عقل و خرد محروم و بی بهره است.

منابع قانونگذاری

خاتم پیامبران(صلی الله علیه وآله وسلم) راه سعادت حقیقی را برای همه مردم ترسیم فرموده و در صورت پایبند بودن آنان به دستوراتی که برای آن ها روشن ساخته، راه رسیدن به آن را برایشان تضمین نموده است. در بیان نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) راه سعادت در تمسک و پایبندی به دو رکن اصلی ثقلین که هیچ يك از دیگری بی نیاز نیست، خلاصه می شود. آن جا که فرمود:

۳. «ایها الناس! انی فرطکم، وانتم واردون علیّ الحوض ألا وانی سائلکم عن الثقلین، فانظروا: کیف تخلّفونی فیهما؟ فان اللطیف الخبیر نبأنی: أنّهما لن یفترقا حتی یلقیانی، وسألت ربّی ذلک فأعطانیه، الا وانی قد ترکتهما فیکم: کتاب الله وعترتی اهل بیتی، لا تسبقوهم ففترقوا ولا تقصروا عنهم فتهلکوا ولا تعلموهم فانهم أعلم منکم. آیها الناس! لا الفیتکم بعدی کفاراً، یضرب بعضکم رقاب بعض، فتلقونی فی کتیبة کمجّر السیل الجرّار.

ألا وإنّ علی بن ابی طالب أخی و وصیّی، یقاتل بعدی علی تأویل القرآن كما قاتلت علی تنزیله»؛^(۴۲۶)

۳. مردم! من قبل از شما از دنیا خواهم رفت و شما در کنار حوض بر من وارد خواهید شد، آگاه باشید من درباره ثقلین از شما جویا خواهم شد. پس بنگرید چگونه پس از من با آنان رفتار می کنید؟ خدای لطیف و آگاه به من خبر داد که این دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا به دیدار من بشتابند، این ویژگی ها را برای آن ها از خدا خواستم و او آن را به من عنایت فرمود. آگاه باشید! من آن دو امانت را میان شما به ودیعه نهادم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم. در کارها از آنان پیشی نگیرید که پراکنده خواهید شد و از آنان عقب نمانید که به هلاکت می رسید و به آن ها چیزی نیاموزید، زیرا از شما آگاه ترند.

مردم! نبینم که پس از من به کفر بگرایید و یکدیگر را به قتل برسانید و دسته جمعی مانند سیلی خروشان با من دیدار کنید.

آگاه باشید! علی بن ابی طالب برادر و جانشین من است، همان گونه که من در راه نزول قرآن مبارزه کردم او در زمینه تأویل آن نبرد خواهد کرد.

نقش بارز قرآن

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به روشنی از عظمت قرآن یاد کرد و به تبیین نقش آن در زندگی و ارزش و اهمیت پایبندی کامل به آن پرداخت، آن جا که بشر را مخاطب ساخت و فرمود:

٤. «ایها الناس! إنکم فی دار هدنة، وانتم علی ظهر سفر، والسير بکم سریع، فقد رأیتم اللیل والنهار، والشمس والقمر، یبلیان کل جدید، ویقربان کل بعید، ویأتیان بکل وعد و وعید، فاعدوا الجهاز لبعده المجاز، إنها دار بلاء وابتلاء، وانقطاع وفناء، فاذا التبست علیکم الأمور کقطع اللیل المظلم، فعلیکم بالقرآن، فانه شافع مشفع، وماحل مصدق، من جعله امامه قاده الی الجنة، ومن جعله خلفه ساقه الی النار، ومن جعله الدلیل یدله علی السبیل. وهو کتاب فیہ تفصیل، و بیان وتحصیل. هو الفصل لیس بالهزل، وله ظهر وبطن، فظاهره حکم الله، وباطنه علم الله تعالی، فظاهره أنیق، وباطنه عمیق، له تخوم، وعلی تخومه تخوم، لا تحصی عجائبه، ولا تُبلی غرابه، مصابیح الهدی، ومنار الحکمة، ودلیل علی المعرفة لمن عرف الصفة، فلیجل جال بصره، ولیبلی الصفة نظره، ینج من عطب، ویتخلص من نشب؛ فان التفکر حیاة قلب البصر، كما یمشی المستنیر فی الظلمات بالنور، فعلیکم بحسن التخلص، و قلة التربص»^(٤٢٧)؛

٤. مردم! شما درخانه آرامش و آسایش به سر می برید و شتابان در حال سفیرید، شب و روز و خورشید و ماه را ملاحظه کرده اید که هر جدیدی را محو و نابود و هر دوری را نزدیک می گردانند و هر بیم و امیدی را با خود می آورند. بنابراین، برای دوری سفر، توشه بگیرید، دنیا جایگاه بلا و گرفتاری و جدایی است، هرگاه گرفتاری ها و مشکلات مانند پاره های شب تاریک به شما رو آورد، به قرآن متوسل شوید، زیرا قرآن شفاعت کننده و شفاعت پذیرفته شده و صادق و مصدق است هر کس قرآن را پیش روی خویش قرار دهد، او را به بهشت رهنمون می شود و آن کس که آن را پشت سر افکند به دوزخش براند و هر کس آن را راهنمای خویش گرداند، به راه راست هدایتش کند. در

قرآن شرح و توضیح همه چیز آمده است، قرآن فصل الخطاب بوده و شوخی و مزاح نیست، دارای ظاهر و باطن است، ظاهرش همه حکم خدا و باطنش علم الهی است، ظاهرش زیبا و باطنش عمیق و ژرف است، از حقایق و اصولی برخوردار است که هر يك از آن ها نیز خود، حقایقی دارد، عجایبش قابل شمارش نیست و شگفتی هایش فرسوده نگردد مشعل هدایت و نور و روشنایی حکمت است و برای کسی که در پی شناختن صفات [الهی] برآید راهنمای معرفت و شناخت است.

بنابراین، مرد باید دیده اش را روشن گرداند و به صفات (خدا)، بینا گردد تا از هلاکت رهایی یابد، اندیشه، قلب بینا را زندگی و حیات می بخشد، هم چنانکه فردی در تاریکی و ظلمت به واسطه روشنایی ره می پوید از این رو، بر شما باد به حُسن نیت و درنگ اندک، در دنیا.

اهل بیت (علیهم السلام) ارکان دینند

پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) امانت بزرگ خود - یعنی اهل بیت رسالت، علی (علیه السلام) و فرزندان او - را به گونه های مختلف از جمله در آخرین خطبه اش چنین معرفی فرمود:

۵. «یا معشر المهاجرین والانصار! ومن حضرنی فی یومی هذا، وفی ساعتی هذه، من الجن والانس فلیبلغ شاهدکم الغائب: ألا قد خلفتُ فیکم کتابَ الله. فیه النور، والهدی، والبیان، ما فرطَ الله فیه من شیء، حجة الله لی علیکم. وخلفتُ فیکم العلمَ الأكبر، علمَ الدین، ونور الهدی، وصیی: علی بن ابی طالب، ألا وهو حبل الله، فاعصموا به جمیعاً، ولا تفرقوا عنه، (وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا)^(۴۲۸)

ایها الناس! هذا علی بن ابی طالب، کنز الله، الیوم وما بعد الیوم، من احبه وتولاه الیوم وما بعد الیوم فقد أوفی بما عاهد علیه، وأدی ما وجب علیه، ومن عاداه الیوم وما بعد الیوم، جاء یوم القيامة أعمى وأصم، لا حجة له عند الله.

ایها الناس! لا تأتونی غداً بالدنیا، تزفونها زفاً، ویأتی اهل بیتی شعثناء غبراء، مقهورین مظلومین، تسیل دماؤهم أمامکم، وبیعات الضلالة والشوری للجهالة فی رقابکم.

ألا وإن هذا الأمر له اصحاب وآیات، قد سمّاهم الله فی کتابه، وعرفتکم وبلغتکم ما أرسلتُ به الیکم، ولکنی اراکم قوماً تجهلون. لا ترجعن بعدی کفاراً مرتدین، متأولین

للكتاب على غير معرفة، وتبتدعون السنة بالهوى؛ لأن كل سنة وحديث وكلام خالف القرآن فهو ردّ وباطل.

القرآن امام هدى، وله قائد يهدى اليه، ويدعو اليه بالحكمة والموعظة الحسنة. وهو وليّ الأمر بعدى، ووارث علمى وحكمتى، وسرّى وعلانيتى، وما ورثه النبيون من قبلى، وأنا وارث ومورث، فلا يكذبكم انفسكم.

ايها الناس! الله الله فى اهل بيتى؛ فاتهم اركان الدين، ومصايح الظلم، ومعدن العلم؛ علىّ اُخى، ووارثى و وزيرى، وأمينى، والقائم بأمرى، والموفى بعهدى على سنتى، أوّل الناس بى ايماناً، وآخرهم عهداً عند الموت، وأوسطهم لى لقاءً يوم القيامة، فليبلغ شاهدكم غائبكم ألا ومن أمّ قوماً امامة عمياء، وفى الأمة من هو أعلم، فقد كفر. ايها الناس! ومن كانت له قبلى تبعه فيما أنا، ومن كانت له عدة، فليات فيها علىّ بن ابى طالب، فانه ضامن لذلك كله، حتى لا يبقى لأحد علىّ تباعة»؛^(٤٢٩)

ای گروه مهاجر وانصار! و ای جن و انسى که امروز و در این ساعت این جا حضور دارید، حاضران به غایبان برسانند: آگاه باشید! کتاب خدا را که دارای نور و هدایت و شرح و توضیح همه چیز است و نیز شخصیت بزرگ پیشوای دین و نور هدایت و جانشین خویش علی بن ابی طالب را پس از خود میان شما بر جای نهادم. آگاه باشید! او ریسمان الهی است، همگی بدو متمسک شده و از اطرافش پراکنده نشوید «نعمت خدا را بر خویشتن به یاد آورید آن گاه که با یکدیگر دشمنی داشتید، خداوند دل هایتان را با هم مهربان گرداند، و بابرخورداری از نعمت الهی با یکدیگر برادر شدید.» مردم! علی بن ابی طالب گنج و ذخیره الهی به شمار می آید، کسی که او را از امروز به بعد دوست بدارد، به پیمانی که با او بسته و به وظیفه خویش عمل نموده است و آن کس که از امروز به بعد با او دشمنی ورزد، روز قیامت کور و کر محشور خواهد شد و حُجّت و دلیلی در پیشگاه خدا ندارد. مردم! فردا، دنیا را با تشریفات برابیم به ارمغان نیاورید و نکند که اهل بیتم افسرده و غبارآلود، اندوهگین و ستم کشیده وارد شوند، و خون های آنان پیش روی شما جاری باشد و بیعت های گمراهی و شورای جهالت را بر گردن داشته باشید.

آگاه باشید! این امر، صاحبان و نشانه هایی دارد که خداوند آن ها را در کتاب خویش یاد آور شده است، و من دستوراتی را که برای رساندن آنها برانگیخته شدم برای شما تشریح و ابلاغ نمودم، ولی شما را جمعی نادان می پندارم. پس از من به کفر و ارتداد باز نگردید کتاب خدا را بدون آگاهی

تأویل نکنید و طبق هوای نفس خویش سنتی ننهید، زیرا هر سنت و حدیث و سخنی که مخالف قرآن باشد مردود و باطل است.

قرآن، پیشوای هدایت است و از رهبری برخوردار است که مردم را به سوی آن رهنمون می‌شود و با حکمت و سخن نیک به سمت آن فرا می‌خواند، آن شخص، ولیّ امر پس از من و وارث علم و دانش و حکمت و نهان و آشکار من و وارث پیامبران پیش از من است. و من، هم وارثم و هم میراث‌گذار، بنابراین، فریب نفس خویش نخورید.

مردم! خدا را! خدا را! که حرمت اهل بیت را پاس بدارید، زیرا آنان ارکان دین و چراغ‌های تاریکی و ظلمت و خاستگاه علم و دانشند. علیّ، برادر و وارث و وزیر و امین و در انجام رسالت، جانشین من است، به کارهای من می‌پردازد و در اجرای سنتم به سفارش من عمل می‌کند. وی نخستین کسی بود که به من ایمان آورد و آخرین فردی است که هنگام مرگ بدو سفارش می‌کنم و روز قیامت میان مردم با من دیدار می‌کند، بنا براین، حاضران به غائبان برسانند.

آگاه باشید! هر کس کور کورانه امامت گروهی را بر عهده گیرد در صورتی که میان امت، فردی داناتر از او وجود داشته باشد، چنین فردی به کفر گراییده است.

مردم! من به هر کس دینی دارم و هرکس با من عهد و پیمانی داشته، در آن به علی بن ابی طالب رجوع کند، زیرا او مسئولیت همه این امور را بر عهده دارد، تا این که هیچ گونه دینی به کسی نداشته باشم.

اصول اعتقادات

آفریدگار غیر قابل وصف

۶. «إِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، وَكَيْفَ يُوصَفُ الْخَالِقَ الَّذِي تَعْجَزُ الْحَوَاسُ أَنْ تَدْرِكَهَ وَالْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهَ، وَالْخَطَرَاتُ أَنْ تَحْدَهَ، وَالْأَبْصَارُ عَنِ الْإِحَاطَةِ بِهِ؟ جَلَّ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ نَاءَ فِي قَرْبِهِ، وَقَرِيبَ فِي نَأْيِهِ، كَيْفَ الْكَيْفِيَّةُ فَلَا يُقَالُ لَهُ كَيْفٌ؟ وَأَيُّنَ الْأَيْنِ، فَلَا يُقَالُ لَهُ أَيْنٌ؟ هُوَ مَنْقُوعُ الْكَيْفِوْفِيَّةِ وَالْأَيْنُونِيَّةِ، فَهُوَ الْأَحْدَالُصَمْدُ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ، وَالْوَاصِفُونَ لَا يُبْلَغُونَ نَعْتَهُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»؛^(۴۳۰)

۶. آفریدگار جهان، جز با آن چه خویشتن را بدان توصیف فرموده، قابل وصف نیست، آفریدگاری که حواس [پنج گانه] از درك او عاجز است و وَهْم و خیال بدو نرسد و در تصور و گمان ننگند و دیدگان از احاطه بر او ناتوانند، چگونه قابل توصیف است؟ او برتر از وصف و صف کنندگان است، در نزدیکی اش دور، و در دوری اش نزدیک است. چگونگی را او به وجود آورده، بنابراین، بدو گفته نمی شود چگونه؟ کجا را او پدید آورده، از این رو بدو گفته نمی شود کجا؟ چگونگی و کجایی آن جا که به او می رسد پایان می پذیرد و معنا ندارد، او خدای یکتا و بی نیاز است، همان گونه که خویشتن را وصف نموده است، وصف کنندگان به صفات او دست نیابند، او نزاده و زاده نشده است و همتایی ندارد. (۴۳۱)

شرط توحید

۷. «اذا قال العبد: «لا اله الا الله» فينبغي أن يكون معه تصديق وتعظيم، وحلاوة وحرمة، فاذا قال: «لا اله الا الله» ولم يكن معه تعظيم، فهو مبتدع، وإن لم يكن معه حلاوة فهو مراء. واذا لم يكن معه حرمة فهو فاسق»؛ (۴۳۲)

۷. هر گاه بنده ای جمله «لا اله الا الله» را بر زبان آورد شایسته است آن را با دلش نیز تصدیق کند و ارج نهد و شیرینی آن را احساس کند و برای آن احترام قائل شود. لذا آن گاه که بگوید: «لا اله الا الله» و آن را ارج نهد، بدعتگذار و اگر شیرینی آن را احساس ننماید، ریا کار و اگر بدان احترام نگذارد، فاسق است.

رحمت الهی

۸. «إنّ رجلين كانا في بني اسرائيل، أحدهما مجتهد في العبادة والآخر مُذنب، فجعل يقول المجتهد: أقصر عما انت فيه، فيقول: خلني وربّي، حتى وجده يوماً على ذنب استعظمه، فقال: أقصر، قال: خلني وربّي، أبعثت عليّ رقيباً؟ فقال: والله لا يغفر الله لك ولا يدخلك الجنة، فبعث الله اليهما ملكاً فقبض ارواحهما فاجتمعا عنده، فقال للمُذنب: أدخل الجنة برحمتي، وقال للآخر: أتستطيع أن تحظر على عبدی رحمتی؟ فقال: لا، يا ربّ، قال: اذهبوا به الى النار»؛ (۴۳۳)

۴۳۱. ابو المفضل شیبانی، از احمد بن مطوق بن سوار، از مغیره بن محمد بن مهلب، از عبد الغفار بن كثير، از ابراهيم بن حميد، از ابو هاشم، از مجاهد، از ابن عباس نقل کرده که گفت فردی یهودی به نام نعتل خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید و عرض کرد ای محمد! اگر به پرسش هایی که همواره در دلم خطور می کند پاسخ دهی، به دست تو مسلمان خواهم شد. حضرت فرمود ای ابو عمار! بپرس عرض کرد ای محمد! پروردگارت را برایم توصیف نما. حضرت فرمود...

۴۳۲. کلمة الرسول الأعظم: ۳۰.

۴۳۳. کلمة الرسول الاعظم: ۳۱.

۸. میان بنی اسرائیل، دو مرد، یکی در عبادت کوشا و دیگری گنه کار وجود داشت. روزی فرد عابد به گنه کار گفت: دست از کار هایت بردار، او در پاسخ عابد گفت: مرا با پروردگار خویش واگذار. تا این که روزی عابد او را در حال گناه مشاهده کرد و این کار برایش بسی بزرگ جلوه کرد، لذا بدو گفت: دست از گناه بردار، وی در پاسخ اظهار داشت: مرا با پروردگارم واگذار، آیا تو بر مراقبت از من گمارده شده ای؟ عابد گفت: به خدا سوگند! خداوند تو را نمی بخشاید و وارد بهشت نمی سازد خدا فرشته ای نزد آنان فرستاد و روحشان را قبض کرد و هر دو در پیشگاه الهی گرد آمدند، به فرد گنه کار فرمود: به واسطه رحمتم وارد بهشت شو و به دیگری (عابد) فرمود: آیا می توانی از رحمت من در مورد بنده ام جلوگیری کنی؟ عرضه داشت: پروردگارا! خیر؛ فرمود: او را به سمت آتش دوزخ ببرید.

نه جبر و نه اختیار

۹. «ان الله لا يُطاع جبراً ولا يُعصى مغلوباً، ولم يهمل العباد من المملكة، ولكنّه القادر على ما اقدرهم عليه، والمالك لما ملكهم اياه، فان العباد ان ائتمروا بطاعة الله لم يكن منها مانع ولا عنها صاد، وإن عملوا بمعصيته فشاء أن يحول بينهم وبينها فعل، وليس من شاء أن يحول بينك وبين شيء ولم يفعله، فأتاه الذي فعله كان هو الذي أدخله فيه»؛ (۴۳۴)

۹. خداوند، نه به زور و اجبار فرمانبرداری شود و نه مغلوب نافرمانی گردد. سرپرستی بندگان را وانهاده است، ولی او بر آن چه بندگان را توانایی بخشیده، قادر است و مالک هر چیزی است که به آن ها عطا کرده است، به راستی اگر بندگان همواره در اطاعت الهی باشند، مانع و باز دارنده ای بر سر راهشان نیست و اگر نافرمانی خدا کنند و خداوند بخواهد میان آنان و نافرمانی جدایی بیندازد می تواند. چنین نیست که هر کسی بخواهد میان تو و چیزی، مانع شود ولی آن کار را انجام ندهد و آن کس که آن کار را انجام داد همان کسی باشد که وی را وارد آن عمل ساخت.

خاتمیت

۱۰. «فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بَسَّتْ: أُعْطِيتُ جِوَامِعَ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرَّعْبِ مِنْ مَسِيرَةِ شَهْرٍ، وَأَحَلَّتْ لِي الْغَنَامَ. وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَظَهوراً. وَأُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَخُتِمَ بِي النَّبِيُّونَ»؛^(۴۳۵)

۱۰. من با شش ویژگی بر دیگر پیامبران برتری دارم: جوامع کلم (قرآن کریم) به من عطا شد، به وسیله ترس و بیمی که به فاصله یک ماه پیشاپیشم در حرکت بود، یاری گشتم، غنیمت ها بر ایم حلال شد، زمین برای من پاکیزه و سجده گاه قرار گرفت به سوی همه مردم فرستاده شدم و ختم پیامبران به وسیله من اعلان شد.

برگزیده خدا

۱۱. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مِنْ وُلْدِ إِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَى مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ بَنِي كِنَانَةَ، وَاصْطَفَى مِنْ بَنِي كِنَانَةَ قَرِيشاً، وَاصْطَفَى مِنْ قَرِيشِ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ)؛^(۴۳۶)

۱۱. خداوند، اسماعیل را از فرزندان ابراهیم، و بنی کنانه را از فرزندان اسماعیل و قریش را از بنی کنانه و بنی هاشم را از قریش و مرا از بنی هاشم برگزید. خدای متعال فرمود: «یقیناً، رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت و دشوار آید، وی بر هدایت شما اصرار می ورزد و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است.

مثال باران

۱۲. «إِنْ مِثْلَ مَا بَعَثَنِي بِهِ رَبِّي مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ، كَمِثْلِ غَيْثٍ أَصَابَ أَرْضاً مِنْهَا طَائِفَةٌ طَيِّبَةٌ، فَقَبِلَتْ الْمَاءَ فَأَنْبَتَتِ الْعُشْبَ وَالْكَأُ الْكَبِيرَ، وَكَانَتْ مِنْهَا أَجَادِبُ امْسَكَتِ الْمَاءَ فَفَنَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرِبُوا مِنْهَا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَ أَصَابَ طَائِفَةٌ مِنْهَا أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قِيَعَاتٌ، لَا تَمْسُكُ وَلَا تُثَبِّتُ كَأُ، فَذَلِكَ مِثْلُ مَنْ فُقِهَ فِي دِينِ اللَّهِ، وَتَفَقَّهَ فِيمَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ، فَعِلْمٌ وَعِلْمٌ، وَمِثْلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْساً وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ»؛^(۴۳۷)

۱۲. مثال هدایتی که خدا مرا بدان مبعوث کرده به سان بارانی است که بر زمینی بیارد و بخشی از آن را آب فرا گیرد و سبزه و علف فراوان برویاند و قسمتی از آن بی حاصل باشد و آب را نگاهدارد و مردم از آن بهره مند شوند، بنوشند و کشاورزی کنند و به دیگران نیز بنوشانند و بر بخش دیگر آن

۴۳۵. بحار الأنوار ۱۶ / ۳۲۴.

۴۳۶. كلمة الرسول الأعظم ۳۵. بحار الأنوار ۱۶ / ۳۲۳. توبه / ۱۲۸.

۴۳۷. بحار الأنوار ۱ / ۱۸۴.

که سُست است ببارد ولی آب را نگاه ندارد و علف و سبزه نرویانند، این مثال کسی است که در دین خدا دانش اندوخت و آن چه خدا مرا بدان برانگیخته برایش سودمند قرار گرفت، خود، دانش آموخت و به دیگران یاد داد، اما هدایتی را که خداوند مرا بدان فرستاده، نپذیرفت.

جانشین پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)

۱۳. «یا عمار! إنه سيكون بعدی هتات، حتی یختلف السیف فیما بینهم، وحتى یقتل بعضهم بعضاً وحتى یبرأ بعضهم من بعض، فاذا رأیت ذلك فعلیک بهذ الاصلع عن یمینی، علی بن ابی طالب، فإن سلك الناس کلهم وادیاً، وسلك علی وادیاً، فاسلك وادی علی، واخل عن الناس.

یا عمار! إن علیاً لا یردک عن هدی، ولا یدلک علی ردی.

یا عمار! طاعة علی طاعتی، وطاعتی طاعة الله^(۴۳۸).

من ظلم علیاً مقعدی هذا بعد وفاتی، فکأنما جحد نبوتی، ونبوة الانبیاء قبلی»^(۴۳۹);

۱۳. ای عمار! پس از من میان امتم فتنه هایی به پا خواهد شد، میانشان جنگ در می گیرد و برخی بعضی را از دم تیغ می گذرانند و بعضی از برخی دیگر اعلان بیزاری می کنند، هر گاه چنین وضعیتی را مشاهده کردی بر تو باد به این مرد اصلع (موی فرق فرو ریخته) سمت راست من، علی بن ابی طالب، که اگر همه مردم به راهی رفتند و علی بر راهی دیگر، آن راه را که علی برمی گزیند، طی کن و مردم را به خود واگذار.

ای عمار! علی تو را از مسیر هدایت دور نمی سازد و به کار ناپسند رهنمون نمی شود.

ای عمار! اطاعت علی، اطاعت از من و اطاعت من، اطاعت از خداست.

آن کس در این جایگاه من پس از وفاتم بر علی جور و ستم روا دارد، گویی پیامبری من و نبوت پیامبران پیش از من را انکار کرده است.

فضیلت علی(علیه السلام)

۱۴. «لولا أنني اشفق أن تقول فیک طوائف ما قالت النصارى فی عیسی بن مریم،

لقلت فیک الیوم مقالاً، لا تمرّ بملأ منهم الا أخذوا التراب من تحت قدمیک»^(۴۴۰);

۴۳۸. مجمع البیان ۳ / ۵۳۴. ابو ایوب انصاری روایت کرده که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به عمار یاسر فرمود...

۴۳۹. مجمع البیان ۳ / ۵۳۴ به نقل از کتاب شواهد التنزیل حاکم حسکانی، از ابو حمد مهدی بن نزار حسنی، از محمد بن قاسم بن احمد، از ابوسعید محمد بن فضیل بن محمد، از محمد بن صالح عرزمی، از عبد الرحمان بن ابی حاتم، از ابوسعید اشج، از ابو خلف الأحمر، از ابراهیم بن طهمان، از سعید بن ابی عروبة، از قتاده، از سعید بن مسیب، از ابن عباس روایت کرده که گفت وقتی آیه شریفه «واتقوا فتنه» نازل شد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود...

۴۴۰. ارشاد ۱ / ۱۶۵، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) این سخن را پس از فتح و پیروزی غزوه ذات السلاسل به دست توانای علی(علیه السلام)، درباره او فرمود.

۱۴. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود: اگر بيم آن نداشتم که عده ای درباره تو سخنی مانند سخن مسیحیان در حق عیسی بن مریم بگویند، امروز مطلبی درباره ات می گفتم که به هر گروهی از آنان بگذری، خاک پایت را [به منظور تبرک] برگیرند.

پیشوایان پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)

۱۵. «الائمة بعدی من عترتی بعدد نقباء بنی اسرائیل، وحواری عیسی، من أحبهم فهو مؤمن، ومن أبغضهم فهو منافق، هم حُجج الله فی خلقه وأعلامه فی بریته»^(۴۴۱)

۱۵. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود: پیشوایان پس از من، به تعداد نقبای بین اسرائیل و حواریان عیسی هستند، دوستان آن ها مؤمن و مخالفانشان منافقند، آنان حجت های خدا و پیشوایان او میان آفریدگانش به شمار می آیند.

پیشوایان راستین

۱۶. «یا علی! انت الامام والخلیفة بعدی، وانت أولى بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضیت فابنک الحسن أولى بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضی الحسن فالحسین أولى بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضی الحسین فابنه علی بن الحسین أولى بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضی علی فابنه محمد أولى بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضی محمد فابنه جعفر أولى بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضی جعفر فابنه موسی أولى بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضی موسی فابنه علیّ أولى بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضی علیّ فابنه محمد أولى بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضی محمد فابنه علیّ فابنه الحسن أولى بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضی علی فابنه الحسن أولى بالمؤمنین من انفسهم، فاذا مضی الحسن فالقائم المهدي أولى بالمؤمنین من انفسهم، یفتح الله به مشارق الارض ومغاربها، فهم ائمة الحق، و ألسنة الصدق، منصورون من نصرهم، مخدولون من خذلهم»^(۴۴۲)

۴۴۱. کفایة الاثر: ۱۶۶. ابو المفضل شیبانی، از حمد بن عامر بن سلیمان طایبی، از محمد بن عمران کوفی، از عید الرحمان بن ابونجران، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمار، از جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، و او از برادرش حسن بن علی(علیهم السلام) روایت کرده که رسول خدا فرمود:...

۴۴۲. کفایة الاثر ۱۹۵ - ۱۹۶؛ از حسین بن علی، از هارون بن موسی، از محمد بن اسماعیل فزاری، از عبد الله بن صالح کاتب اللیث، از رشد بن سعد، از حسین بن یوسف انصاری، از سهل بن سعد انصاری روایت شده که گفت

۱۶. ای علی! تو پیشوا و جانشین پس از من هستی و از مؤمنان به خودشان سزاوارتری. پس از تو فرزندت حسن نیز چنین است و پس از حسن، حسین و پس از حسین فرزندش علی بن حسین و پس از او فرزندش محمد و پس از محمد فرزندش جعفر و پس از جعفر فرزندش موسی و پس از موسی فرزندش علی و پس از علی فرزندش محمد و پس از محمد فرزندش علی و پس از علی فرزندش حسن و پس از حسن فرزندش قائم مهدی از خود مؤمنان به آنان سزاوارتر است. خداوند به وسیله او شرق و غرب گیتی را می گشاید. آنان پیشوایان راستین و زبان گویای حقتند، آن کس که آنان را یاری کند، از سوی خدا یاری شده و آن کس که آن ها را تنها بگذارد، تنها وانهاده می شود.

پیامبر و مژده ظهور مهدی (علیه السلام)

احمد بن حنبل، از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده که فرمود:

۱۷. «لا تقوم الساعة حتى تمتلئ الأرض ظلماً وعدواناً ثم يخرج من عترتي من يملأها قسطاً و عدلاً...»^(۴۳);

۱۷. رستخیز به پا نشود تا زمین را جور و ستم فرا گیرد و آن گاه، مردی از عترتم ظهور می کند و گیتی را پُر از عدل و داد می سازد.

از عبد الرحمان بن ابو لیلی، از پدرش نقل شده گفت: رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روز خیبر پرچم را به علی سپرد و خداوند به دست توانای او، پیروزی عنایت کرد و در غدیر خم در برابر انبوه جمعیت اعلان داشت که علی، مولا و سرور هر مرد و زن مؤمن است و حدیث را با ذکر بخشی از فضایل علی و فاطمه و حسن و حسین [علیهم السلام] ادامه داد تا این که فرمود:

۱۸. «أخبرني جبرئيل أنهم يظلمون بعدى وأن ذلك الظلم يبقي حتى إذا قام قائمهم وعلت كلمتهم واجتمعت الأمة على محبتهم وكان الشانئ لهم قليلاً والكاره لهم ذليلاً وكثر المادح لهم وذلك حين تغير البلاد وضعف العباد واليأس من الفرج، فعند ذلك

درباره ائمه (علیهم السلام) از فاطمه دخت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسیدم، وی فرمود رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی می فرمود... دو روایت دیگر از جابر انصاری نقل کرده بدان ها مراجعه شود. ۴۴۳. به مسند احمد ۳ / ۲۵ / حدیث ۱۰۹۲۰ مراجعه شود.

يظهر القائم المهدي من ولدي بقوم يظهر الله الحق بهم ويخمد الباطل بأسياهم - الى ان قال: «معاشر الناس أبشروا بالفرج فان وعد الله حق لا يخلف، وقضاءه لا يُردّ وهو الحكيم الخبير وإن فتح الله قريب»^(٤٤٤)؛

۱۸. جبرئیل به من خبر داد که اینان [اهل بیت] پس از من مورد جور و ستم قرار می گیرند و این ظلم و ستم تا زمانی که قائم آنان ظهور نماید، باقی خواهد ماند و سپس قدرت و شوکت می یابند، امت، به آن ها محبت می ورزند، مخالفان شان اندک و بدخواهان آنان خوار و ذلیل و ستایشگران آن ها فزونی می یابند و آن زمانی است که کشورها دستخوش تغییر و تبدیل و مردم به ضعف کشیده شده و از ظهور، نومید و مأیوس می شوند، در این هنگام قائم مهدی از فرزندانم با مردمی که خداوند به واسطه آن ها حق را آشکار و با شمشیرهای آنان باطل را سرکوب می کند، ظهور می نماید - تا این که فرمود: مردم! شما را به ظهور وی مژده می دهم، زیرا وعده الهی تخلف ناپذیر و قضای او رد شدنی نیست، او حکیم و داناست و فتح و پیروزی خداوند نزدیک است.

از ام سلمه روایت شده گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم می فرمود:
۱۹. «المهدي من عترتي من ولد فاطمة»^(٤٤٥)؛

۱۹. مهدی از عترتم و از فرزندان فاطمه است.

از حذیفه یمانی منقول است که گفت: رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای ما سخن نمود و آن چه را تا روز قیامت رخ می داد بیان داشت و سپس فرمود:

۲۰. «لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله عزّ وجلّ ذلك اليوم حتى يبعث الله رجلاً من ولدي اسمه اسمي»؛

۲۰. اگر از عمر دنیا تنها يك روز باقی مانده باشد خدای عزّ وجلّ آن روز را به اندازه ای طولانی می گرداند تا مردی از فرزندانم را، که همنام من است، برانگیزاند. سلمان فارسی به پا خاست و عرضه داشت: ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)! او از کدام فرزند شما به وجود خواهد آمد؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در حالی که دست مبارک خود را بر شانه حسین^(٤٤٦) می زد فرمود: (مهدی) از این فرزندم (حسین) به وجود خواهد آمد.

مبانی قانونگذاری اسلامی در روایات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)^(٤٤٧)

۴۴۴. ینابیع المودة ۴۴۰.

۴۴۵. ینابیع المودة ۴۳۰؛ صحیح ابو داود ۴ / ۸۷.

۴۴۶. البیان فی اخبار صاحب الزمان ۱۲۹ از حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد نوفلی.

۴۴۷. برای دست یابی به روایات فوق، به اعیان الشیعه ۳۰۳/۱ - ۳۰۶ مراجعه شود.

الف - ویژگی های اسلام

- ۱ . اسلام همواره برتری می یابد و چیزی بر آن برتری نخواهد یافت.
- ۲ . اسلام، گذشته را می بخشاید.
- ۳ . مردم تا زمانی که [حکم] موضوعی را نمی دانند، آزاد گذارده شده اند.
- ۴ . از امت من [کیفر] اشتباه و فراموشی و آن چه بدان مجبور شده اند، برداشته شده است.
- ۵ . قلم [حکم] از سه گروه برداشته شده، کودک، دیوانه، انسان خفته.

ب - دانش، و مسئولیت دانشمندان

- ۱ . کسی که بدون شناختِ امام زمان خویش از دنیا رود، به مرگ جاهلی مُرده است.
- ۲ . کسی که بدون آگاهی، درباره قرآن سخنی بگوید، جایگاه خود را در آتش فراهم کرده است.
- ۳ . اگر از کسی پرسشی علمی صورت گیرد و او آن را کتمان کند، خداوند لگامی آتشین بر دهانش می زند.
- ۴ . اگر کسی به چیزی که بدان آگاهی ندارد فتوا دهد، فرشتگان آسمان و زمین او را نفرین می کنند.
- ۵ . هر فتوا دهنده ای ضامن است.
- ۶ . هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی راهش به دوزخ است.
- ۷ . خداوند خیر هر کس را بخواهد او را در دینش بینش و دانش می دهد.
- ۸ . واجبات را بیاموزید و آن ها را به مردم یاد دهید، زیرا آموختن آن ها نیمی از دانش است.
- ۹ . هرگاه از من حدیثی به شما رسید، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، آن چه را موافق با قرآن بود بپذیرید و آن چه را مخالف آن بود، به دیوار بکوبید.
- ۱۰ . هرگاه بدعت پدید آمد، دانشمند باید دانش خود را آشکار سازد و اگر کسی چنین نکند لعنت خدا بر او باد.

ج - رفتار اسلامی

- ۱ . در اسلام رُهبانیت نیست.
- ۲ . در راه معصیت خدا، نباید از کسی اطاعت کرد.

- ۳ . آن کس که تقیه نکند، دین ندارد.
- ۴ . اگر ادای مستحبات به واجبات زیان رساند، ارزشی ندارند.
- ۵ . قرعه، راه گشای هر مشکلی است.
- ۶ . [پاداش] عمل انسان، به نیت او بستگی دارد.
- ۷ . نیت فرد، جدی تر و عمیق تر از کردار اوست.
- ۸ . برترین اعمال، سخت ترین آن ها است.
- ۹ . هر کس کیش و روش گروهی را بپذیرد، حکم آنان در مورد او جاری می شود.
- ۱۰ . هر کس سنت نیک به جای نهد، پاداش آن و پاداش کسی که بدان عمل می کند تا روز قیامت از آن اوست و آن که سنت ناپسندی ایجاد می کند گناه آن و گناه کسی که بدان عمل می کند تا روز قیامت بر عهده او خواهد بود.

د - قضاوت و داوری

- ۱ . اگر حاکم اجتهاد کند و به اشتباه رود، يك پاداش و اگر مطابق با واقع باشد، از دو پاداش برخوردار است.
- ۲ . اقرار عقلا علیه خویشتن جایز است.
- ۳ . مدعی باید بیینه و گواه اقامه کند و مُنکر سوگند بخورد.
- ۴ . سوگند خوردن، تنها با لفظ «الله» صحیح است.
- ۵ . با وجود شبّه، از اجرای حدود دست بردارید.
- ۶ . کسی که در راه دفاع از اموالش کشته شود، شهید است.
- ۷ . دستی که امانتی گرفت باید آن را به صاحبش باز گرداند.
- ۸ . آسیبی را که حیوانات بر کسی وارد می کنند، کسی ضامن نیست.
- ۹ . هیچ مردی به کردار فرزند و هیچ فرزندی به کردار پدرش، باز خواست نمی شود.
- ۱۰ . مردم بر اموال خویش مُسلطنند.

ه - عبادات

- ۱ . نماز، ستون دین است.
- ۲ . مناسك خویش را از من بیاموزید.
- ۳ . همان گونه که من نماز می گزارم، نماز بگزارید.

- ۴ . زکات اموال خویش را بپردازید تا نمازتان پذیرفته شود.
- ۵ . زکات فطره بر هر مرد و زن واجب است.
- ۶ . زمین برای من سجده‌گاه و خاکش پاک کننده قرار داده شد.
- ۷ . در مساجدتان از داد و ستد و مشاجره بپرهیزید.
- ۸ . سیاحتِ اُمّت من، روزه است.
- ۹ . هر کار نیکی، صدقه به شمار می آید.
- ۱۰ . برترین جهاد، سخن حقی است که در برابر پادشاهی ستمکار بیان شود.

و - نظام خانواده

- ۱ . ازدواج سنّت من است، هر کس از سنّت من رو گردان شود از من نیست.
- ۲ . ازدواج کنید، تکثیر نسل کنید که من در قیامت به فزونی شما بر اُمّت های دیگر مباحثات می کنم.
- ۳ . ازدواج نمایید و از طلاق بپرهیزید، زیرا عرش خدا از وقوع طلاق به لرزه می آید.
- ۴ . برای نطفه های خویش جایگاهی مناسب (بهترین و پاک ترین زنان) را انتخاب کنید و با افراد هم شأن خود ازدواج کنید و به آن ها زن بدهید.
- ۵ . فرزند، از آن بستر (شوهر) است و زنا کار سنگسار می شود.
- ۶ . جهاد زن، شوهرداری شایسته است.
- ۷ . حضور در [نماز] جمعه و جماعت و اذان و اقامه و عیادت بیمار و هروله بین صفا و مروه و جهاد و استلام حَجَر و منصب قضاوت و سر تراشیدن (در مِنا) برای زنان نیست.
- ۸ . [زن و شوهر] لعان کننده برای همیشه بر یکدیگر حرامند.
- ۹ . تهمت ناروا به زن با عَقّت، کردار صد ساله را تباه می کند.
- ۱۰ . رضاع (که ایجاد محرمیت می کند) آن است که به واسطه آن گوشت بدن، روییده و استخوان محکم شود.
- ۱۱ . به فرزندانان شما و تیراندازی بیاموزید.
- ۱۲ . کسی که در خانه کودک دارد، با او رفتاری کودکانه داشته باشد.

ز - نظام اقتصاد اسلامی

- ۱ . عبادت، هفت بخش و برترین آن ها طلب حلال است.
- ۲ . نخست، آموختن احکام، سپس انجام دادن داد و ستد.
- ۳ . آن کس که سر بار دیگران باشد، ملعون است.
- ۴ . [نیکی را] از نان خور خود آغاز نما.
- ۵ . مزد اجیر و کارگر را قبل از خشك شدن عَرَقش به او بپردازید.
- ۶ . بر هر سوخته دلی، پاداشی مترتب است.
- ۷ . بر مسلمانان شروط و وفای به عهد واجب است.
- ۸ . هر جا که مسلمان مال خود را بیابد، بدان سزاوارتر از دیگران است.
- ۹ . مِلَاكِ وقف ها نیت صاحبان آن هاست.
- ۱۰ . مال فرد مسلمان جز با رضایت وی، بر دیگران حلال نیست.
- ۱۱ . [تصرف در ماترك بدین صورت است که] نخست کفن، سپس بدهکاری، آن گاه وصیت و پس از آن میراث.
- ۱۲ . مصالحه میان مسلمانان رواست، مگر جایی که حرامی را حلال و یا حلالی را حرام نماید.
- ۱۳ . طفره رفتن مسلمان از پرداخت بدهی خود، در صورت توان، ستم در حق مسلمان است.
- ۱۴ . دو طرف داد و ستد تا زمانی که مجلس خود را ترك نکرده اند، حق خیار دارند.
- ۱۵ . بدترین کسب ها، سودی است که از ربا به دست می آید.
- ۱۶ . پوست و عَصَب (پِی) مُردار، مورد استفاده قرار نمی گیرد [و جواز شرعی ندارد].

ح - همزیستی اجتماعی

- ۱ . جنگ با مؤمن کفر و خوردن گوشتش، (غیبت) معصیت است.
- ۲ . احترام مؤمن در حال حیات و پس از مرگ، یکسان است.
- ۳ . احترام به میت، شتاب در کفن و دفن اوست.
- ۴ . مؤمنان با یکدیگر برادرند، خون آنان یکسان است و عهد و پیمان فرودست ترین آنان مورد احترام است و بر ضد مخالفان یکپارچه اند.
- ۵ . کسی که برده ای را آزاد کند، ولیّ اوست.

- ۶ . دوستی، نوعی بستگی، نظیر پیوند نسبی است.
- ۷ . ناسزاگویی به مؤمن، فسق است.
- ۸ . هر مست کننده ای حرام است.
- ۹ . آن چه مقدار زیادش مست کننده است، نوشیدن جرعه ای از آن نیز حرام است.
- ۱۰ . سخن چینی و غیبت و دروغ، سبب عذاب قبر است.
- ۱۱ . انسان فاسق، غیبت ندارد.
- ۱۲ . پوشیدن طلا برای مردان امّتم حرام و برای زنانشان حلال است.

ط - سخنان کوتاه و پر معنا

- ۱ . من برای کامل نمودن فضایل اخلاقی برانگیخته شدم
- ۲ . من شهر علم و دانشم و علی، دروازه آن شهر است.
- ۳ . محبوب ترین اعمال نزد خدا با دوام ترین آن هاست، هر چند اندک باشد.
- ۴ . هر يك از شما خواست عملی انجام دهد، آن را صحیح و کامل انجام دهد.
- ۵ . ایمان دو نیمه دارد؛ نیمی در صبر و نیمی در شکر و سپاس است.
- ۶ . در انجام دادن امور خود، کار پنهانی کنید(محرم اسرار خود باشید).
- ۷ . امانتداری، رزق و روزی را در پی دارد و خیانت، فقر را به ارمغان می آورد.
- ۸ . دست ها سه گونه اند: خواهشگر، بخششگر و نگاه دار، بهترین دست ها دست بخششگر است.
- ۹ . هر گاه بر مردم، رهبری فاسق حاکمیت یافت و سرپرستی آنان را بی مقدارترین آن ها عهده دار گشت و فاسقان گرامی داشته شدند، باید در انتظار بلا نشست.
- ۱۰ . سریع ترین شری که دامنگیر انسان می شود، کیفر سرکشی و طغیان است.
- ۱۱ . آگاه باشید! بدکارترین افراد امّت من کسانی اند که به خاطر مصونیت از شرّشان مورد احترام قرار گیرند، آگاه باشید! کسی را که مردم به خاطر ایمنی از بدکاری اش احترام نهند، از من نیست.
- ۱۲ . با نیکی می توان آزاد مرد را به بردگی گرفت.
- ۱۳ . مژده دهنده باشید و ایجاد تنقّر نکنید.
- ۱۴ . چهار چیز را قبل از چهار چیز غنیمت شمار: جوانی ات را قبل از پیری، سلامتی خود را قبل از بیماری، بی نیازی ات را قبل از تهیدستی و زندگی ات را قبل از مرگ غنیمت شمار.

- ۱۵ . سه چیز از فضایل اخلاقی دنیا و آخرت به شمار می آید: از آن کس که به تو ستم روا داشته، درگذری و با آن کس که با تو قطع رابطه کرده، ارتباط برقرار سازی و در برابر کسی که در حق تو سبکسری و نادانی کرده، بردبار باشی.
- ۱۶ . سه چیز از حجاب ها عبور می کند و به پیشگاه خدا ختم می شود، صدای سایش قلم دانشمندان [بر روی کاغذ] و صدای گام های رزمندگان و صدای چرخ های ریسندگی زنان با عفت.
- ۱۷ . سه چیز دل ها را سخت می کند: شنیدن لُهو، در پی شکار رفتن و به دربار پادشاه درآمدن.
- ۱۸ . دل ها بر دوستی کسانی که بدان ها نیکی روا دارند و بر دشمنی با کسانی که بدان ها بدی کنند سرشته شده اند.
- ۱۹ . قبل از این که مورد حسابرسی قرار گیرد، خویش را حسابرسی نمایید.
- ۲۰ . دوستی و علاقه مندی به دنیا، منشأ هر گونه گناه است.
- ۲۱ . حکمت، گمشده مؤمن است، اساس حکمت ها بیم از خداست.
- ۲۲ . بهشت را گرفتاری ها و جهنم را شهوات در بر گرفته اند.
- ۲۳ . اخلاق خود را نکو گردانید و با همسایگانتان مهربانی کنید و زنان را گرمی بدارید، بی حساب وارد بهشت خواهید شد. بیماری های خود را با صدقه مداوا کنید.
- ۲۴ . پس از ایمان به خدا، بالاترین مرتبه عقل و خرد مدارای با مردم است در صورتی که حقی را ترك نکند.
- ۲۵ . برترین مردم در دنیا، سخاوتمندان و در آخرت پرهیز کارانند. سعادت مند کسی است که از کردار ناشایست دیگران، پند و عبرت گیرد.
- ۲۶ . بدترین مردم کسی است که آخرتش را به دنیای خود بفروشد و بدتر از او کسی است که آخرتش را با دنیای دیگران سودا کند.
- ۲۷ . خوش به حال کسی که عیب خودش، او را از پرداختن به عیب های دیگران باز دارد.
- ۲۸ . با جماعت همراه باشید، زیرا گرگ، گوسفند جدا افتاده از گله را شکار می کند.
- ۲۹ . میانه روی پیشه کنید، مردمی که میانه رو هستند، روی فقر و تنگدستی را نخواهند دید.

- ۳۰ . در شگفتم کسی که به خاطر ترس از بیماری، از خوردن غذا پرهیز می کند، چگونه از بیم آتش، از ارتکاب گناه خود داری نمی کند.
- ۳۱ - عزت مؤمن، به بی نیازی وی از دیگران است.
- ۳۲ . از آن کس که به عیادت تو نمی آید عیادت نما و به آن کس که به تو هدیه نمی دهد، هدیه بده.
- ۳۳ . بی نیاز واقعی، کسی است که نفس بی نیاز داشته باشد.
- ۳۴ . [در وادی علم] یا دانشمند و یا دانش پژوه و یا شنونده و یا دوستدار علم باش، پنجمین قسم مباش که به هلاکت خواهی رسید.
- ۳۵ . هیچ دارایی سودمندتر از خرد نیست.
- ۳۶ . هیچ فقری بدتر از نادانی نیست.
- ۳۷ . هیچ خردی چون تدبیر نیست.
- ۳۸ . آن کس که مسلمانی را فریب دهد یا زیان رساند و یا با او از در حيله در آید، از ما نیست.
- ۳۹ . اصلاح مال، از جوانمردی است.
- ۴۰ . کسی که قومی را دوست داشته باشد، در عمل آنان شریک است.
- ۴۱ . کسی که قومی را دوست داشته باشد، با آنان محشور خواهد شد.
- ۴۲ . کسی که به علم خود عمل کند، آن چه را نمی داند خداوند به او عطا می کند.
- ۴۳ . کسی که ستمگری را بر ستمش یاری رساند، خداوند آن ستمگر را بر خودش مسلط گرداند.
- ۴۴ . کسی که بین خود و خدا را اصلاح کند، خداوند بین او و مردم را اصلاح می کند.
- ۴۵ . کسی که ترحم نکند، مورد ترحم قرار نمی گیرد.
- ۴۶ . کسی که فریب دهد، فریب می خورد.
- ۴۷ . آن کس که دو روزش برابر باشد، مغبون است.
- ۴۸ . شخص میانه رو، به فقر و تهیدستی دچار نمی شود.
- ۴۹ . مؤمن کسی است که مردم از دست و زبانش در آسایش باشند.
- ۵۰ . مسلمان کسی است که مردم از آزار و اذیتش در امان باشند.
- ۵۱ . باید راز دار مجالس بود.
- ۵۲ . مسلمان، آیینه برادر مسلمان خویش است.

- ۵۳ . مسلمان برادر مسلمان است به او ستم روا نمی دارد و رسوایش نمی کند.
- ۵۴ . آن کس که طرف مشورت قرار گیرد، امین شمرده شده است [پس نباید خیانت کند].
- ۵۵ . کسی که قدر خود را بداند، به هلاکت نرسد.
- ۵۶ . آن کس که فقیر نمایی کند، فقیر خواهد شد.
- ۵۷ . آن کس که بدون علم و آگاهی دست به کاری زند، فسادِ کارش بیش از صلاح آن است.
- ۵۸ . کسی که کار ناروایی را در بوق و کرنا کند، مانند کسی است که آن را مرتکب شده است.
- ۵۹ . هر کس از مؤمنی عیب جویی کند، در زندگی به همان عیب دچار خواهد شد.
- ۶۰ . کسی که فردا را از عمرخویش بشمارد، در همراهی مرگ، خطا کرده است.
- ۶۱ . کسی که حاکمی را با کاری که خشم خدا را برمی انگیزد، راضی گرداند، از دین خدا خارج شده است.
- ۶۲ . مدارای با مردم نیمی از ایمان و مهربانی با آنان نیمی از زندگی [وخوشی] است.
- ۶۳ . آسان بگیری و اهل سختگیری نباشید.
- ۶۴ . مؤمن به هر صفتی موصوف می شود ولی نه دروغ می گوید و نه خیانت می ورزد.

نمونه ای از دعاهای حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم)

الف - دعای حضرت در ماه رمضان

«اللَّهُمَّ ادْخُلْ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ السُّرُورَ اللَّهُمَّ اَعْنِ كُلَّ فَقِيرٍ، اللَّهُمَّ اشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ، اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ غَرِيْبٍ، اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِيْنٍ، اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَن كُلِّ مَكْرُوْبٍ، اللَّهُمَّ رُدَّ كُلَّ غَرِيْبٍ، اللَّهُمَّ فَكِّ كُلَّ اَسِيْرٍ، اللَّهُمَّ اَصْلِحْ كُلَّ فَاْسِدٍ مِّنْ اُمُوْرِ الْمُسْلِمِيْنَ، اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيْضٍ، اللَّهُمَّ سُدِّ فُقْرَتَنَا بِغِنَاكَ، اللَّهُمَّ غَيِّرْ سُوْءَ حَالِنَا بِحُسْنِ حَالِكَ، اللَّهُمَّ اقْضِ عَنَّا الدِّيْنَ وَاغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ»؛

خدایا! بر اهل قبور نشاط و سرور عطا کن، همه فقراء را بی نیاز گردان، هر گرسنه ای را سیر نما، هر برهنه ای را بپوشان، دین هر مدیونی را ادا فرما، هر گرفتاری را گشایش عطا کن، هر غریبی را به وطن باز گردان، هر اسیری را آزاد نما، همه نابسامانی امور مسلمانان را اصلاح فرما، همه بیماران را شفا عنایت کن، با بی نیازی خود از تنگدستی ما جلوگیری نما، حال بد ما را به حال خوش خودت تغییر ده، دین ما را ادا فرما، فقر و تنگدستی ما را به بی نیازی مبدل کن، زیرا تو به هر کاری توانایی.

ب - دعای پیامبر در روز بدر

«اللهم أنت ثقتی فی کل کرب، وأنت رجائي فی کل شدة، وأنت لی فی کل امر نزل بی ثقة و عُدّة، کم من کرب یضعف عنه الفؤاد، وتقلّ فيه الحيلة، ویخذل فيه القریب، ویشتت به العدو، و تعیننی فیہ الأمور، أنزلته بك وشکوته الیک راغباً فیک عن سواک، ففرّجته وکشفته عنی وکفیتیه، فانت ولی کل نعمة، وصاحب کل حاجة، ومنتهی کل رغبة، فک الحمد کثیراً وک المنّ فاضلاً»؛

خدایا! در هر گرفتاری، پشتوانه و تکیه گاهم تویی، در هر دشواری، امید من هستی، در هر حادثه ای که برایم پیش آید، حامی و پشتیبانم تویی، چه بسیار گرفتاری و اندوه ها که دل ها در اثر آن به ضعف می گراید و راه چاره در آن ها محدود می گردد نزدیکان در آن، از انسان دست بر می دارند و دشمنان، شماتت روا می دارند و در آن امور در مانده می گردم گرفتاریم را به نزدت آوردم و از آن به تو شکوه نمودم و از غیر تو رو گردان گشتم، برایم گشایش حاصل نمودی و گرفتاریم را بر طرف ساختی و آن را کفایت نمودی، تو ولی هر نعمت و صاحب هر نیاز و نهایت شوق و اشتیاق هستی، تو را حمد و سپاس فراوان و منت بسیار.

ج - دعای حضرت در روز احزاب

«یا صریخ المکروبین، ویا مجیب دَعْوَةِ الْمُضْطَّرِّینَ، اکشف عنی همی وغمی وکربی، فانک تعلم حالی و حال اصحابی، فاکفنی حول عدوی فانّه لا یکشف ذلک غیرک»؛

ای فریاد رس گرفتاران، و ای اجابت کننده خواهش بیچارگان، غم و اندوه و گرفتاریم را برطرف ساز زیرا تو از حال من و یارانم آگاهی، توان و قدرت دشمنم را تو کفایت کن، زیرا غیر از تو کسی قادر بر این کار نیست.

د - دعای مصونیت از دشمن

ابن طاووس در مهج الدعوات این دعا را به این نحو یادآور شده است:

«یا سامعَ کُلِّ صَوْتٍ، یا محیی النفوس بعد الموت، یا من لا یعجلُ لانه لا یخاف الفوت، یا دائم الثبات یا مخرج النبات، یا محیی العظام الرمیم الدارسات. بسم الله، اعتصمتُ بالله وتوکلْتُ علی الحی الذی لا یموت، ورمیت کل من یؤذیننی بلا حَوْلٍ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»;

ای شنونده هر صدا و آواز، ای زنده کننده انسان ها پس از مرگ، ای آن که در حسابرسی شتاب نمی کنی، چون از گذشت زمان واهمه نداری، ای آن که همواره ثابتی، ای آن که گیاه را می رویانی، ای آن که استخوان های پوسیده را زنده می گردانی، به نام خدا، به خدا پناه می برم و بر آن کس که همواره زنده است و نمی میرد، توکل می کنم و هر چه موجب آزار و اذیت می شود آماج تیر به لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، قرار می دهم.

هـ - دعای ادای دین

«اللَّهُم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلك عن سواک»;

خدایا به وسیله روزی حلال، مرا از حرام خویش و با لطف و عنایتت از دیگران بی نیاز گردان.

و - دعای سفره

هرگاه در برابر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سفره گسترده می شد می فرمود:

«سبحانک اللهم ما أحسن ما تبتلینا، سبحانک اللهم ما أكثر ما تُعطينا، سبحانک اللهم ما أكثر

ما تعافینا، اللهم أوسع علينا وعلى فقراء المؤمنین والمسلمین»؛^(۴۴۸)

خدایا! تو منزّهی، چه نیکو ما را می آزمایی، خدایا! تو منزّهی، چه بسیار به ما عطا می فرمایی، خدایا!

تو منزّهی، چه بسیار به ما عافیت دادی، خدایا! ما و فقراى مؤمنین و مسلمانان را وسعت و گشایش

مرحمت فرما.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

فهرست

مقدمه مجمع... ۷

مقدمه... ۹

قسمت اول

پیشگفتار: شیوه قرآن در ارائه و پژوهش تاریخ و سیره... ۱۹

بخش نخست: آخرین پیامبر در يك نگاه... ۲۹

بخش دوم: نوید پیامبران، در روزگاران... ۳۷

نوید رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)... ۴۲

اهل کتاب در انتظار آخرین پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)... ۴۴

بخش سوم: جلوه هایی از شخصیت خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله وسلم)... ۴۷

۱. دانای نیاموخته... ۴۷

۲. نخستین پرستشگر... ۴۹

۳. اعتماد به خدا... ۵۲

۴. شجاعت فوق العاده... ۵۳

۵. پارسایی بی نظیر... ۵۴

۶. بخشش و بردباری... ۵۵

۷. آزرم و فروتنی... ۵۹

قسمت دوم

بخش نخست: ولادت و تربیت... ۶۳

۱. نشانه های فروپاشی جامعه بت پرست... ۶۳

۲. ایمان پدران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)... ۶۴

۳. ولادت پر شکوه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)... ۶۵

۴. شیر خواری... ۶۸

۵. باران خواهی به برکت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)... ۷۱

۶. با مادر... ۷۳

۷. با جدش عبدالمطلب... ۷۴

بخش دوم: رشد و بالندگی... ۷۷

۱. سرپرستی ابو طالب (علیه السلام)... ۷۷

- ۲. نخستین سفر به شام ... ۷۸
- ۳. شبانی ... ۷۹
- ۴. جنگ فُجار ... ۸۰
- ۵. پیمان جوانمردان (حلف الفضول) ... ۸۲
- ۶. بازرگانی با اموال خدیجه ... ۸۳

بخش سوم: از ازدواج تا بعثت ... ۸۵

- ۱. ازدواج خجسته ... ۸۵
- ۲. خدیجه قبل از ازدواج با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۸۷
- ۲. نصب دوباره حجرالأسود ... ۸۸
- ۳. ولادت و تربیت علی (علیه السلام) ... ۹۰
- ۴. نمایی از شخصیت پیامبر، پیش از بعثت ... ۹۲

قسمت سوم

بخش نخست: بعثت خجسته و آثار خارق العاده اش ... ۹۷

بخش دوم: مراحل حرکت رسالت در مکه ... ۱۱۱

- ۱. ساختار نخستین کانون ایمان ... ۱۱۱
- ۲. دوران مکه ... ۱۱۲
- ۳. آماده سازی نخستین پایگاه ... ۱۱۳
- ۴. نخستین رویارویی و بیم دادن خویشان ... ۱۱۵
- ۵. رویارویی فراگیر ... ۱۱۷

بخش سوم: موضع بنی هاشم نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۱۲۱

دفاع ابوطالب از پیامبر و رسالت ... ۱۲۱

موضع گیری قریش در برابر رسالت و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۱۲۳

تن ندادن کفر به ندای عقل ... ۱۲۵

اتهام جادوگری ... ۱۲۷

شکنجه، وسیله سرکوب مؤمنان ... ۱۲۸

هجرت به حبشه و ایجاد پایگاهی امن ... ۱۳۰

محاصره ستمگرانه و موضع بنی هاشم ... ۱۳۳

سال اندوه ... ۱۳۵

معراج ... ۱۳۶

بخش چهارم: سال های گشایش، تا هجرت ... ۱۳۹

- طائف و عدم پذیرش رسالت اسلامی... ۱۳۹
- زمینه نشر رسالت و دشواری های موجود... ۱۴۲
- پیمان عقبه نخست... ۱۴۴
- پیمان عقبه دوم... ۱۴۶
- آمادگی هجرت به مدینه... ۱۴۸
- پیمان برادری پیش از هجرت... ۱۵۱

قسمت چهارم

- بخش نخست: بنیان نخستین دولت اسلامی... ۱۵۵
 - ۱. هجرت به مدینه... ۱۵۵
 - ۲. بنای مسجد... ۱۵۹
 - ۳. پیمان برادری میان مهاجر و انصار... ۱۶۰
 - ابعاد و نتایج پیمان برادری... ۱۶۱
 - بُعد اقتصادی... ۱۶۱
 - بُعد اجتماعی... ۱۶۲
 - بُعد سیاسی... ۱۶۲
 - ۴. پیمان نامه مدینه... ۱۶۳
 - ۵. نقش نفاق در آغاز استقرار پیامبر در مدینه... ۱۶۵
 - ۶. تغییر قبله... ۱۶۶
 - ۷. آغاز درگیری نظامی... ۱۶۷
- بخش دوم: دفاع از موجودیت دولت نوپا... ۱۷۱
 - ۱. غزوه بدر بزرگ... ۱۷۱
 - نتیجه نبرد... ۱۷۶
 - ۲. توجه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به ازدواج زهرا(علیها السلام)... ۱۷۸
 - ۳. رویارویی با یهود و بیرون راندن بنی قَیْنُقَاع... ۱۸۱
 - ۴. پیروزی های مسلمانان و واکنش قریش... ۱۸۳
 - ۵. غزوه اُحد... ۱۸۴
 - ۶. خیانت به مسلمانان... ۱۹۱
 - ۷. غزوه بنی نضیر... ۱۹۲
 - ۸. درگیری نظامی بعد از اُحد... ۱۹۴
 - وعده گاه در بدر... ۱۹۵
 - ۹. غزوه بنی مصطلق و نقش نفاق... ۱۹۶
 - ۱۰. خط بطلان بر آداب و رسوم جاهلیت... ۱۹۸

- بخش سوم: قدرت نمایی شرك و پاسخ دندان شکن الهی ... ۲۰۱
- هم پیمانی قوای کفر در غزوه خندق ... ۲۰۱
- فشار بر مسلمانان ... ۲۰۳
- شکست دشمن ... ۲۰۴
- غزوه بنی قریظه و پاك سازی یهود مدینه ... ۲۰۵

قسمت پنجم

بخش نخست: زمانه پیروزی ... ۲۱۱

۱. صلح حدیبیه ... ۲۱۱
- مواد پیمان نامه ... ۲۱۶
- نتایج صلح حدیبیه ... ۲۱۸
۲. تحرکات رسالت در خارج مدینه ... ۲۱۹
۳. غزوه خیبر ... ۲۲۰
۴. نقشه ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۲۲۲
۵. تسلیم شدن اهالی فدک ... ۲۲۳
۶. عمره قضا ... ۲۲۴

بخش دوم: حضور اسلام خارج از جزیره العرب ... ۲۲۷

- ۱- جنگ موته ... ۲۲۷
۲. فتح مکه ... ۲۲۹
- حرکت سپاه اسلام به سمت مکه ... ۲۳۲
- تسلیم شدن ابوسفیان ... ۲۳۳
- ورود به مکه ... ۲۳۴
۳. غزوه حنین و محاصره طائف ... ۲۳۹
- تقسیم غنایم ... ۲۴۲
- اعتراض انصار ... ۲۴۴
۴. غزوه تبوك ... ۲۴۵
- بیان جایگاه علی (علیه السلام) نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۲۴۷
- سپاه «عُسرت» (سختی) ... ۲۴۸
- نقشه ترور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۲۴۹
- نتایج غزوه تبوك ... ۲۵۰
۵. مسجد ضرار ... ۲۵۱

۶. سال ورود هئیت ها ... ۲۵۲

اسلام آوردن قبیله ثقیف ... ۲۵۲

۷. در سوگ ابراهیم ... ۲۵۴

بخش سوم: پاکسازی جزیره العرب از بت پرستی... ۲۵۷

۱. بیزاری از مشرکان ... ۲۵۷

۲. مباحله نصارای نجران ... ۲۵۸

۳. حجة الوداع ... ۲۶۱

سخنان پیامبر در حجة الوداع ... ۲۶۴

۴. تعیین جانشین ... ۲۶۸

۵. پیامبران دروغین ... ۲۷۳

۶. بسیج عمومی در نبرد با روم... ۲۷۴

بخش چهارم: واپسین لحظات ... ۲۷۹

۱- جلوگیری از نوشتن وصیت ... ۲۷۹

۲. دیدار زهرا(علیها السلام) با پدر ... ۲۸۱

۳. آخرین لحظات عمر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۲۸۳

۴. وفات و مراسم دفن ... ۲۸۴

بخش پنجم: خطوط برجسته اسلام به عنوان آخرین آیین الهی ... ۲۸۹

چرا پیامبر برانگیخته شد؟ ... ۲۸۹

آیین سهل و ساده ... ۲۹۰

تعالیم والای اسلام ... ۲۹۰

قرآن کریم ... ۲۹۲

واجبات و محرمات در اسلام ... ۲۹۴

بخش ششم: میراث علمی خاتم پیامبران(صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۲۹۷

گلچینی از میراث خاتم پیامبران (صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۳۰۴

خرد و دانش ... ۳۰۴

منابع قانونگذاری ... ۳۰۸

نقش بارز قرآن ... ۳۰۹

اهل بیت(علیهم السلام) ارکان دینند ... ۳۱۱

اصول اعتقادات ... ۳۱۵

شرط توحید ... ۳۱۶

رحمت الهی ... ۳۱۶

- نه جبر و نه اختیار ... ۳۱۷
- خاتمیت ... ۳۱۸
- برگزیده خدا ... ۳۱۸
- مثال باران ... ۳۱۹
- جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۳۱۹
- فضیلت علی (علیه السلام) ... ۳۲۰
- پیشوایان پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۳۲۱
- پیشوایان راستین ... ۳۲۱
- پیامبر و مژده ظهور مهدی (علیه السلام) ... ۳۲۳
- مبانی قانونگذاری اسلامی در روایات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۳۲۵
- الف - ویژگی های اسلام ... ۳۲۵
- ب - دانش، و مسئولیت دانشمندان ... ۳۲۵
- ج - رفتار اسلامی ... ۳۲۶
- د - قضاوت و داوری ... ۳۲۷
- ه - عبادات ... ۳۲۷
- و - نظام خانواده ... ۳۲۸
- ز - نظام اقتصاد اسلامی ... ۳۲۹
- ح - همزیستی اجتماعی ... ۳۳۰
- ط - سخنان کوتاه و پر معنا ... ۳۳۱
- نمونه ای از دعاهای حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) ... ۳۳۶
- الف - دعای حضرت در ماه رمضان ... ۳۳۶
- ب - دعای پیامبر در روز بدر ... ۳۳۶
- ج - دعای حضرت در روز احزاب ... ۳۳۷
- د - دعای مصونیت از دشمن ... ۳۳۷
- ه - دعای ادای دین ... ۳۳۸
- و - دعای سفره ... ۳۳۸